

بنام خدا

# اشرف افغان بر تختگاه اصفهان

(به روایت شاهدان هلندی)

نویسنده:

ویلم فلور

مترجم:

ابو القاسم سری

ناشر: توس

محل نشر: تهران

سال نشر: ۱۳۶۷

## حکومت اشرف افغان

### رویدادهای اصفهان

(۱۷۲۹-۱۷۲۵)

اشرف خان پس از رسیدن به تاج و تخت امان الله خان را حامی اصلی خود خوانده و دستور داد که مهر و امضای او را همچون مهرشاه معتبر دانند. اما این مرد خونخوار و پول پرست نمی توانست این اعتبار را زمانی دراز حفظ کند. او که بار دیگر خود را بر اریکه قدرت می دید به دزدی و اخاذی آغازید و سندی را با امضای بیست و پنج تن جعل کرد و به اشرف پیشنهاد نمود که آنان را بکشد و اموالشان را برای غنی ساختن گنجینه پادشاهی مصادره کند. نام هلندیان در آغاز فهرست نامهای این بیست و پنج تن و پس از آنها نام برخی از بلندپایگان افغانی بود و از آن جمله اعتماد الدوله، قورچی باشیان، و سایر رجال ایرانی و سرانجام معتبرترین بازرگانان شهر در این فهرست بودند. حتی اسخارور نتوانست نسخه ای از این فهرست ۲۵ نفره به دست آورد. او تنها به طور شفاهی خبر یافت که اشرف در پاسخ امان الله خان گفته است: کشتن این کسان موجب بروز واکنش خواهد شد باید با این مسئله با احتیاط برخورد شود. امان الله خان با الماس خان نیز همین طور رفتار کرده بود.

نوکرانش الماس خان را زیر کتکی بی رحمانه گرفته بودند تا آنچه را که از خزانه پادشاهی خارج شده بود پیدا کنند. الماس خان اعتراف کرد که به هلندیان وثیقه ای داده است. افغانان بی درنگ از شرکت هلند خواستند که بنا به دستور اشرف و امان الله خان آن وثیقه را بازپس دهند. دیلماج شرکت نخست نزد امان الله خان رفت و او دیلماج را نزد خواجه سیاه آغا صالح رئیس پاسداران حرم شاه فرستاد.

ارمنیان و بانیانها نیز ناچار شدند که هر چه را گرفته بودند دوباره به امان الله خان بازپس بدهند. افغانان حاضر نبودند این چیزها را به همان بهائی که در هنگام بازپس دادن برای آنها تعیین کرده بودند بپذیرند. از این رو ارمنیان و بانیانها ناگزیر می بایست با دادن اشیای اضافی اختلاف بها را جبران کنند. در این حیص و بیص الماس خان از فرط نومیدی و افسردگی در ۲۷ آوریل گلوی خود را چاک داد. و افغانان سر از تنش جدا کرده آن را در مقابل کاخ پادشاهی به نمایش گذاشتند.

اسخارور<sup>۱</sup> در این باره نوشت: با الماس خان نیز به همان شیوه رفتار نمودند که با بسیاری از کسان دیگر؛ که اشرف شایستگی کمترین خدمات آنها را نداشت.»

امان الله خان در این مقام چندان نپائید زیرا دو روز پس از این رویداد این «درویش مغرور» را درحالی که دستانش در پس پشت بسته شده بود از کاخ شاهی به خانه زلی خان بردند. در آنجا پاهایش را به زنجیری گران بستند و بر گردنش قلاده آهنین زیبائی استوار ساختند. این کار افغانان، ایرانیان و بیگانگان را بسیار شادمان ساخت. چندی بعد غل و زنجیر را از وی برگرفتند اما همچنان در خانه زلی خان زندانی ماند. عموی او ملاباشی یعنی میانجی را در یکی از اتاقهای خانه خودش محبوس ساخته بودند تا از تابش آفتاب مصون بماند! او را گهگاه نزد شاه می آوردند اما هلندیان از هدف این کار آگاه نگشتند. تنها دریافتند که دارائی مصادره شده امان - الله خان بسیار با ارزش بوده و برخی تخمینا میزان آن را سیصد هزار تومان دانسته اند.

اسخارور می نویسد: «خدا را سپاس که این دومین امان<sup>۲</sup> هم خانه خراب شد و بسیاری از مردم بی گناه از دست او خلاصی یافتند.»

شاه اشرف کسان زیر را به کارهای بسیار مهم دولت برگماشت:

زله<sup>۳</sup> \ خان اعتماد الدوله

قادر خان \ قورچی باشی

قاسم خان حاکم لرهای بختیاری \ تفنگچی آغاسی باشی (در مقام خود ماند)

محمد امین بیگ \ قوللر آغاسی باشی

محمدنشان خان \ ایشک آغاسی باشی

(با نام جدید اخلاص خان)

ناصر خان \ دیوان بیگی

---

<sup>۱</sup> Schorer

<sup>۲</sup> من نمی دانم نخستین «امان» کیست.

<sup>۳</sup> Zela Khen

اسماعیل سلطان\میرآخورباشی

میرزا رفیعا\مستوفی الممالک

میرزا اسماعیل\مستوفی خاصه

میرزا ابراهیم\منشی الممالک و صاحب رقم اعتماد الدوله<sup>۱</sup>

میرزا تقی داماد میرزا رفیعا\وقایع نویس

میرزا احمد پسر میرزا رفیعا\کلانتر اصفهان باقی ماند

میرزا مؤمن برادر مرحوم میرزا محمد وزیر اصفهان

میرزا علی مستوفی خاصه اسبق

پسر میرزا محمد علی\مستوفی اصفهان

ملا زعفران\ملاباشی

میا صدیق<sup>۲</sup>\قاضی القضاة یا نواب

دیری نپائید که میا صدیق از کار بر کنار گشت چون اعتماد الدوله اسبق محمد قلی خان را بدون اجازه شاه اشرف از خانه اش بیرون کرده، و خانه او را متصرف شده بود. گلاب نیز که به دستور اعتماد الدوله برای پاسخگویی به کارهایش در زمان تصدی امور مالی تحت تعقیب قرار گرفته بود و به میا صدیق پناهنده شده بود در امان نماند و به چوب فلک بسته شد و برای نجات جان خود پذیرفت که ختنه شود و نام تازه ابراهیم بیگ را بر او نهادند.

هلندیان در طی چند روزی معدود، تغییرات زیادی را در حکومت مشاهده کردند اما هیچیک از این تغییرات سود چندانی برای آنها به بار نیاورد. در ۳۰ آوریل ایشک آغاسی باشی با خبر خوش نزد هلندیان آمد و گفت: شاد باشید که دوران ناگواریهها گذشته و شاه در مجلس شاهی که بزودی انعقاد

---

<sup>۱</sup> این هر دو ایرانی و از ایالت زمین داور (در افغانستان امروز) بودند.

<sup>۲</sup> Ma Sedieg - ظاهرا میرزا صدیق؟

خواهد یافت تفقد خود را نسبت به شما نشان خواهد داد. او به طور شفاهی به هلندیان گفت که به یوزباشی هندوستانی که نگهبان دروازه محل نمایندگی هلند بوده دستور داده تا زمانی که فرستاده شاه بیاید و به هلندی‌ها آزادی اعطاء نماید یکی از تابین‌هایش را به جای خود بگمارد. دیری نپائید که یوزباشی بازگشت و طبق دستور یا بدون دستور شاه به تابین‌هایش گفت شاه دستور و اجازه داده که هلندیان در محل نمایندگی خود بمانند. هلندیان نمی‌دانستند به چه کسی باید شکایت برند و از این رو هراسناک بودند. جریان ما وقع را به گوش قولرآغاسی‌باشی محمد امین بیگ رساندند اما پاسخ روشنی دریافت نکردند. ناچار ساکت ماندند و گوش به زنگ تا بدانند چه کسی در حکومت از دیگران بانفوذتر است.

در ۲۸ مه شاه اشرف سوار بر اسب به فرح‌آباد رفت و بیست و دو تن از بزرگان و رجال باقیمانده ایران را به آنجا فراخواند. و دستور داد که نوزده تن از این جمع را به هلاکت رسانند یعنی: اعتمادالدوله پیشین محمد قلی خان، دو تن از قورچی‌باشیان: شیخ علیخان و مصطفی قلی خان، میرزا رحیم حکیم‌باشی، طهماسب خان میرآخورباشی، زندانیان زیر: فرج‌الله خان، اسماعیل بیگ، الله وردی بیگ ناظر بیوتات و یازده تن دیگر که مقامات پائین‌تری داشتند. اشرف در پی شفاعت و وساطت اعتماد الدوله از خون شاهزاده تازی سید عبد الله خان و دو ایرانی سالخورده که مقام پائین‌تری داشتند درگذشت. می‌گفتند که انگیزه این کار شنیع شایعاتی بوده که از آغاز حکومت اشرف بر سر زبانها افتاده است که: اشرف با شاه طهماسب میرزا مکاتبه دارد و تنها تا زمانی که شاه طهماسب به اصفهان نرسیده است او عهده‌دار حکومت خواهد بود و شایعاتی از این دست. افزون بر این، کشتگان بالا به توطئه برای قتل شاه متهم شده بودند. به اغلب احتمال خود شاه اشرف این شایعات را بر سر زبانها انداخته و شایع کرده بود که طهماسب میرزا نسبت به این رجال ایرانی تفقد و التفات دارد تا ایشان به نامه‌نگاری به شاهزاده ترغیب شوند. و شاهزاده دلگرم شده با شمار اندک سپاهیان باک نداشته به اصفهان آید. شاه اشرف این رجال و ادعای پذیرش مذهب شیعه را دستاویزی ساخته بود تا بدین وسیله طهماسب میرزا را به دام افکند. نیز به همین منظور پیکرهای شاهزادگان مقتول را (که در تابوتهای آراسته و با اسکورت باشکوهی مشایعت می‌شد) به قم یا سرزمین دشمنان خود آورد تا در گورستان پادشاهی به خاک سپارد. اشرف که شنیده بود طهماسب میرزا با سپاهیان اندک به سوی اصفهان روانست کلیه سپاهیان را گرد کرده به جانب او شتافت. می‌گویند- از کاشان نامه‌ای به سیاق نامه پیشین خود برای طهماسب میرزا فرستاد تا او از خواب

ژرف خود بیدار نشود و اشرف بتواند بر او شیخون زند. اما به قول راوی خداوند حیلۀ او را نقش بر آب ساخت.

طهماسب میرزا که چهار هزار سپاهی با خود داشت طلایه‌ای در پیشاپیش فرستاد تا از مقاصد افغانان آگاه شود اینان در پی حمله سخت افغانان پس از اندک مقاومتی گریختند و سرکرده‌شان میرزا عبد الکریم<sup>۱</sup> که نه سال پیش مستوفی خاصه بوده به چنگ افغانان افتاده و هنوز در اسارت به سر می‌برد طهماسب میرزا با شنیدن این خبرها با باقیمانده سپاه خود به مازندران گریخت و دشمنانش او را تا به درون جنگل دنبال کردند.

افغانان که از شکست نقشه خود خشمناک شده بودند شهرهای ساوه، تهران و قم را محاصره کردند و اشرف با پانصد سپاهی به اصفهان بازگشت. سرکرده سپاهیان محاصره‌گر ساوه صیدال خان و سرکرده سپاهیان محاصره‌گر تهران زبردست خان حاکم پیشین شیراز بود. زبردست خان در نخستین شبی که اشرف به تاج و تخت رسیده بود به اصفهان فراخوانده شده بی‌درنگ چارپاروار به اصفهان آمده بود. در این شهر کتک مفصلی نوش جان کرده تمام اموالش را در برابر کلیه خدمات‌هایی که انجام داده بود مصادره کرده! و تنها دو سه روز پیش از این لشکرکشی، او را از زندان آزاد کرده بودند. اشرف باروخان را مأمور محاصره شهر قم ساخته بود ولی تا آنجا که هلندیان خبر دادند، هنوز پیشرفتی حاصل نکرده بود و به نظر می‌رسد که این سپاهیان محاصره‌گر از ترس کشته شدن به تاراج روستاهای پیرامون این شهرها بسنده کرده باشند. در ۱۷ ژوئیه سپاهیان افغان همراه با طبل‌ها، بار و بنه، اسبان و میرزا عبد الکریم اسیر سابق الذکر به نشانه پیروزی وارد اصفهان شدند چون هلندیان خبر یافتند که پس از این پیروزی ملا زعفران نفوذ فراوان یافته است. هلندیان به ملای نامبرده خبر دادند که بی‌هیچ سببی زندانی هستند. پس از آن که ملا زعفران با هلندیان آشنا شد و دانست که حکومت پیشین با آن‌ها چه کرده است، اسخارور از او خواست که درباره این رفتار غیر منتظره که با هلندیان شده بررسی کرده و بگوید که هلندیان چه باید بکنند. ملا زعفران با شاه اشرف درباره وضع بد هلندیان در ۳۰ مه صحبت کرد و برای شاه روشن ساخت که هلندیان در زمان حکومت محمود تاراج شده‌اند و دستور داد که در برابر آزار کسان از آنها حمایت شود و یک نگهبان بر دروازه محل

---

<sup>۱</sup> میرزا عبد الکریم در مه ۱۷۱۹ به جای محمد علی خان به مقام مستوفی خاصه رسید و پیش از آن حاکم کاشان بود. محمد علی خان باز در ژانویه ۱۷۲۲ مستوفی خاصه شد.

کمپانی گماشته شود. آن گاه شاه اشرف دستور داده بود که هلندیان باید وضع و اهمیت سابق خود را بازیابند و از قوللرآغاسی خواسته بود که دستوره‌های ملا زعفران را دربارهٔ هلندیان موبه‌مو اجرا کنند.

اما قوللرآغاسی دستوره‌های شاه را بد جوری فهمیده بود و نگهبان کنونی دروازهٔ محل کمپانی را در سوم ژوئیه از کار بر کنار و یوزباشی هندوستانی را که قبلاً نگهبان دروازه بود دوباره به همین کار گماشته و به او دستور داده بود که تا او یا شاه دستور ندهند هیچ هلندی مأذون نیست که از ساختمان بیرون بیاید. قوللرآغاسی برای اخذ پول اجرای این دستور را روز به روز به تعویق می‌افکند. بعد ملا زعفران به هلندیان پیشنهاد کرد که درخواست نامه‌ای به شخص شاه بنویسند ولی از نگهبان دروازه سخنی به میان نیاورند فقط از او بخواهند که امتیازات پیشین آنها را تأیید کند زیرا اگر شاه آن امتیازات را تأیید می‌کرد هلندیان می‌توانستند از شر این مهمانان ناخوانده یعنی نگهبانان رهایی یابند. بنابراین هلندیان درخواست نامه را نوشته نزد ملا زعفران فرستادند و او در ۳۰ ژوئیه ۱۷۲۵ آن را به شاه داد. نتیجه این شد که شاه از قوللرآغاسی - خواست که فردای آن روز هلندیان را به دربار آورد و آنها را از تفقد خود مطمئن ساخته و به داروغهٔ جلغا خواجهٔ سفید ملا موسی دستور داد که با هلندیان همکاری کرده به آنها و نیز اعتماد الدولهٔ خبر دهد که اعتماد الدولهٔ باید چند روز دیگر برای نشان دادن التفات شاه هلندیان را به دربار فرا خواند. ملا موسی به گونهٔ یک مهمان‌دار هلندیان را نزد محمد امین بیگ قوللرآغاسی آورد. هلندیان دیدند که قوللرآغاسی - دربارهٔ مطالبی که باید به آنها بگوید متحیر است او فقط دستوره‌های شاه را به آنها ابلاغ کرد و پرسید که به جز آن درخواست آیا مطلب دیگری برای گفتن ندارید تا من به شاه بگویم. هلندیان که دیدند او با اینکه منصب و خانهٔ الماس خان را تصاحب کرده، وظایف و مسئولیت‌های خود را نمی‌داند گفتند که اگر در آینده درخواستی داشته باشیم امیدواریم که بتوانیم روی کمک و التفات شما حساب کنیم.

آنگاه قوللرآغاسی گفت که هلندیان در آمد و رفت در محل نمایندگی خود مانند روزگاران پیشین آزادند و من به یوزباشی دستور داده‌ام که آنها را از رفت و آمد باز ندارد. هلندیان بعد فکر کردند که احتمالاً او با درخواستشان که خلاصی یافتن از شر نگهبان دروازهٔ محل کمپانی است موافقت کرده است اما چون می‌ترسیدند که واکنش سوئی در او پدید شود و فکرهای دیگری در کلهٔ کودن او راه یابد پس از گرفتن رخصت از او به محل نمایندگی خود بازگشتند. وضع هلندیان تا ۱۸ اوت ۱۷۲۵ به این منوال بود در این روز که منتظر بودند شاه آنها را احضار کند ملا موسی به دستور شاه به کمپانی آمد و گفت فردا که عید قربان است باید به مجلس شاهی بیایید.

آنگاه پرسید چه نوع پیشکشی به حضور شاه خواهید آورد؟ هلندیان پاسخ دادند که همگان نیک دانند که ما پیشکشی سخت بزرگ به مجلس شاهی شاه ماضی تقدیم کرده‌ایم. ما که از همه دارائی‌ها و پول‌های خود محروم شده‌ایم نمی‌دانیم چرا باید باز پیشکشی بدهیم. ملا موسی گفت این کار پسندیده‌ای نیست زیرا اگر شما دست خالی به حضور اشرف شاه آید او این کار را نوعی اهانت به خود تلقی خواهد کرد.

هلندیان ناچار بودند که چیزی و لو اندک بدهند، پس اسخارور و کارمندانش بر آن شدند که اسبی زیبا را که از آن اسخارور بود از سوی کمپانی به اشرف پیشکش دهند.

ملا موسی هلندیان را به کاخ پادشاهی برد آنان پس از کرنش و تعظیم معمولی به جای ویژه خود راهنمون شدند و پس از صرف قلیان، قهوه، گلاب و نبات با - غذاهای ایرانی نیز پذیرائی شدند. تا زمانی که در کاخ بودند شاه اشرف یا از سر جهل یا غرور و یا به تقلید از شاه سلف خود با هلندیان یا علیه آنها حتی کلمه‌ای بر زبان نیاورد. هلندیان به محل کمپانی بازگشتند و از آن بیم داشتند که سکوت اشرف برای آنها گران تمام شود. برای کسب اطمینان و خاطر جمع شدن ناچار از اعتماد الدوله<sup>۱</sup> و رئیس ایل بلوچ شمالانیت<sup>۱</sup> خان خواستند که نزد اشرف رفته نظر او را نسبت به- هلندیان جویا شوند. اما هلندیان ناچار بودند که بدانند با افغانان سر و کار دارند مردمی همانند ماران گشاده چشم یا دیوانی هفت چشم که تمام جهات را می‌پایند تا ببینند در کجا کسی هست که بتواند پوست از سرش بکنند و پشم و پیلی او را بچینند.

خوشبختانه کارها به خیر گذشت و هلندیان فقط حق الزحمت ایشک‌آغاسی‌باشی را پرداختند که معادل ده درصد از کل پیشکش‌هایی بود که به شاه پرداخته بودند. پرداخت حق الزحمت اجباری بود بنابراین سیصد محمودی یا-: ۱۰:۱۲۷ فلورین هلند به ایشک‌آغاسی‌باشی دادند چون اسب را سه هزار محمودی قیمت کرده بودند.

در ۳۰ اوت ملا موسی هلندیان را به خانه اعتماد الدوله آورد. پس از سخنان کلی درباره هلند، شرایط اقلیمی آن و مطالبی از این دست هلندیان از ملا موسی خواستند که از اعتماد الدوله بپرسد آیا ممکن است یوزباشی از نگهبانی دروازه محل کمپانی مرخص شود چون موجودی نالازم و مزاحم آزادی ایشان است. اعتماد- الدوله در زمان با این درخواست موافقت نمود و گفت شاه اشرف خواهان

---

<sup>۱</sup> Shemlaniet



آنست که هلندیان وضع و حرمت پیشین خود را بازیابند. و اینان دوباره عرض حالی به شاه تقدیم کرده در طی آن اعاده امتیازات پیشین خود را بازخواهند. و پرسید که میزان دقیق آن امتیازات چه بوده است. هلندیان که توضیح دادند اعتماد الدوله خواست که فهرست امتیازات پیشین خود را نزد او آورند تا هم‌زمان با تقدیم عرض حال آن را به شاه دهد و دستورهای مساعدی درباره ایشان از شاه بگیرد. و داستان کمک دوستانه مدیر کمپانی هلند در گمبرون را در رهائی خسرو بیگ نایب بندرعباس به شاه بگوید.

آنگاه هلندیان اجازه مرخصی یافته از اخلاص خان ایشک‌آغاسی‌باشی دیدار کردند بعد از ظهر همین روز به دیدار ملا زعفران رفتند تا از خدمت‌هائی که به هلندیان کرده بود سپاسگزاری کنند.

چون به کمپانی بازآمدند به تنظیم فرمان‌هائی که بیانگر امتیازاتشان بود پرداختند. اما بزودی دریافتند که افغانان عمدا کارها را به تعویق می‌اندازند. هلندیان برای جلوگیری از شکست خود بر آن شدند که پشتیبانی اعتماد الدوله و سایر رجال را برای تأیید درخواست خود جلب کنند و از این‌رو برای اینان هدایائی دادند. چون هلندیان به شیوه‌ای می‌زیستند که خود را تنگدست و بی‌پول بنمایند در نهان مقداری ادویه و فلفل به ارزش ۳۹۶۰ محمودی برابر با ۱۶۸۳ فلورین هلند و مقداری پارچه نقره بافت به ارزش پانصد محمودی برابر با ۲۱۲:۱۰۰۰ فلورین هلند خریده آنها را در میان مقامات بسیار مهم یعنی اعتماد الدوله، ملاباشی، داروغه جلفا، مستوفی خاصه، قوللرآغاسی، مهردار و منشی اول یا صاحب رقم اعتماد الدوله پخش کردند.

این هدایا تأثیر خود را بر جای گذاشته نتیجه مطلوب را به بار آورد و هلندیان تأییدی امتیازات پیشین خود را دریافت داشتند هر چند آنها به ناچار تا اکتبر صبر کردند زیرا شاه با درباریان و حرم پادشاهی به سفری تفریحی در باغهای پادشاهی رفته و از ۱۳ سپتامبر تا ۶ اکتبر در آنجا مانده بود. اسخارور امید داشت که مقامات کمپانی در گمبرون این کار را تأیید کنند هر چند این کار به حل دشواریهای کمپانی در گمبرون و اصفهان کمک کرد. ولی او همچنان انتظار داشت که بیگ‌ریگی هدیه‌ای را که به او تقدیم شده بود-و ارزش آن بالغ بر ۴۷۶۰ محمودی می‌شد-و همچنین پول نقدی را که به منشی نویسنده فرمان و ضباط داده بود، تأکید کند.

اسخارور همچنین اتهاماتی را که حاکی بود او از دادن اطلاعات لازم در جهت صلاح امور کمپانی در ایران غفلت ورزیده است رد کرد و مدعی شد که وی ناچار، با آنچه موجود بوده کار کرده که قابل ذکر و در خور توجه نبوده است.

آدمی نمی‌تواند به انواع شایعاتی که دایما بر سر زبان‌ها جاری است و مانند طلسمات شگفت‌آور، ناموثق و فریبنده است اعتماد نماید.

مثلا معلوم شده بود که شماره افغانان اندک است اما هیچ‌کس نمی‌دانست چند تن افغان در آنجا هستند. همچنین معلوم نبود که طهماسب میرزا در کشور مانده یا از ایران بیرون رفته است. برخی می‌گفتند که در استرآباد است و برخی دیگر می‌گفتند که در اشرف ولایت قاجاریان است. اسخارور با اطمینان نمی‌توانست بگوید که آیا طهماسب میرزا برای بیرون راندن این اوباش قادر هست سپاهی کافی تهیه کند یا آن ترک فربه (یعنی اشمانلی) این کار را خواهد کرد. شایع بود که اشمانلی سراسر شمال ایران تا تبریز را تسخیر و نابود کرده است. افزون بر این می‌گفتند که ترکان از همدان به خرم‌آباد پایتخت ولایت علی مردان خان حمله کرده‌اند. اسخارور ترجیح می‌داد که درباره رویدادهای آینده نکاتی مفید و معقول بگوید. وی تأکید کرد که کوشش و پشت کار اتلام را درباره این موضوع کاملا درک و تأیید کرده اما از او خواهش کرده که قدری حسن تفاهم نشان داده و از اسخارور چیزی که بیرون از قدرت و استطاعت اوست نخواست. افزون بر این اسخارور گزارش داد که ابراهیم بیگ (گلاب) را ترغیب کرده که صورت برات‌هایی را که الماس خان به کمپانی هلند بازگردانده - بود بنویسد. او آماده نبود که پولهای این برات‌ها را که قبلا گردآوری شده بود به کمپانی بازگرداند این نیز خطرناک می‌بود زیرا نمی‌شد آن را در نهان انجام داد. زیرا اگر کشف می‌شد نتایجی وخیم به بار می‌آورد. اینست که اسخارور بهتر آن دید که فقط خود را به دریافت برات‌ها راضی کند و اصراری در گرفتن پول آن برات‌ها نداشته باشد. اسخارور نوشت «خدا را سپاس که برات‌ها گم نشده است که البته اگر گلاب مسلمان نشده بود برات‌ها حتما گم می‌شد.» این برات‌ها مجموعا بالغ بر ۳۵۴۳۵۰ محمودی می‌شد که مبلغ نامعینی از آن نقد شده بود زیرا دفاتر هنوز بسته بود. کمپانی هلند در اصفهان ۸۵۵۰۳۱ محمودی یا ۳۵۹۱۳۸:۳:۸ فلورین هلند پول نقد داشت.

اسخارور همچنین یادآور شد که «ای کاش بیگ‌بریگی دستور دستورالعملی به من می‌داد که در این روزگار پرآشوب می‌دانستم چگونه باید عمل کنم زیرا که عجالتا بیشتر اوقات باید تأمل کنم که بهترین کار چیست و حتی الامکان از قوانینی که در گم‌برون وضع شده پیروی می‌کنم.»

دربارهٔ دستور بیگلربیگی که خواسته بود اسخارور به گمبرون بازگردد اسخارور یادآور شد که من و کارمندانم چنین پنداشتیم که بهترین شیوه آنست که دربارهٔ دستور بیگلربیگی سکوت اختیار کنیم و این کار را به نفع کمپانی هلند دانستیم. ممکن است در آینده این نکته به دادگاه سلطنتی احاله شود اما به نظر من در آن هنگام خطر بازگشت نگهبان بر دروازهٔ کمپانی و زندانی شدن ما بسیار زیاد است. اسخارور می‌نویسد: «هر چند افغانان وحشی و سرکش‌اند اما انصافاً گوش شنوا دارند جز این که قول‌ها و هدیه‌هایی که می‌دهند پس می‌گیرند. بنابراین بهتر آنست که پس از دریافت فرمان جدید زیاد آفتابی نشوم و در انتظار دستور بیگلربیگی بمانم. اینک من و کارمندانم تظاهر به تنگدستی و فقر می‌کنیم، چه این بهترین سیاست است. من امیدوارم که سرانجام افغانان نسبت به همهٔ مردمان ستمدیده‌ای که در لبهٔ پرتگاه مرگ ایستاده‌اند قدری ترحم نشان دهند. حکومت عوض نشد و زبردست خان از شیراز فراخوانده نشده و راه‌های گرمسیرات باز نشده است. بنابراین صبر داشته باشید و خدا را سپاس گوئید که ما هنوز زنده‌ایم.»

انگلیسیان را نیز هم‌زمان با هلندی‌ها به مجلس شاهی فراخوانده بودند و آنها از طریق دیلماج خود بی‌درنگ کوشیده بودند که جایگاهی بهتر از هلندیان داشته باشند. انگلیسیان مدعی شده بودند که هلندیان فقط بازرگانند. و آنان به‌منزلهٔ رعایای یک سلطان پیوسته بر هلندیان تقدم و تفوق داشته‌اند و حتی در کنار ایشک‌آغاسی‌باشی جای می‌گرفته‌اند. ممکن بود که این دروغ بزرگ را افغانان باور کنند هر چند هرگز مسیحیان را در میان مسلمانان جای نمی‌داده‌اند. اما هلندیان از این دروغ و حيله آگاهی یافتند درحالی‌که هنوز فرصت باقی بود که به دربار خبر دهند که شاه محمود انگلیسیان را هرگز به مجلس شاهی احضار نکرده است. یعنی که مقام آنها پائین‌تر از هلندیان بوده است که پیشکشی کریمانه به محمود داده بوده‌اند. هلندیان می‌گفتند بنابراین معقول نیست که انگلیسیان پیشکشی را که برای تقدیم به شاه محمود تهیه کرده و هرگز به او نداده‌اند، اینک به شاه اشرف بدهند. این استدلال گوش شنوایی نیافت. هلندیان تأکید کردند که ما هر چه داشتیم ربودند اما انگلیسیان در آرامش بودند و اجازه یافتند که هر چه دارند برای خودشان نگه دارند اینست که دست‌کم باید میان ما و انگلیسیان تفاوتی قائل شوید.

در نتیجه افغانان ایشک‌آغاسی‌باشی را همان روز عصر به دنبال انگلیسیان فرستادند تا آنها را با چهار هزار تومان پیشکش به مجلس شاهی احضار کنند. اسخارور نتوانست بداند که چگونه انگلیسیان از این مدعا خلاصی یافتند شاید با دادن دویست تومان انعام به ایشک‌آغاسی‌باشی. اما بعدها مسلم

شد که ایشک آغاسی باشی به شاه اشرف گفته است که انگلیسیان بسیار تهیدستند و شاه پاسخ داده در این صورت لازم نیست به مجلس شاهی بیایند.

چیزهایی را که قرار بود به شاه بدهند فروخته بودند و آنچه مانده بود سخت اندک بود. بنابراین شاه آنها را به گونه هدیه‌ای برای خودشان واگذاشت تا صرف - هزینه‌هایشان شود. امروز انگلیسیان شایع کردند که شاه به ما افتخار بار اعطا کرده و فردا مردم شهر دانستند که نه چنین است. انگلیسیان چون این خبرها را شنیدند از شرم اینکه مبدا درباره این تغییر ناگهانی مورد سؤال قرار گیرند جایگاه نمایندگی خود را ترک کرده به جلفا رفتند و مخفی شدند، اسخارور و کارکنانش از این رویداد بسیار خشنود گشتند.

مع هذا اسخارور از نتیجه کارهایی که برای تأیید امتیازات شرکت هلند انجام داده بود چندان خشنود نبود. زیرا که انگلیسیان نیز همان امتیازات را دریافت کرده بودند بی آنکه حتی شاه درباره فرمان‌های آنها پرسشی کرده باشد. به نظر اسخارور وقایع نویسی که مسأله انگلیسیان را با شاه مطرح کرده بود موجب این امر گردیده بود. همچنین به فرانسویان بیچاره نیز چنین وعده‌ای داده شده بود هر چند آنها در وضع بد خود باقی ماندند. اسخارور می‌افزاید که اگر انگلیسیان به مجلس شاهی احضار می‌شدند فرانسویان هم احضار می‌شدند اما چون انگلیسیان فراخوانده نشدند آنان نیز از رفتن به مجلس شاهی محروم گشتند.

دشواری‌های خارق‌العاده مانند زمان رژیم گذشته آشکار نبود هر چند در برخی موارد چنین بود مثلاً به بهانه‌ها و دستاویزهای گونه‌گون در زمان لشکرکشی شاه اشرف به تهران اعتماد الدوله از بازرگانان و دکانداران بسیار معتبر اخاذی می‌کرد.

گفته می‌شد که این اخاذی‌ها را به اغوای نوکران ایرانی خود انجام داده است.

اخاذی‌هایش این بود که از شهروندان مسلمان و ارمنی خواسته بود که برای ساختن برج‌هایی در گرداگرد کاخ پادشاهی نیروی کار و مصالح فراهم کنند.

برخی بر آن بودند که این کارها بر اثر هراس انجام گرفته تا کاخ پادشاهی را به گونه دژی نظامی درآورند و برخی را باور این بود که این کارها را برای تزیین کاخ و ساختن غرفه‌های تازه‌ای برای اعتماد الدوله و دیگر بزرگان دولت انجام داده‌اند.

مورد و نمونه دیگر مطالبه جزیه از ارمنیان، بانیان‌ها، و یهودیان در سال ۱۷۲۲ بود. پس از محاصره اصفهان شاه محمود جزیه را موقوف ساخته بود. با مداخلات ملا زعفران جزیه‌های عقب افتاده فرقه‌های بالا به نیم برابر کاهش یافته بود اما اسخارور درباره دیگر فرقه‌ها آگاهی‌های در خور اعتماد نداشت.

چنین پیداست که ملا زعفران بیش از آنچه اسخارور پنداشته رحم و شفقت داشته است چرا که او در چوب و فلک بستن مردم از دیگران سختگیرتر بوده است.

قربانیان در حضورش به چوپ و فلک بسته شده معمولاً آن قدر تازیانه می‌خوردند تا از نفس بیفتند برخی می‌مردند و برخی دیگر روزهای بسیاری در بستر می‌گذراندند.

اسخارور می‌گوید ملا زعفران کج‌طبع نبود زیرا در موارد غیر سیاسی که با حسن اداره حکومت سر و کار داشت به داد داوری می‌کرد. شکایات را با رغبت می‌پذیرفت، و مواظب بود که خودش و دیگران عدالت را اجرا کنند.

افغانان خود از وزیران جدید دلخور بودند و بر مرگ الماس خان تأسف می‌خوردند زیرا می‌دیدند که خادمان کنونی شاه هیچ‌کدام شایستگی‌های الماس خان را ندارند. شاه و اعتماد الدوله در زمان حکومت محمود در زندان بسر می‌بردند و نمی‌دانستند که در ایام زندانی بودنشان در کشور چها گذشته است از الماس خان سود فراوان برده بودند و ناچار از ملا زعفران هم همین امید را داشتند. بنابراین ملا- زعفران نفوذ خود را حفظ کرد و چون خلق و خوئی ملایم‌تر از دیگر بزرگان کشور داشت اقتضا می‌کرد که کلمه‌ای به خیر و صلاح این و آن بگوید. به سبب این خدمت‌ها که در میان این مردم بربر صفت وحشی بسیار نامعمول بود نزد مردم نامی نیک یافت. اسخارور در نوامبر ۱۷۲۵ نوشت، شهر اصفهان باز جمعیت یافته اما بازرگانی به سبب ناامنی مانند پیش همچنان راکد است. افزون بر این کسانی که می‌توانستند در اصفهان معاملاتی-هر چند جزئی-انجام دهند چنانچه تضمینی می‌یافتند که مورد آزار قرار نخواهند گرفت یا بیم آن را نمی‌داشتند که سرمایه‌شان از دست برود این کار را انجام می‌دادند اینست که سوداگری فقط به خریدوفروش نیازمندیهای ضرور زندگانی و پارچه که بسیار گران شده بود منحصر بود. افزون بر این، این خریدوفروش تنها در اثر ترس از افغانان انجام می‌گرفت. اینان در اثر دزدی‌ها و تعدیهایشان مبالغی هنگفت پول به چنگ آورده بودند. انتظار نمی‌رفت که در دوران این حکومت برای مدت زمانی دراز بهای نیازمندی‌های زندگانی کاهش

پیدا کند به خصوص که مؤسساتی که مصرف بیشتری داشتند مواد نیازمندی‌های خود را مستقیماً از روستاها و بیش از حد نیازشان فراهم می‌کردند. آن‌چنان که مردم تنگدست و خارجیان با دشواری بسیار دست به گریبان می‌شدند.

در یکم سپتامبر ۱۷۲۵ کسی به نام حاجی حاجیان<sup>۱</sup> از اصفهان با شکوه تمام به ایلچی‌گری به دربار سلطان عثمانی باب عالی فرستاده شد. اما نوئل<sup>۲</sup> که از خاندان شریمان<sup>۳</sup> بود و دستیاری از ارمنیان داشت این ایلچی را همراهی و خدمت می‌کرد.

بنا به خبرهای رسیده، ایلچی به همدان رسیده و کریم مصطفی پاشا به گرمی او را پذیرفته بود. اما ناچار شده بود که به خرم‌آباد نزد احمد پاشا برود. و از آنجا به دستور احمد پاشا راهی استانبول شد گفته می‌شد که ایلچی دستور دارد که معاهده‌ای را که میان شاه عباس و باب عالی به امضاء رسیده بوده مؤکد گرداند. گذشت زمان نشان خواهد داد که در این کار تا چه حد توفیق خواهد یافت.

در اصفهان دربارهٔ جابه‌جائی سپاهیان در گرمسیرات شایعاتی بر سر زبانها بود اما تا زمان رسیدن نامهٔ مورخ ۳۱ اوت ۱۷۲۵ از گمبرون این شایعات تأیید نشد.

اسخارور نوشت که تقریباً ممکن نیست من متقاعد شوم که این دروغ نیست که هزار نفر نیروی تقویتی از اصفهان به شیراز فرستاده شده تا ببینند آیا می‌توانند شیراز را حفظ کنند و آنچه را می‌خواهند بگیرند. آقا محمد، وکیل باشی پیشین زبردست خان تقریباً ۲۵ روز پیش آنجا فرستاده شده بود اما گفته می‌شد که برای جمع‌آوری - مالیات‌های عقب افتاده بوده است از نامه‌ای که از گمبرون فرستاده شده معلوم می‌شود که سفر او به همین مقصود بوده است زیرا که او یکی از دلاورترین سپاهیان بود.

اسخارور و کارکنانش چشم به راه نتیجهٔ این کار بودند به خصوص که شایع بود که سید احمد خان و ولی محمد خان اختلاف فیما بین را حل کرده سپاهی بالغ بر ۱۵ تا ۱۶ هزار تن گرد کرده و در انتظار گرد کردن سپاهیان بیشترند. این کار امکان داشته است چون سید احمد خان مبلغ

---

<sup>۱</sup> بنا به گفتهٔ لکه‌هاتر فصل ۲۱ نام این مرد عبد العزیز بوده است.

<sup>۲</sup> EMANUEL

<sup>۳</sup> Shariman

هنگفتی پول از یک کاروان شراب متعلق به- کمپانی انگلیس را در نزدیک جهرم تاراج کرده بود. همچنین شایع بود که در ۵ سپتامبر ۱۷۲۵ چاپاران از تهران خبر آورده‌اند که سپاهی از ولایت قاجاران حرکت کرده و زبردست خان درخواست یاری نموده است. این شایعه راست می‌نمود چون به تازگی مردی به نام آقا ابراهیم که در نزدیکی جایگاه نمایندگی هلند می‌زیست به مأموریت فرستاده شده بود این آقا ابراهیم به اندازه آقا محمد شهرت داشت، و تنها در لشکرکشی‌ها از وجودش استفاده می‌شد. هلندیان یقین داشتند که این بار او با هزار مرد به تهران فرستاده شده است. اسخارور نوشت: اینک که شاه اشرف از دوسو مورد حمله قرار گرفته ناچار باید تسلیم شود به ویژه که افغانان گفته‌اند او نمی‌تواند به کمک قندهار دل خوش کند.

نامه‌ای که ملا زاهد از قندهار از سوی برادر محمود آورده همه امیدهای رسیدن یاری از قندهار را به نومیدی مبدل کرده است. بنابراین اگر به افغانان سخت تاخته شود زمانی دراز پایداری نتواند کرد.

چون هلندیان ناچار بودند چهارده روز برای تعلیقه (دستور) فرستادن یک نامه صبر کنند. اسخارور توانست گزارش دهد که در این مدت هیچ چیز مهمی رخ نداده است. شایع بود که ایرانیان و عربان، ترکان را در خرم‌آباد و همدان شکست داده و ترکان در همدان در محاصره قرار دارند. مسافرانی که از شیراز آمده بودند خبر دادند که سید احمد خان از افغانان شکست خورده به داراب گریخته و در آنجا در محاصره قرار دارد. شاه اشرف بی‌دغدغه خاطر و به مدت یک هفته برای شکار و تفریح از اصفهان بیرون رفته بود.

از بصره خبر رسید که در ۱۴ و ۱۶ فوریه ۱۷۲۵ در آنجا ترکان به یادبود تسخیر تبریز چراغانی کرده‌اند. افزون بر این پسر خواهر شاه سلطان حسین را که در همدان دستگیر شده به استانبول فرستاده‌اند تا در آنجا به او مقام پاشا بدهند. در یکم ژوئن در بصره شایع بود که در نمایندگی هلند در اصفهان استحکاماتی ساخته شده و به کارکنان کمپانی هلند گفته شده که نزد کنسول فرانسه بمانند. خبرهایی که در دوم اوت به گمبرون رسید حاکی از آن بود که شاه اشرف باروئی گرداگرد اصفهان ساخته و نمایندگی هلند در درون این دیوار و نمایندگی انگلیس در بیرون این بارو قرار گرفته‌اند. و نیز گزارش شده که فقط افغانان مجازند که در درون این حصار بمانند و هلندیان ناچار به جلفا رفته‌اند. در ۱۳ و ۱۴ آوریل ۱۷۲۶ خبر رسید که به هلندیان در اصفهان دستور داده شده که

مالیاتهای گمرکی کالاهای فروخته شده و نیز کالاهای باقیمانده خود را پیردازند آنها حتی به خود زحمت اعتراض کردن هم ندادند چرا که فقط این حکم دربار را گزارش کردند.

در ۱۳ اوت ۱۷۲۶ انگلیسیان در گمبرون خبر یافتند که در اصفهان خبر آمدن شاه طهماسب بر سر زبانهاست و مردم نسبت به این خبر بسیار همدلی نشان داده‌اند و شاه اشرف دستور داده که مردم را قتل عام نمایند.

در ۲۸ ژوئن ۱۷۲۶ در ساعت ۱۴ افغانان کشتار عموم مردم غیر نظامی اصفهان را آغاز کردند. اگر ملا زعفران پادرمیانی نکرده بود، کشتار و تاراج ادامه می‌یافت.

اینک اشرف شاه به سپاهیان خود دستور داده که از کشتار بازایستند. جنازه کشتگان را در خانه‌ها و کوچه‌ها شماره کردند جمعا ۱۷۰۲ تن جان باخته بودند. اما مردم اصفهان فقط مدت کمی فرصت نفس کشیدن یافتند، زیرا سرمستی این کشتار را تاراج سرا- سری شهر در ۲۹ سپتامبر ۱۷۲۶ به دنبال آمد. هیچ‌کس نمی‌توانست این افغانان دوزخی دیوخوا را از این کار توجیه ناشدنی بازدارد. در این اثنا حکومت عثمانی برای آزاد ساختن شاه سلطان حسین به اشرف اعلان جنگ داد.

پیش از اعلان جنگ یک نماینده از سوی ترکان نزد شاه اشرف گسیل شده از او خواسته بود که عبدالباقی خان حاکم کرمانشاه و خانواده‌اش را که در اسارت او بودند آزاد کند. شاه اشرف در پاسخ نماینده ترک دستور داد که سه تن از سالمندترین افراد خانواده عبدالباقی را بکشند و همه افراد ذکور جوان‌تر خانواده را عقیم کنند.

آنگاه سرهای آن سه کشته را به نماینده ترک داد تا برای مخدوم خود به ارمغان برد با این پیغام که: «من هر طور صلاح بدانم با رعایای خود رفتار خواهم کرد و نیازی به مداخله بیگانه ندارم.» این کار در استانبول خشم مقامات ترک را برانگیخت و آنها نماینده افغان را بی‌آنکه به او پاسخی دهند نزد احمد پاشا فرستادند. احمد پاشا او را به زندان افکند. سپس کلیه تجهیزات و وسایلی را که برای جنگ فراهم کرده بود به او نشان داد، و او را با یک ملای ترک نزد شاه اشرف بازپس فرستاد درحالی که پیش از او دو ملای افغان را فرستاده بودند. اینان می‌بایست به شاه اشرف پیغام زیر را بدهند:

«اشرف شاه تو باید برای تسلیم به سلطان عثمانی به تن خود نزد احمدپاشا آیی و سلطان به عنوان یک سنی هم‌کیش مقام بیگلربیگی نواحی مفتوحه ایران و جاهائی را که تسخیر خواهی کرد



به تو خواهد داد. تو باید بی‌درنگ تسلیم شوی و سکه و خطبه به نام سلطان عثمانی زده و خوانده شود.» اشرف آن ملا را با پاسخ زیر نزد سلطان عثمانی، بازپس فرستاد: «اگر سلطان عثمانی مایل نیست که معاهداتی را که با امپراطوران صفوی بسته است تجدید کند من هیچ‌یک از امتیازات سلطانی خود یا سرزمین‌هایی را که به تازگی گشوده‌ام تسلیم نکرده با چنگ و دندان و تا آخرین نفس از آن‌ها دفاع خواهم کرد.»

اشرف شاه از همه اروپائیان مقیم اصفهان خواست که در لشکرکشی‌اش علیه ترکان همراه او باشند. اما اروپائیان بدبخت از طریق استشفاع و پادرمیانی ملا زعفران و سید صادق اجازه یافتند که در اصفهان بمانند.

در ۸ نوامبر ۱۷۲۶ جنگ بین دو سپاه درگرفت در حالی که اشرف ۴۰ هزار و احمدپاشا دویست هزار سرباز زیر فرمان داشت. اشرف ترکان را به سختی درهم شکست درحالی‌که تنها چهارده تن از سپاهیان خود را از دست داده بود. اما ترکان در این نبرد سی هزار مرد و مقداری عظیم از تجهیزات و وسایل خود را از دست دادند.

زیرا که اشرف ۴۶ توپ، ۵ خمپاره‌انداز، سه بیرق از سپاه ترک و مقادیری عظیم اسلحه و مهمات به غنیمت گرفت. اشرف در ۱۷ نوامبر ۱۷۲۶ با پیروزی به اصفهان بازگشت. اسخارور نیز از جمله کسانی بود که در یک میلی بیرون شهر به پیشباز سلطان ظفرنمون رفته بودند.

ترکان پس از این شکست می‌خواستند که با شاه اشرف صلح کنند به خصوص که هدف اصلی جنگ که آزاد ساختن شاه سلطان حسین بود اینک دیگر با مرگ شاه سلطان حسین از میان رفته بود. این است که احمد پاشا نماینده‌ای را نزد شاه اشرف فرستاد و او با همراهی ملازمان بسیار، در ۵ آوریل ۱۷۲۷ به اصفهان رسید.

افغانان رابطه این نماینده را با دنیای خارج قطع کردند هر چند او چندین بار با اعتماد الدوله و قوللرآغاسی‌باشی ملاقات کرده بود. در ۲۹ آوریل نماینده ترک که یک ملای افغان او را همراهی می‌کرد به نزد احمد پاشا بازگشت. در کرمانشاه با ملای افغان به تلافی رفتاری که در اصفهان با نماینده ترک شده بود به سردی برخورد شد. اما احمد پاشا به دستور مقامات استانبول که خواهان صلح بودند با ملای نامبرده در همدان برخوردی بهتر داشت.

در نتیجه امضای قرارداد صلح بین ترکیه و ایران، اسخارور توانست اطلاعاتی هر چند کوتاه و متضاد به دست آورد. افغانان مدعی بودند که فقط ولایت حویزه و نیز نقاطی را که قبلاً ترکان متصرف گشته بودند به آن‌ها واگذار کرده‌اند و همچنین توپ-خانه ترکان را که به غنیمت گرفته بودند بازپس داده‌اند.

افغانان همه حقوق خود را بر سایر نقاط ایران محفوظ داشته‌اند پیمان صلح دارای دوازده ماده بود و بسیار سری نگه داشته می‌شد. هلندیان معتقد بودند که معاهده مزبور دست کم دارای شرایط زیر است:

۱- سپاهیان فراری طرفین به محض اینکه یکی از دو طرف معاهده درخواست کند باید تحویل داده شوند.

۲- نماینده‌ای از هر طرف در دربار طرف دیگر خواهد ماند تا جنازه‌های اتباع خود را در آن کشور دریافت کند.

۳- هر دو طرف متقابلاً ناچارند که بهای کالاهایی را که دزدان کشورشان از کشور دیگر می‌دزدند به کشور دزد زده بپردازند.

ایرانیان به هلندیان گفتند که ترکان فقط برای حفظ ظاهر با افغانان صلح کرده‌اند.

این آشتی برای آن بوده که هدف آنی آنها یعنی آزادی شاه سلطان حسین از میان رفته است چرا که اشرف شاه با آگاهی از این هدف ترکان در ۹ سپتامبر ۱۷۲۷ و به-رغم سوگندی که خورده بود دستور داد تا شاه سلطان حسین را بکشند. البته افغانان ادعا کردند که او به مرگ طبیعی در گذشته است و پنج روز بعد کلانتران و کدخدایان و نیز هلندی‌ها را وادار کردند که اعلامیه‌ای را دایر بر مرگ طبیعی شاه سلطان حسین امضاء کنند. افغانان این اعلامیه را برای ترکان فرستادند. سپس پیشنهاد کردند که چون شاه سلطان حسین مرده است بهتر آن است که ترکان اشرف را به‌منزله شاه ایران به رسمیت شناسند زیرا که او سنی و هم‌کیش ایشان است. ترکان با این پیشنهاد اشرف همداستانی نمودند مشروط بر اینکه او هزینه واپسین لشکرکشی ترکان را که هشتاد هزار تومان شده بود، بپردازد. البته این مبلغ قرار نبود که از خزانه پادشاه پرداخته شود بلکه از مردم از رمق افتاده ایران گرفته می‌شد. افزون بر این ایرانیان ناچار می‌بایست خراجی سالانه بالغ بر ۲۴ هزار تومان بپردازند.

سرانجام معاهده با ترکان به امضاء رسید و در ۵ ژانویه ۱۷۲۸ مواد آن در مجلس شاهی به زبان ترکی خوانده شد هلندیان به رغم کوشش‌های خود نتوانستند نسخه‌ای از این معاهده را به دست آورند.

نماینده ترک با نماینده افغان موسوم به ملا نصرت حرکت کرده رفتند اما اسخارور نتوانست از شرایط معاهده‌ای که میان طرفین به امضاء رسیده بود آگاه شود.

در ۲۸/۳/۱ یک چاپار ترک از همدان با شکایت نامه‌ای برای اعتماد الدوله به اصفهان آمد به این مضمون که افغانان دو کاروان را در راه همدان-اصفهان تاراج کرده‌اند. ترکان بنا به شرایط معاهده استرداد کالاهای تاراج شده را خواستار شده بودند. اعتماد الدوله به قلندر خان دستور داد تا دزدان را یافته و کالاهای دزدیده شده را به صاحبان آنها بازپس دهد سپس چاپار ترک در سوم مارس ۱۷۲۸ با خشنودی به- همدان بازگشت.

در ۲۱ سپتامبر ۱۷۲۸ یک چاپار ترک دیگر آمد و باز او هم در دوم اکتبر ۱۷۲۸ به همدان بازگشت. اسخارور نمی‌دانست که قصد این چاپار چیست و آیا با خود نامه‌ای آورده است یا نه.

هر چند افغانان با ترکان معاهده‌ای امضاء کرده بودند ایرانیان آن را قبول نداشتند.

قلندر اسماعیل نامی که پیش از این خواسته بود روسیان را از گیلان بیرون براند، در تابستان سال ۱۷۲۸ سپاهی انبوه مرکب از گرجیان، لزگیان و ایرانیان گرد کرده بود و گفته می‌شد که در تبریز ترکان را شکست داده و کشور را تا همدان و ولایت در گزین مورد تاخت‌وتاز قرار داده است. او همه مخالفان خود حتی کودکان را کشته تاراج‌های بسیار کرد. این خبرها چندی بعد تأیید و بدین گونه تصحیح شد که فتوحات قلندر اسماعیل تنها به تبریز و اردبیل محدود بوده و همه ترکانی را که نتوانسته‌اند بگریزند کشته است. اما ترکان به تلافی شهر را دوباره تسخیر کرده و گفته می‌شود که به نوبه خود مردم تبریز را قتل عام کرده‌اند قلندر اسماعیل اسیر شده و سپاهیانش شکست خورده‌اند.

در ۱۷۲۸/۱۱/۲۵ نماینده‌ای از سوی پاشای همدان عبد الرحمن پاشا با دو هزار و سیصد تن همراه به اصفهان آمد. در ۲۸ نوامبر ۱۷۲۸ اعتماد الدوله با آب‌وتاب تمام از او پذیرائی کرد و وی در هشتم دسامبر ۱۷۲۸ به همدان بازگشت. می‌گفتند هدف این دیدار این بوده که مناسبات دوستانه میان دو رژیم مورد تأیید قرار گیرد و به افغانان آگاهی داده شود که باب عالی یک ایلچی بسیار مهم را همراه با یک هزار و پانصد تن برای ابلاغ احتراماتش و نیز تأیید دوستی موجود نزد شاه اشرف

فرستاده است. گفته می‌شد که این نماینده هنگام ترک دربار ده تومان از شاه اشرف و پانزده تومان از اعتماد الدوله انعام گرفته است.

شاه اشرف محمد خان بلوچ والی پیشین شیراز را به عنوان ایلچی خود در کشور عثمانی برگماشت. محمد خان دستوری یافت که با پانصد مرد-به جز نوکرانش-خود را برای این سفر آماده سازد. او ناچار بود به محض آمدن نماینده ترک به اصفهان راهی جایگاه مأموریت خود گردد و قول داده بودند که به او روزی سیصد تومان بپردازند.

برای خوشامدگویی با شکوه به ایلچی ترک تدارکات بسیار دیده شده بود.

افغانان از همه بزازان اصفهان و جلفا شش هزار گز پارچه قرمز برای جامه تفنگچیان افغان که می‌بایست در برابر شاه رژه روند گرفته بودند. همچنین شمار زیادی از ظروف طلائی و نقره‌ای را برای استفاده در مجلس شاهی و قوللران (غلامان) -ی که در مجلس شاهی نزدیک شاه می‌ایستند از مردم گرفتند. باروت دانه‌ها و کیسه‌هایی مزین به طلا و یاقوت ساخته شد. فراهم کردن همه این تجهیزات برای مردم اصفهان رنج فراوانی به بار آورد.

زبردست‌خان نیز از بانیان‌های اصفهان به زور براتی به مبلغ هشتصد تومان گرفت چنانکه ولایت اصفهان یکباره از رمق افتاد. پول چنان کمیاب شده بود که دیگر به ندرت کسی چشمش به پول می‌افتاد.

اسخارور در پایان ژانویه ۱۷۲۹ گزارش داد که دیگر سخنی درباره آمدن ایلچی ترک در میان نیست.

هلندیان دیگر در محل نمایندگی خود نبودند چون در ۲۰ فوریه ۱۷۲۷ ابراهیم آغا که محبوب شاه بود آنها را به زور از آنجا بیرون کرده بود. هلندیان می‌بایست از میان اقامت در یک کاروانسرا یا نزد کنسول فرانسه یکی را برگزینند. چند روزی نزد کنسول فرانسه ماندند آنگاه دستوری یافتند که خانه‌ای را در جلفا اجاره کنند. چون هلندیان بارها به افغانان گفته بودند که دیگر آه در بساط ندارند پیش از ترک محل نمایندگی ناچار مبلغ چهار هزار تومان (برابر با ۱۷۰۰۰۰ فلورین هلند) را از ترس اینکه مبادا به چنگ افغانان بیفتد، در زیر خاک پنهان ساختند. در این زمان شاه دستور داده بود که بسیاری از کاروانسراها، خانه‌ها و دکان‌های مرکز شهر تخریب شود و به جای این‌ها قرار بود شهری ساخته شود که هیچ‌کس جز افغانان و بانیان‌ها پس از غروب آفتاب حق ماندن در آن را نداشته باشد.

در گرداگرد این شهر همچنین خندقی پهناور ساخته شد. وضع گذران انگلیسیان رو به بهبود نهاد چون جایگاه نمایندگی آن‌ها بلا-فاصله پس از دیوار این شهر جدید قرار داشت.

این شهر نو یکی از نشانه‌ها-اگر نه مهم‌ترین نشانه-ی علاقه اشرف به شکوه و جلال بود. او به تقلید از پادشاهان سلف خود صفویان بیشتر اوقات خود را به شکار و ساختن بناهای جدید اختصاص داده بود. از جمله بناهایش ساختمان صدگوشه‌ای است در کاخ پادشاهی.

درباریانش نیز به پیروی از او بیشتر وقت و توانشان را مصروف باغ‌ها و -خانه‌هایشان می‌کردند و در نتیجه این بناها مرمت و وضع بهتری یافت. اتلام<sup>۱</sup> در این باره نوشت که اشرف نیز مانند شاه سلطان حسین در این راه تاج و تخت خود را از دست خواهد داد.

با اینکه بازرگانی تقریباً به هیچ رسیده بود حکومت افغان توقع داشت که همان منافع روزگار صفویان را از شرکت‌های اروپائی به دست آورد. این اقدام نیز در میان کمپانی هلند و انگلیس رقابت برانگیخت چه هریک از این دو می‌خواست محبت حکومت افغان را به سوی خود جلب کند. این کاری سخت بیهوده و عبث بود و فاقد هر گونه اساس اقتصادی یا بازرگانی؛ اما به سبب رقابت‌های سنتی هلند-انگلیس پدید آمده بود.

در ۱۱ نوامبر ۱۷۲۸ اعتماد الدوله در پی اسخارور فرستاد چون اسخارور به نزد اعتماد الدوله آمد وی که ناچار می‌بایست به حضور شاه رود به اسخارور گفت: نزد ناظر بیوتات پیشین و مستوفی الممالک فعلی من میرزا قاسم برو!

در هنگام بازگشت اسخارور گرفتار یکی از قوللران شد که از سوی اعتماد الدوله از اسخارور پرسید چرا هلندیان پیشکش معروف سالانه خود را نمی‌دهند. اسخارور پاسخ داد: من از این پرسش سخت تعجب می‌کنم چون در ایران بازرگانی و دادوستدی وجود ندارد. تعجب اسخارور زمانی شدت یافت که می‌دید درباره‌ی وامی که هلندیان به شاه سلطان حسین داده‌اند و پولی که محمود از شرکت هلند ربوده، ناله و فریادی بلند نیست. پس از قوللر پرسید آیا همچنان که به تو دستور ستدن داده‌اند دستوری هم داری که چیزی به ما بپردازی؟ قوللر گفت نه! آنگاه اسخارور گفت:

---

<sup>۱</sup> 'tlam

پیشکش تنها وقتی داده می‌شد که شاه در گردآوری ابریشم برای شرکت هلند امکاناتی فراهم می‌کرد. هنگام بدرود قوللر از اسخارور درخواست که فردا بامدادان با رقم‌هایی که شاه سلطان حسین به او داده نزد اعتماد الدوله رود. قوللر افزود: انگلیسیان به من گفته‌اند که هلندیان می‌خواهند جزیره هرمز را تصرف کنند. اسخارور پاسخ داد:

در این باره چیزی نمی‌دانم اما خبر موثق دارم که انگلیسیان چشم طمع به جزیره قشم دوخته‌اند. اسخارور ضمناً از قوللر خواست که در این باره از بندرعباس کسب اطلاعات کرده نتیجه را به او خبر دهد. قوللر همچنین از اسخارور پرسید آیا می‌دانی که به شرکت انگلیس چه امتیازاتی داده شده بوده است؟ اسخارور پاسخ داد: از انگلیسیان رقم‌ها و احکامی را که شاه سلطان حسین به آنها داده بخواهید در آن رقم‌ها تنها انگلیسیان مجاز بوده‌اند که تا سه هزار تومان بی‌پرداخت حقوق گمرکی، بازرگانی و دادوستد داشته باشند. قوللر گفت: من پیش از این، آن رقم‌ها را دیده‌ام و اینک طبق حکم دستور دارند که تا پنج‌هزار تومان معاف از پرداخت حقوق گمرکی بازرگانی کنند. انگلیسیان مدعی شده بودند که نماینده شرکت‌شان می‌بایست نزد شاه سلطان حسین رود زیرا که به آن امتیازات خرسند نبوده‌اند. اما محاصره اصفهان این امر را ناممکن ساخته بود. اسخارور می‌گوید که این اطلاعات همگی برایش تازگی دارد. از سال ۱۷۲۲، سالها گذشته است و اگر انگلیسیان به راستی می‌خواستند می‌توانستند ایلچیئی نزد شاه در این باره بفرستند. آنگاه قوللر به اسخارور گفت: از اتلام بخواهید که اگر اطلاعات بیشتری درباره امتیازات شرکت انگلیس و فعالیت‌های آن در بندر عباس دارد، ارسال دارد، امتیازاتی که انگلیسیان خواسته بودند هنوز به آنها داده نشده بود. تنها امتیازی که تا کنون به آنها داده شده، امتیاز حمل ابریشم است. اسخارور می‌خواست اسنادی را که توسط دولت ایران امضاء شده بود به قوللر بدهد، اما تنها واکنش قوللر این بود که مبلغ هنگفتی پول به آنها افزوده شود. نیز قوللر در میان سخن درباره شرکت انگلیس به اسخارور گفت: هر چند این کمپانی بی‌چیز و تنگ - دست است دست کم به وظیفه خود یعنی دادن پیشکش به اعتماد الدوله و انعام به من عمل کرده است. اسخارور گفت انصافاً هم باید همین‌طور باشد چون که کمپانی انگلیس تنها سه هزار تومان به شاه سلطان حسین داده که آن را هم با اعمال زور از شاه‌بندر بندرعباس بازپس گرفته است افزون بر این پیشکشی به مبلغ هزار تومان برای شاه محمود فراهم کرده اما به او نداده و در همان حال محمود همه دارائی شرکت هلند و حتی جایگاه نمایندگی آن را ضبط کرده است. حکومت ایران نباید تصور کند که شرکت هلند آنچه را که از دست داده بازپس نخواهد گرفت چرا که اگر اتلام

از حکومت هلند دستوری یابد که با زور اموال شرکت را پس بگیرد از جایگاه نمایندگی خود که در ساحل بندرعباس است این کار را خواهد کرد. عند اللزوم هلندیان پیوسته می‌توانند با غنایم به چنگ آورده به کشتی‌های خود عقب‌نشینی نمایند و ساحل بندر عباس را محاصره کنند. اسخارور از قولر درخواست نمود که عین این مطالب را لطفاً به اعتماد الدوله بگوید، و افزود: من نمی‌فهمم که چرا افغانان هزار و صدتومانی را که انگلیسیان سالانه از درآمدهای بندرعباس می‌گرفته‌اند هنوز می‌پردازند. اعتماد- الدوله باید به انگلیسیان بگوید که اگر هنوز آن هزار و صد تومان را می‌خواهند باید جزیرهٔ هرمز را برای او تسخیر کنند و اگر نمی‌توانند این کار را بکنند کسانی دیگر هستند که می‌توانند از عهدهٔ این کار برآیند. قولر قول داد که این پیغام را برساند. هر چند فردای آن روز احکام پادشاهی که برای هلندیان صادر شده بود برای اعتماد الدوله فرستاده شد اسخارور چیز بیشتری در این باره نشنید.

با وجود اینکه اوضاع هلندیان و انگلیسیان در اصفهان وخیم بود این دو گروه از خوار کردن یکدیگر در چشم افغانان کوتاهی نمی‌کردند.

انگلیسیان در روز عید فطر به مجلس شاهی دعوت شدند آنها نخست از اعتماد- الدوله خواستند که در میان اروپائیان تنها به آنها خلعت داده شود و جایگاه آنها در مجلس شاهی فراتر و بهتر از جایگاه هلندیان باشد و شاه آنها را پیش از هلندیان بار دهد چرا که اعتماد الدوله نباید هلندیان را با انگلیسیان برابر شمارد چون انگلیسیان اتباع پادشاهند به عکس هلندیان که اتباع جمهوری و یاغی‌اند.

از آنجا که انگلیسیان نامهٔ والی خودشان در بمبئی را به اعتماد الدوله داده و به او و نایبش و ناظر بیوتاتش پیشکش‌های هنگفت تقدیم کرده بودند و نیز به سبب نامهٔ زبردست‌خان هلندیان از آن می‌ترسیدند که انگلیسیان موفق شوند. بنابراین اسخارور از وابستگان خود در دربار یعنی سید صادق (از ارکان دولت نبود ولی می‌توانست آزادانه نزد شاه رود) و اخلاص خان ایشک‌آغاسی‌باشی خواست تا او را در نگهداشت حرمت هلندیان در برابر انگلیسیان یاری دهند، و البته انعامی دریافت دارند. سید صادق به اسخارور گفت اندوه مخور که با هلندیان بدتر از انگلیسیان رفتار نخواهد شد. هلندیان جایگاه دیرینهٔ خود را در مجلس شاهی در کنار شاه خواهند داشت و دست‌آرخش این است که هم‌زمان با انگلیسیان به حضور شاه بار خواهند یافت.

در نیمه شب همان روز هلندیان سه خلعت دریافت داشتند. فردای آن روز خلعت‌ها را پوشیده سوار بر اسب در شهر گردش کردند تا افتخاری را که نصیبشان شده بود به معرض نمایش عامه بگذارند. همان روز ریکا<sup>۱</sup> (پیک) آمد تا نخست هلندیان را آماده کرده آنگاه آن‌ها را به کاخ شاه برد. آنگاه ریکا نزد انگلیسیان رفته آن‌ها را آماده کرد و نزدیک هلندیان نشانده. هلندیان و انگلیسیان در کنار یکدیگر نشستند بی آنکه با هم سخنی بگویند تا اینکه شاه بر جایگاه خود نشست. آنگاه از اروپائیان خواسته شد که هم‌زمان در برابر شاه حاضر شوند. اما هلندیان را پیشاپیش همه اروپائیان بردند.

آنها پس از کرنش در برابر شاه به جایگاه دیرین خود بازگشتند. هلندی‌ها در کنار اعتماد الدوله، انگلیسیان در کنار قورچی‌باشی درست در مقابل یکدیگر قرار داشتند.

آن‌گاه اعتماد الدوله که روی هم‌رفته خیلی از هلندیان گرفته بود برپای‌خاست و چیزی به شاه گفت که هلندیان درنیافتند. اما از حرکاتش چنین استنباط کردند که سخنش به نفع انگلیسیان بوده است زیرا که اندکی بعد اعتماد الدوله به ایشک آغاسی دستور داد که انگلیسیان را آماده کند. و باز آنها را به حضور شاه برد. نخست انگلیسیان را برد و بعد هلندیان را. شاه اشرف تنها چند کلمه‌ای با اسخارور گفتگو کرد وی گفت: تاکنون درباره اروپائیان مقیم کشور اطلاعی نداشتم اما پس از بازگشت زبردست خان درباره اروپائیان آگاهی‌هایی یافته‌ام اینست که به او دستور داده‌ام به بندرعباس نامه بنویسد که اروپائیان باید مانند روزگاران پیشین به بازرگانی بپردازند. اگر هلندیان درخواست معمولی داشته باشند باید به اعتماد الدوله که زیر نظر من کار می‌کند بگویند. شاه عین همین سخنان را به انگلیسیان - که اعتماد الدوله بی آنکه مقدار زیادی آنها را بدوشد نمی‌گذاشت برونند - گفت. آن‌گاه اعتماد الدوله از شاه خواست که به انگلیسیان یک قلیان هدیه کند، که شاه چنین کرد. انگلیسیان که دیدند این بار تیرشان به سنگ خورد هنگام عید بایرام<sup>۲</sup> از فرصت استفاده کرده مقدار زیادی پیشکش و ارمغان دادند. اما این بار هم تیرشان به سنگ خورد. این بار شاه نه با هلندی‌ها و نه با انگلیسی‌ها یک کلمه حرف نزد.

هنگامی که شاه اشرف و درباریان از ۲۸ اوت تا ۱۰ سپتامبر ۱۷۲۸ به سعادت‌آباد می‌رفتند انگلیسی‌ها از اعتماد الدوله خواستند که دربار شاه را تا آنجا همراهی کنند. انگلیسی‌ها در اصفهان

<sup>۱</sup> Rika - نوعی خدمتکار و نوکر، مقامات دربار رک: تذکره الملوک.

<sup>۲</sup> Bairam



شایع ساختند که در مدتی که در سعادت‌آباد می‌مانند شاه مخارجشان را می‌پردازد اما به زودی دروغ آنها بر همگان آفتابی شد.

سپس انگلیسی‌ها هدایای تازه‌ای به نایب اعتماد الدوله دادند تا به هر حال مخارجشان را بپردازد. اما با این که به آنها قول پرداخت داده شد سرانجام تنها توانستند هزینه چهارده روز را آن هم نه از شاه بلکه از اعتماد الدوله دریافت دارند.

در همین زمان انگلیسی‌ها به اعتماد الدوله پیشنهاد نمودند که با ایران یک قرارداد بازرگانی امضاء کنند با این شرط که همه کالاهای کمپانی انگلیس از پرداخت عوارض گمرکی معاف باشد. اما اعتماد الدوله گفت: من می‌خواهم که انگلیسی‌ها نیز مانند همه بازرگانان دیگر عوارض گمرکی کالاهای خصوصی خود را به ما بپردازند، افزون بر این کمپانی انگلیس باید یک کشتی در لنگرگاه بندرعباس نگاه دارد تا از هر تهاجم دشمن به ایران جلوگیری کند. انگلیسیان نباید ارمنیان یا کالاهای خود را به بصره برند بلکه باید به بندرعباس آورده پس از پرداخت عوارض گمرکی به هر جا که می‌خواهند ببرند. سرانجام انگلیسیان باید از کلیه دعاوی خود در ایران از جمله حق گرفتن یک‌هزار و صد تومان از عواید گمرکی بندرعباس چشم‌پوشی کنند در عوض شاه بیست درصد از کل مالیاتها و عوارض صادر و وارد را که به شاه‌بندر بندرعباس داده می‌شود به انگلیسیان بدهد. شایع بود که انگلیسیان این معاهده نو را پذیرفته‌اند.

انگلیسیان همچنین اعتماد الدوله را واداشتند که از بازرگانان ارمنی تعهد بگیرد که نمایندگان مقیم بصره خود را که با هند دادوستد دارند ظرف شش ماه فرا خوانند و گرنه هزار تومان به خزانه شاه جریمه دهند. شکایت بازرگانان ارمنی از این تصمیم سودی نبخشید. بناچار تعهد مزبور را امضاء کردند و بعداً با صرف مبلغی هنگفت پول آن را فسخ نمودند.

روسیان گیلان را زیر سلطه داشتند و طهماسب میرزا از طریق فرستادن وختانگ - میرزا به مسکو روابط خود را با همسایه شمالی قطع کرده بود. می‌گفتند روس‌ها وختانگ میرزا را به نمایندگی خود به مشهد فرستاده‌اند. این شایعه پچیچه‌های زیادی را به دنبال آورد از جمله می‌گفتند طهماسب میرزا وختانگ میرزا را به مقام قوللرآغاسی‌باشی خود برگماشته است.

لواشوف<sup>۱</sup> سردار روس نامه‌ای به صیدال خان<sup>۲</sup> حاکم قزوین نوشته و خبر داده بود که بازرگانان آنجا می‌توانند مانند روزگاران پیشین با گیلان دادوستد و مناسبات بازرگانی داشته باشند. اسخارور از این نامه نتیجه گرفت که ظاهراً روسیان مایل به ادامه جنگ با افغانان نیستند.

در تابستان ۱۷۲۷ طاعونی دهشت‌انگیز در سراسر گیلان شایع شد و خلقی عظیم را به هلاکت رساند و در ماه اکتبر فروکش کرد. روسیان سپاه امدادی برای ارمنیان به قفقاز فرستاده بودند تا با ترکان که گفته می‌شد در ایروان سخت شکست خورده و تبریز را از دست داده‌اند، بجنگند.

پس از شکست افغانان در برابر روسیان در آن سوی قزوین هیچ واقعه‌ای رخ نداد. اندکی بعد روسیان گروهی را مرکب از شش تن به ایلچی‌گری نزد صیدال خان حاکم قزوین فرستادند اینان هر روز پنجاه محمودی هزینه داشتند. شاه اشرف عمر خان نامی را همراه با میرزا اسماعیل مستوفی خاصه به قزوین فرستاد تا ببیند می‌توان قراردادی به امضاء رساند یا نه، گفته می‌شد که روسیان تا قزوین تسلیم نشود حاضر به گفتگو نیستند. افغانان یا می‌بایست صریحاً «آری» گفته و بی‌درنگ قزوین را تسلیم و ترک کنند و یا «نه» بگویند و با حمله روسیان مواجه شوند.

روسیان دوازده هزار تن دیگر قوای امدادی دریافت کرده به مازندران رفته بودند تا این ولایت را نیز تسخیر کنند. همچنین شایع بود که سردار روس طهماسب میرزا را برای عقد قراردادی به گیلان دعوت کرده است.

طهماسب میرزا مایل به انجام دادن این کار بوده اما مشاورانش او را از آن کار بازداشته‌اند. بعد دوباره شایع شد که سپاهیان تازه‌نفس روسی از حاجی ترخان آمده‌اند و هر روزه تقویت می‌شوند اما مقصد و هدفشان روشن نیست بنابراین افغانان نیروهای کمکی برای تقویت دفاع قزوین به آن صوب فرستادند.

گفته می‌شد که روسیان در تسلیم قزوین پافشاری دارند و در این حال بخشی از قسمت علیای گیلان را از دست ترکان گرفته‌اند.

---

<sup>۱</sup> Levashov

<sup>۲</sup> ظ سید علی خان؟ Said Ali Khan

در ژانویه ۱۷۲۹ آشکار شد که در گیلان با روسیان پیمان صلح به امضاء رسیده اما هنوز اسناد و مدارکی مبادله نشده است. نیز گفته می‌شد که یک ایلچی از سوی طهماسب میرزا با هدایائی برای سردار روس به گیلان آمده که مأموریت او دانسته نیست.

شایعات گوناگونی دربارهٔ فعالیت‌های طهماسب میرزا در ایران رایج بود.

هلندیان نمی‌توانستند راست یا دروغ آنها را دریابند. در واقع در گمبرون احساس می‌شد که شاهزاده مرده است یا در منتهای مراتب مانند مدعیان آواره و دربه‌دری است که حرف می‌زنند و هیچ کاری نمی‌کنند. از این‌رو هلندیان احساس می‌کردند که در میان مدعیان پادشاهی بهترین فرد سید احمد خان است زیرا که دست کم کارهای مفیدی انجام داده بود. وگرنه انسان ناچار بود که شایعات بیشمار مربوط به طهماسب میرزا را باور کند. یکی از این شایعات این بود که طهماسب میرزا با از دست دادن نه هزار تن از جنگجویان خود افغان‌های ابدالی را شکست داده و هفده هزار تن از ایشان را کشته است. گفته می‌شد که در اثر این شکست حسن خان برادر محمود به بندگی شاهزاده گردن نهاده و با کوتوال پیشین بم به دستور شاهزاده به کرمان رفته است. اما هلندیان به درستی این شایعه سخت مشکوک بودند، به خصوص که اطلاعاتی از لون دیگر از کرمان دریافت کرده بودند. شایعهٔ امضای پیمان صلح شاهزاده با روسیان به پادرمیانی وختانگ میرزا اعتبار بیشتری داشت.

این شایعات با زمزمه‌های مربوط به ورود طهماسب میرزا به استرآباد پایتخت طایفهٔ قاجار تقویت شد. اما زمزمه‌های دیگری دایر بر هجوم پنجاه هزار ازبک به خراسان و به زحمت زیاد انداختن طهماسب میرزا نیز شایع گشت. همچنین گفته می‌شد که طهماسب میرزا نامه‌هایی به کمپانی هلند فرستاده و خواسته که آن نامه‌ها را با درخواست کمک به باتاوایا بفرستند.

احتمالا این نامه‌ها در بین راه از بین برده شد چون هرگز به دست اولیای کمپانی هلند نرسید. ایلچی‌ای نیز نزد سلطان محمد میرزا فرستاده شد که ناکام بازگشت.

لکن اسخارور باور نداشت که طهماسب میرزا چنان نامه‌هایی را نوشته باشد یا افغانان در بین راه آنها را به دست آورده باشند زیرا در این صورت افغانان این فرصت را برای اخاذی بیشتر از هلندی‌ها از دست نداده آنها را مورد مؤاخذه قرار می‌دادند.

اسخارور درباره ارسال چاپار طهماسب میرزا به نزد مدعی پادشاهی در سندرک<sup>۱</sup> نیز هیچ‌گونه اطلاعی نداشت. اما خبر موثق داشت که طهماسب میرزا هرات را تسخیر کرده و در راه اصفهان است. سرداری به نام طهماسب خان<sup>۲</sup> (یعنی نادر) سیستان را برای طهماسب میرزا تسخیر کرده. پسر و برادرزاده ملک محمود خان از سیستان گریخته و در ۲۲ سپتامبر ۱۷۲۸ با بیست و پنج تن دیگر به اصفهان رسیده‌اند این رویداد برای اسخارور تقریباً مؤید شایعات بالا بود. در ۲۸/۱۱/۲۳ اسخارور گزارش داد که: اینک یقین دارم که طهماسب میرزا افغان‌های ابدالی را شکست داده، هرات را تسخیر کرده، سپاهیان خود را برای حرکت به سوی تهران آماده می‌سازد همچنین گفته می‌شود که برخی از سپاهیان طهماسب میرزا به کرمان رفته‌اند. گزارش دیگر حاکی از آن بود که طهماسب میرزا قندهار را تسخیر کرده و در بهار سال ۱۷۲۹ به سوی اصفهان حرکت خواهد کرد.

به نظر می‌رسید که خبرهای مربوط به طهماسب میرزا واقعیت دارد زیرا که اسخارور در ۲۹/۱/۲۷ گزارش داد که در اصفهان بدین منظور مقدماتی فراهم گشته و اشرف دستور داده که یازده هزار سپاهی جدید استخدام کنند. نیز دستور داده که شمار افراد واحدهائی که به سرکردگی یک قوللرباشی است به صد و آنهائی که به سرکردگی یک خان است هریک به پانصد تن افزایش یابد. خبرهای بعدی درباره لشکرکشی‌های طهماسب میرزا مؤید آن بود که او هرات و قندهار را تسخیر کرده و آهنگ فراه نموده تا آنجا را نیز منقاد خود کند.

اشرف به محض دریافت این خبر به صد تن از زبده‌ترین سپاهیانش دستور داده بود تا چاپاروار به آنجا روند و حقیقت را دریابند. هنگام بازگشت این گروه، اسخارور نتوانست از نتیجه سفرشان آگاه شود.

اشرف با همه سپاهیان در ۱۳ اوت ۱۷۲۹ آهنگ تهران کرد اسخارور از تهران خبر یافت که اشرف همه باروبنه خود را در تهران بازگذاشته و سبکبار با همه سپاهیان به جنگ طهماسب میرزا شتافته است. گفته می‌شد که طهماسب میرزا دو سپاه دارد. سپاه نخست شامل سی و پنج تا چهل هزار تن و به سرکردگی سه تن از بهترین سرداران اوست. دومین سپاه به سرکردگی خود طهماسب

---

<sup>۱</sup> Cindirk - یا اندرک؟

<sup>۲</sup> طهماسب قلی خان. م.

میرزا به دنبال سپاه نخست حرکت می‌کند. اسخارور امید داشت که طهماسب میرزا پیروز شود زیرا که در حکومت افغانان امکان بازرگانی وجود نداشت.

در این اثنا اشرف به یعقوب خان پیغام داد که: «هرکس که می‌تواند سلاح برگیرد با هر چه اسب و قاطر که در اصفهان و حومه است گردآوری کن و بفرست.» یعقوب خان تا آنجا که دستش می‌رسید هر چارپائی را ضبط و مصادره کرد حتی دو اسب از کمپانی انگلیس به زور گرفت. نیز دستوری یافت که همهٔ مردمان اصفهان را از شهر بیرون رانده و هر تنابنده‌ای که در شهر یافت شود، بکشد. اسخارور نوشت اینک شهر سراسر ویرانه گشته و خلقی کثیر از ایرانیان قتل عام شده‌اند.

نیز گزارش شد که تیمور خان که از شیراز بیرون آمده بود اینک به علی مردان‌خان سرکردهٔ لران فیلی پیوسته آهنگ اصفهان دارند. گفته می‌شد که پاشای ترک حاکم بغداد به فرمان باب عالی چهار هزار تن سپاهی به یاری اشرف گسیل داشته است. - خبرهای بیشتری رسید که ترکمانان سنی نیز به طهماسب میرزا اظهار انقیاد نموده‌اند.

قادر خان قورچی‌باشی با هفتصد تن برای نابود ساختن لرها که در غیبت اشرف به تاراج آبادی‌های نزدیک شهر پرداخته بودند شتافت. لرها به محض آگهی یافتن از آمدن قادر خان به کوهها گریختند و قادر خان به اصفهان بازگشت.

اشرف در دامغان از طهماسب میرزا با از دست دادن بار و بانه و شماری کثیر از سپاهیانش و نیز شهرهای قزوین، تهران، قم و کاشان سخت شکست خورد و در ۲۶ اکتبر ۱۷۲۹ به اصفهان بازگشت و چشم براه آمدن طهماسب میرزا ماند. در ۲۷ اکتبر اشرف دستور داد که همهٔ کارکنان کمپانی‌های هلند و انگلیس در شهر جدید در کاروانسرای جده درست در مقابل میدان نقش جهان سکونت گزینند. انگلیسیان همان روز نقل مکان کردند اما هلندیان هشت روز بعد درخواستی دادند به این امید که اشرف به آن‌ها اجازهٔ بازگشت و اسکان در محل نمایندگی هلند را بدهد، اما این درخواست بی‌نتیجه ماند و سرانجام آنها ناچار مانند انگلیسیان به آن کاروانسرای نکبت‌بار رفتند و برای جلو-گیری از فرارشان حکم شد که در کاروانسرا برهنه تن زیست کنند و نیز میر مهر علی یوزباشی با گروهی از سپاهیانش مأمور شدند که در کاروانسرا آنها را زیر نظر گیرند.

چون اشرف شنید سردار طهماسب میرزا موسوم به نادر قلی یا طهماسب قلی خان از کاشان آهنگ اصفهان کرده، برای نبرد با او با همهٔ سپاهیانش در ۳۱ اکتبر از اصفهان به مورچه‌خورت در

۱۴ میلی این شهر رفت. بنا به گفته خود افغانان با این که در این نبرد اشرف چهل هزار و نادر قلی خان تنها پنج تا شش هزار سپاهی داشت اشرف به سختی شکسته شد و پسین هنگام روز سیزدهم نوامبر در حالی که هر چه داشت در پس پشت نهاده بود هراسان به اصفهان شتافت و آن شب را تا یک ساعت پیش از دمیدن آفتاب به خالی کردن گنج خانه پادشاهی و بسته‌بندی جواهرات گذرانده آنگاه شتابان به سوی شیراز گریخت. خوشبختانه در آن هنگامه متوجه کارمندان کمپانیهای هلند و انگلیس نگشت زیرا که در آن صورت یقیناً یا دستور کشتارشان را می‌داد یا آن‌ها را با خود می‌برد.

فان لایپیگ<sup>۱</sup> که در هنگام دمیدن آفتاب متوجه شد که طبالان نقاره‌خانه خاموش مانده‌اند و طبق معمول هر روزه نوبت نمی‌زنند از کاروانسرا بیرون شد و از آنان پرسید: چرا نوبت نمی‌زنید؟ آنان پاسخ دادند: چون دیگر در شهر حاکمی نیست ما اجازه نوبت زدن نداریم! . فان لایپیگ گفت: من می‌گویم نوبت بزنید و گرنه خود از دیوار بالا می‌آیم و نوبت می‌زنم! آنگاه طبالان نقاره‌خانه مشغول نواختن شدند و احتمالاً همین کار جان اروپائیان را نجات داد. زیرا که اشرف در حال گریز از شهر به صد تن از سپاهیانش دستور داده بود که به شهر بازگشته همه اروپائیان را قتل عام کنند. این سواران به پل امام وردی خان رسیده بودند که صدای طبال‌های نقاره‌خانه به هوا برخاست و اینان که پنداشتند سپاهیان طهماسب قلی به شهر آمده‌اند بی‌درنگ عنان برتافته از شهر گریختند. اروپائیان همچنان برهنه تن به محل نمایندگی انگلیس که در همان نزدیکی‌های کاروانسرای جده بود رفتند در حالی که هلندی‌ها همان روز به خانه خود در جلفا رفتند. اسخارور نوشت: سراسر شهر ویران شده چون افغانان در دل شب بازارها را آتش زدند و هر چه را که نسوخته بود تاراج کردند.

نزدیکی‌های غروب روز پانزدهم نوامبر برخی از مقامات طهماسب میرزا به- پشت دروازه‌های بسته اصفهان رسیدند. اینان عبارت بودند از میرزا تقی خان شیرازی منشی الممالک، نایب، ناظر بیوتات، و پسر میرزا باقر که در زمان حکومت شاه سلطان حسین مقام وقایع‌نویس را داشت و یکی از دوستان وفادار کمپانی هلند بود. روز شانزدهم نوامبر هلندیان به دیدن میرزا تقی شیرازی رفتند و او با خوشروئی آنها را پذیرفت همان روز کارکنان کمپانی‌های هلند و انگلیس برای ادای احترام به پیشگاه سردار طهماسب قلی خان که از گرد راه به اصفهان رسیده و در خانه‌ای کوچک در محله عباس‌آباد سکونت جسته بود، رفتند.

## قیام و سقوط سید احمد خان پادشاه کرمان

(۱۷۲۷-۱۷۲۵)

### آغاز جنبش سید احمد

در شبانگاه ۱۷۲۲/۸/۷ یا ۲۲ شعبان میرزا سید احمد مرعشی همراه با طهماسب- میرزا خط محاصره اصفهان را شکافته گریختند. عیاشی و هرزگی طهماسب میرزا و علاقه نداشتنش به امور کشور و بی توجهی به اندرزهای سید احمد، موجب شد که این مرد از شاهزاده گسسته و خود قیامی را علیه افغانها سازمان دهد. وی به ابرقوه رفته فرمانی را از سوی طهماسب میرزا خطاب به خودش جعل کرد که به موجب آن از سوی شاهزاده به مقام سپاهسالاری فارس و لقب «خان» مفتخر شده بود. در این فرمان بر ساخته به مردم فارس دستور داده شده بود که از سید احمد خان مانند خود شاهزاده و فرمانهایش تبعیت کنند.

از آن پس مردم به زیر بیرق سید احمد خان گرد آمدند. وی بر آن شد که از ابرقوه که در همسایگی اصفهانست جابه جا شود زیرا که از حملات تلافی جویانه افغانها که هنوز آمادگی مقابله با آنها را نداشت در بیم بود.<sup>۱</sup> وی به سوی جنوب شتافت و در اوایل سال ۱۱۳۷ هجری (پایان ۱۷۲۴ م.) به جهرم رسید. در اینجا حاکم محل عبد الغنی بیگ که سازمان مقاومت علیه افغانها را تشکیل داده بود به سید احمد پیوست. در آن زمان نواحی نزدیک لار به جز قلعه در دست افغانها بود. حاکم افغانی شیراز نهد تن را برای بیرون راندن سید احمد خان از جهرم و محاصره این شهر بدان صوب گسیل داشت. محاصره شش ماه به درازا کشید اما به سبب پایداری سرسختانه مدافعان شهر، ناکام ماند. در آوریل ۱۷۲۵ اشرف خان به جای پسر عمویش محمود بر تخت سلطنت نشست. افغانها به سبب دشواریهای داخلی خود از محاصره جهرم دست برداشتند. سید احمد خان در رمضان ۱۱۲۷ هـ (ژوئن ۱۷۲۵ م.) از جهرم بیرون شد و در آن ناحیه به گردآوری سپاه پرداخت. در شهرهایی مانند داراب، نیریز، اصطهبانات، فسا، و خفر، قریب شش هزار سپاهی به او پیوستند. در آغاز همان سال طهماسب میرزا از فعالیت های او که خائنه قلمداد شده بود آگاه گشت. بنا بر این ولی محمد خان شاملو و شاهوردی خان چنگی کرد را به ترتیب مقام بیگلربیگی کرمان و سپهسالاری فارس داد.

<sup>۱</sup> او به بوانات و مرودشت واقع در پنجاه کیلومتری شمال شیراز رفت و از زبردست خان حاکم افغانی شیراز شکست خورد، و به ابرقوه بازگشت و به سبب گردن ننهادن به رهبری طهماسب میرزا زندانی گشت. اما پس از دو ماه به لطائف الحیل از زندان گریخت.

شاهزاده طی فرمانی سید احمد خان را شورشی و غاصب قلمداد کرده از او خواست به شاهرودی خان که به نیریز و داراب رفته بود تسلیم شود.

بنا به نامه‌ای که آوانس<sup>۱</sup> به رئیس کمپانی هلند در تاریخ اول اوت ۱۷۲۵ نوشته بود: خبرهای مربوط به مرگ محمود شاه که به کرمان رسیده نشان می‌دهد که او در آغاز ماه ژوئن درگذشته است. اما بیگلربیگی کرمان پیش از این در آغاز ماه مه ۱۷۲۵ از کرمان برای نبرد با افغانان بیرون رفته بود. (گزارش نشده که خروج محمد ولی - خان شاملو از کرمان با آگاهی از مرگ محمود بوده ولی احتمالاً آگاه بوده است) ولی محمد خان به سیرجان رفت و بر اساس گزارش‌ها تا ماه اوت هنوز در آنجا بوده است. بنا به نامه‌ای که برادر ولی محمد خان به پیتر اتلام<sup>۲</sup> مدیر شرکت هند خاوری هلند در گمبرون نوشته و آن در ۳۰ ژوئن ۱۷۲۵ به دست اتلام رسیده، وی به بهیمیهت<sup>۳</sup> که در راه کرمان لار قرار گرفته و تا کرمان شش روز راه است رفته بوده است. وی سپس میر مهر علی<sup>۴</sup> کلانتر تزرگ احمدی و سرکرده چهار هزار تن را پیشاپیش برای تسخیر شهر لار گسیل داشت میر محمد علی بنا به اطلاعاتی که در نامه او خطاب به مدیر کمپانی هلند در گمبرون موجود است در ۹ مه ۱۷۲۵ از تزرگ احمدی به طارم و از آنجا به روستای سفیدبانی که در اشغال افغانان بود رفته این روستا را از چنگ افغانان شورشی بیرون کرده خلقی کثیر از ایشان بکشت. و از آنجا به مهسای خون<sup>۵</sup> رفت که با مخالفت مردم این روستا که از قلعه آبادی خود دفاع می‌کردند روبرو گشت. روستائیان اینجا پس از تحمل تلفات سنگین به میر مهر علی تسلیم شدند. در ۲۷ مه میر مهر علی به جایگاهی رسید که تا لار چهار روز راه بود. در اینجا از سپاهیان خود بازدید کرد و دید که شماره آنها از چهار هزار به پنج یا شش هزار مرد افزایش یافته است.

به خداداد خان حاکم افغانی لار درباره آمدن میر مهر علی خبرهایی رسیده بود وی دو بار به سپاهیان در حال پیشروی میر مهر علی با حيله‌گری حمله برد و هر دو بار با شکست روبرو گشت. هر چند حمله دوم او از نخستین حمله، سخت‌تر بود. خداداد - خان صبر کرد تا سپاه میر مهر علی به

---

Awannees<sup>۱</sup>

Pieter 'tlam<sup>۲</sup>

Bhimiht<sup>۳</sup>

<sup>۴</sup> میر مهر علی یکی از سرکردگان بلوچ و کلانتر تزرگ احمدی که تا سال ۱۷۳۲ در سیاست محلی گرمسیرات نقش مهمی را ایفا کرد.

Mhesai Ghoon<sup>۵</sup>



فاصله یک‌روزه راه تالار رسید آنگاه به - آبادی‌های حومه لار گریخت. افغانان باقی مانده باز در دهکده سنی‌نشین اهواز<sup>۱</sup> گرد آمدند.

در سوم ژوئن ۱۷۲۵ میر مهر علی به لار در آمد و آنجا را به نام شاه طهماسب تسخیر کرد. چون آوازه تسخیر لار به گوش ولی محمد خان رسید در زمان خلعتی برای میر مهر علی فرستاد و او را ترغیب کرد که دشمن را تعقیب و سپاهی روانه اهواز کند و هر مخالف بدخواهی را بکشد. ولی محمد خان همچنین خبر این پیروزی را به کرمان فرستاد و در آغاز ژوئیه به دستور او سه روز شهر کرمان آذین‌بندی و چراغان گشت.

ولی محمد خان برادر خود احمد خان را همراه با میرزا ابو القاسم نایب پیشین گمبرون به دنبال میر مهر علی فرستاده بود تا او را در آزاد ساختن لار یاری دهند.

هنگامی که این دو تن به لار رسیدند میر مهر علی لار را آزاد ساخته بود. گرچه هنوز برخی از دشمنان در پیرامون آن بودند. میر مهر علی بر آن شد که برخی از سپاهیان خود را به گمبرون بفرستد. گرچه پیش از این ولی محمد خان سپاهیان به آن صوب گسیل داشته بود، اما او معتقد بود که آن سپاهیان تا مدتی دیگر به گمبرون نخواهند رسید. میر مهر علی خویشاوند خود میر شیریان را با نیروئی برای دستگیری حسن گاو بستنی<sup>۲</sup> به گمبرون فرستاد و از اتلام خواست ضمن جلوگیری از فرار حسن گاو بستنی به پاس دوستی شاه طهماسب او را دستگیر سازد. احمد خان که از سوی برادرش ولی محمد خان به مقام نایب لار برگماشته شده بود به اتلام نوشت: «من پس از پاک کردن لار از وجود دشمنان به تن خود برای تسلی دادن به مردم بیچاره گمبرون و نابودی بدخواهان به آنجا خواهم آمد.»

در حوالی ۲۰ ژوئن ۱۷۲۵ چاپاری از کرمان خبر آورد که شاه طهماسب با سپاهی، به تهران رسیده و با صدور رقمی ولی محمد خان را مقام بیگلربیگی فارس، لار، بنادر و خراسان داده. بدین‌سان مقام بیگلربیگی ولی محمد خان دوباره تأیید شد.

<sup>۱</sup> درباره نقش این قصبه و سنجان رک: J. Aubin: Les Sunnites du Larestan et la Chute des Safavides, in:

Revue des Etudes Islamiques ۱۹۶۵، ۳۳ ص ۱۵۵

<sup>۲</sup> حسن گاو بستنی بندرعباس را در سال ۱۷۲۴ برای افغانان تسخیر کرده بود (رک کتاب محمود افغان فصل ۹ از همین مؤلف).

شاه طهماسب همچنين رقم ديگري صادر کرده بود که به دستور نایب کرمان در مسجد شهر در ملاء عام خوانده شد. صرف نظر از خبرهای مربوط به ورود شاه طهماسب به تهران طهماسب میرزا ولی محمد خان و سپاهیانش را نیز به تهران فراخواند. نیز به مردم ولایت کرمان فرمان داد که ولی محمد خان را با آذوقه و مردان جنگی یاری رسانند، تا بتوان هر چه زودتر به اصفهان حمله کرد. متن رقم شاه طهماسب همراه با خلعت‌هایی برای ولی محمد خان، حاجی عباس بیگ و میرزا ابو القاسم به سیرجان اقامتگاه ولی محمد خان فرستاده شد. بنابراین ولی محمد خان با شتاب تعلیقه‌ای به کرمان فرستاد که مضمونش این بود: «من بزودی به تن خود آنجا خواهم آمد» حاجی عباس بیگ خلعت طهماسب میرزا را در کرمان به تن کرده به سپاهیان خود دستور داد که گوش به زنگ و آماده فرمان باشند. خلعت میرزا ابو القاسم به بم فرستاده شد.

در این اثنا وضع حومه لار تقریباً آشفته و شلوغ شد. میرزا محمد نعیم مستوفی و جانشین پیشین گمبرون که پس از سیطره افغان‌ها بر شهر لار توانسته بود قلعه شهر را در برابر هجوم آنها حفظ کند به اتلام نوشت: «چندی است می‌شنوم ولی محمد خان با سپاهی انبوه به سوی لار در حرکت است.» هر چند خداداد خان دو بار کوشید میر مهر علی را شکست دهد خود بیشتر سپاهیانش را از دست داد. نیز در لار شایع بود که شاه‌بندر پیشین گمبرون میرزا زاهد علی به دستور شاهزاده صفی میرزا<sup>۱</sup> در راه است.

خداداد خان که از نزدیک شدن میر مهر علی آگاه شد با باقیمانده افغانان گریخت به میرزا محمد نعیم نیز نامه‌ای رسیده بود، بدین مضمون: «رئیس ابو الحسن سر- کرده سپاهیان سلخار در نبردی با یک افغانی به نام احمد مدنی<sup>۲</sup> وی را شکست داده و همه سپاهیانش را کشته است. او نیز به سوی لار در حرکت است.»

سومین سردار ایرانی که به سوی لار حرکت می‌کرد سید احمد خان بود که چندی در جهرم در محاصره شماری از سپاهیان افغان قرار داشت. سید احمد به آنها یورش برده برخی را کشت و برخی را دنبال کرد و پس از پیروزی او نیز به سوی لار روان شد و انتظار می‌رفت که تا آخر ژوئن ۱۷۲۵ به این شهر برسد.

<sup>۱</sup> صفی میرزا دومین پسر شاه سلطان حسین و یکی از مدعیان اصلی پادشاهی صفویان است.

<sup>۲</sup> درباره شخصیت و زندگانی بعدی شیخ احمد مدنی سرکرده سپاهیان سنی- مذهب بنگرید مقاله نگارنده با عنوان شورش شیخ احمد مدنی (۳۴-۱۷۳) را در Studia IraniCa ج، .. سال ۱۹۸۳.

در یکم ژوئیه میرزا محمد نعیم از لار نامه دیگری به اتلام نوشت که مضمونش چنین بود: «خداداد خان اصلا برای آن گریخت که شنیده بود سید احمد خان با سپاهی در راه است» میرزا محمد نعیم خود نزد سید احمد خان که با سپاهیانش در دارابجرد اقامت داشت، رفته بود. وی با سید احمد خان و ده هزار سپاهش به لار بازگشت. در لار سید احمد خان او را به مقام جانشین گمبرون برگماشت. وی به اتلام نوشت: «من بزودی با چاپار به گمبرون می‌آیم و پیش از این نامه‌ای به محمد صالح بیگ نوشته‌ام که مقدمات آمدنم را فراهم کند. شما نیازمندی‌های محمد صالح بیگ را تأمین و او را یاری کنید.»

در ۲۲ سپتامبر ۱۷۲۵ نامه‌ای از میرزا زاهد علی شاه‌بندر پیشین به اتلام رسید با این مضمون: «با سپاهی انبوه به لار درآمدم و دیدم که سپاهیان احمد خان شاملو تقریباً از آنچه میر مهر علی انجام داده بود یک‌ه‌خورده بودند. در ۱۵ سپتامبر مین‌باشی رئیس ابو الحسن را با دو هزار سپاهی برای نابودی دشمن فرستادم و می‌خواهم در پایان محرم برای ریشه‌کن کردن دشمن از لار حرکت کنم اما برای نابود کردن دشمنان دین سرب و باروت می‌خواهم که در لار نیست چون می‌پندارم که کمپانی هلند سرب و باروت فراوان دارد تقاضا دارم به پاس دوستی کمپانی هلند با خاندان پادشاهی صفوی هر قدر می‌توانید برای من سرب و باروت بفرستید و پولش را از شاه‌بندر گمبرون بگیرید و اگر شاه‌بندر پول نقد نداشت لطفاً نسیه بدهید تا پس از چند روز بهای آن را تقدیم دارم.»

میرزا زاهد علی همچنین نامه‌هایی برای دیلماج شرکت هلند، خاجاتور<sup>۱</sup>، و دلال آن اتومشان<sup>۲</sup> فرستاد. از اتومشان<sup>۲</sup> خواست که شکر و آهن به لار بفرستد چون این دو کالا در لار نبود. او می‌خواست با آهن تفنگ فتیله‌ای بسازد.

در ۲۹ سپتامبر اتلام نیز از سوی کارکنان کمپانی هلند در پاسخ به میرزا زاهد علی چنین پاسخ نوشت: «شما خوب می‌دانید که من اجازه فروش یا نسیه دادن سرب و باروت را ندارم.» بنابراین میرزا زاهد علی نتوانست او را به دادن سرب و باروت مجبور کند. اما اتومشان<sup>۲</sup> با پولی که از شاه‌بندر گرفت مقداری شکر و آهن برای او خرید.

---

Gojatoer<sup>۱</sup>

Ottumsjant<sup>۲</sup>

دلیل یکه خوردن احمد خان شاملو که در گزارش زاهد علی خان یاد شده این بود که میر مهر علی به سید احمد خان پیوسته بود این اخیر نیز خود را بیگلربیگی می خواند و ولی محمد خان او را غاصب و خصم دولت خوانده و یکی از غلامانش را برای جاسوسی نزد او فرستاده بود. مردم دو بخش شده بخشی هواخواه ولی - محمد خان و بخش دیگر خواهان سید احمد خان بودند هر چند به ظاهر قدرت سید احمد خان بسیار بیشتر می نمود. به جز نقض عهد و برگشت میر مهر علی و پیوستنش به سید احمد خان جانشین (نایب الحکومه) های متعدد یا فرستادگان ولی - محمد خان را مردم بیرون رانده بودند چون هیچ کس حاضر نبود آنها را بپذیرد.

در پایان ژوئیه به کرمان خبر رسید که مردم یزد افغانان را ناگزیر به ترک محاصره شهر کرده اند و آنان از پیرامون یزد پراکنده شده اند.

چون فصل خرید پشم در آغاز نوامبر به پایان رسیده بود آوانس به مدیر شرکت هلند در گمبرون نوشت: «اجازه دهید کرمان را ترک کرده و به گمبرون بیایم. تا فصل خرید پشم در سال آینده هفت تا ۸ ماه مانده است. در این حال به سبب خبرهائی که به ویژه درباره تغییر حکام و به طور کلی درباره افغان و بلوچ بر سر زبانهاست، بازرگانی پشم آینده خوبی ندارد. البته من عند اللزوم دوباره به کرمان بازخواهم گشت.»

پیتر اتلام در پاسخ این درخواست آوانس در دهم نوامبر ۱۷۲۵ نوشت: «شما می توانی به گمبرون بیایی اما چون فصل خرید پشم آغاز شود ناچار باید به کرمان بازگردی و بهانه وجود افغانان و بلوچها و جز آن پذیرفته نیست. باید در فصل خرید پشم به کرمان روی و تأخیر نکنی.»

آوانس در ۱۹ دسامبر ۱۷۲۵ گزارش داد که: به تازگی مردی به نام سید احمد خان با سپاهیان فراوان به کرمان آمده است. بیگلربیگی پیشین ولی محمد خان از کرمان گریخته به بم نزد میرزا ابو الحسن رفت. مردم کرمان با کلان ترشان محمد حسین از سید احمد خان با آغوش باز استقبال کردند و او بسیار از این حسن استقبال خشنود گشت. و به کلانتر خلعتی گرانبها داده بیشتر کارهای مهم کرمان را در کف کفایت او گذاشت. گفته می شد که نایب پیشین حاجی عباس بیگ برای بی طرف ماندن به قلعه شهر عقب نشسته است. اما سید احمد خان به زور قلعه را تسخیر و حاجی عباس بیگ را زندانی و اموالش را مصادره کرده است.

هنگام ورود سید احمد خان به کرمان آوانس در کرمان نبود اما چون زمزمه آمدن سید احمد خان بر سر زبانها افتاد با شتاب به کرمان بازگشت تا درباره دعای شرکت هلند (واک) با او سخن گوید اما زمانی به کرمان رسید که سید احمد خان با کلانتر شهر برای تسخیر قلعه بم به آن صوب رفته بود. در این لشکرکشی بیشتر دارائی حاجی عباس بیگ را با خود برده و در غیبت خود مردی به نام محمد جعفر بیگ را به نیابت خود برگماشته بود.

چون ماندن آوانس در کرمان به سود واک نبود به مدیر شرکت هلند خبر داد که:

من در ۱۲ دسامبر ۱۷۲۵ کرمان را ترک کردم زیرا حتی در این زمان غالباً راه برای عبور یک تن هم بسته است و ماندن من در کرمان موجب نخواهد شد که واک بتواند به گردآوری پشم پردازد، چون حمل و نقل پشم امکان ندارد. آوانس در ۲۷ ژانویه ۱۷۲۶ با نامه‌ای از نایب سید احمد خان، محمد جعفر سلطان خطاب به پیتر اتلام به گمبرون آمد. در این نامه نایب کالاهای گوناگونی برای مخدوم خود سفارش داده بود.

در همین ماه ژانویه سید احمد خان خود را شاه خوانده به نام خود سکه زد و همه کارهائی را که برای مقام شاه لازم است انجام داد. وی ولی محمد خان را زندانی کرد اما بعد او را به مقام اعتمادالدوله خود برگماشت. مقامات مهم دیگر دربارش به قرار زیر بودند،

محمد جعفر خان\قوللر آغاسی باشی +سپهسالار

محمد حسین خان\ایشک آغاسی باشی

عنایت خان\تفنگچی باشی

حسنعلی خان\قورچی باشی

محمد مؤمن خان\ناظر بیوتات

افزون بر آن درباریان بسیار دیگری نیز داشت، کوتاه سخن اینکه او را درباری تمام عیار بود با منشیان و قاپوچیان و دیگر تجملات. شاه‌بندر پیشین گمبرون میرزا زاهد علی در شغل خود ابقا شد

و شیخ راشد باسعیدی<sup>۱</sup>، نایب او گردید. اما شایع بود که افغانان در قلعه لار سر از تن میرزا زاهد علی جدا کرده‌اند.

در دهم ماه فوریه سال ۱۷۲۶ دو روز پیش از اعلان عمومی نامه‌ای<sup>۲</sup> از سوی میر مرتضی خفاف<sup>۳</sup> ایلچی پیشین ایرانی همراه با اسنادی که برای اعتمادالدوله دربار کرمان فرستاده شده بود به دست اتلام رسید. در این نامه پیشنهاد شده بود که شرکت هلند در دربار کرمان برای خود جای پائی دست و پا کند. شورای شرکت بر آن شد که این مرسوله را پنهانی به کرمان فرستد و در همان زمان نامه‌ای برای شاه و وزیرانش فرستاده از آنان بخواهد که نسبت به شرکت هلند توجه کنند.

در رقم‌هایی که در ۲۴ فوریه ۱۷۲۶ به اتلام رسید ذکری از امتیازات شرکت هلند (واک) و حقوق انگلیس که نیمی از درآمد گمرکات گمبرون را دریافت می‌کرد نبود. اتلام اندیشید که این تجاهل عمدا برای دریافت هدایائی از شرکت هلند صورت گرفته تا بعد از دریافت آن هدایا امتیازات کمپانی را تأیید کنند. اما بر آن شد که این تجاهل العارف را نادیده انگارد و حتی اگر بازرگانی کمپانی به رکود کامل دچار گردد.

بنا به اطلاعاتی که اتلام دریافت کرده بود به نظر می‌رسید که سید احمد خان به زندگانی تجمل‌آمیز و وسایل آسایش و تفریح یا آنچه مطلوب پولداران طبقه متوسط جامعه ایران است توجهی ندارد. و نیز زیاد تندخو و زودرنج نیست بلکه نسبت به مردی دادگر و جنگاور، با داوری درست و ۲۷ یا ۲۸ سال سن. اتلام می‌نویسد که اگر نیمی از این صفات راست باشد سید احمد می‌تواند آرامش را به سرزمین کرمان بازگرداند. گفته می‌شد که بیست هزار مرد جنگی در زیر فرمان اوست. نیز شایع بود که در نوروز قصد لشکرکشی دارد. اتلام امید داشت که سید احمد خان به گمبرون نیاید چون آمدنش برای کمپانی هلند مستلزم هزینه هنگفتی بود.

تا ماه ژوئیه انگلیسی‌ها، با تقدیم کردن هدایائی توانسته بودند در دربار کرمان برای خود جای‌پایی دست و پا کنند. آن‌ها هنوز با کرمان مکاتبه داشتند. اتلام این امر را به سود شرکت هلند

---

<sup>۱</sup> شیخ راشد رئیس باسعیدی تا زمان مرگش که در اکتبر ۱۷۳۶ اتفاق افتاد در جزیره قشم نقش مهمی را در امور محلی ایفا می‌کرد.

<sup>۲</sup> در پشت نامه نقش سیاه‌رنگ مهر ولی محمد خان شاملو پدیدار بود. با این متن لا اله الا الله. زنده عدل و داد شاه چاکر ولی محمد (واک، ۲۰۵-۲۶۹ برگ).

<sup>۳</sup> میر مرتضی خفاف در سال ۱۷۱۲ ایلچی ایران در هند بود، رک: ریاض الاسلام، روابط هند-ایران، تهران، ۱۹۷۰ ص ۱۳۷.

نمی دانست، اما کارها را به حال خود رها کرد. در این اثنا شاه- احمد مکاتبه با اصفهان از راه کرمان را قدغن ساخت و این دستور یکی از خطوط ارتباطی شرکت هلند را قطع کرد.

شایع بود که شاه احمد به حومه کرمان رفته و برج و باروی شهر را مستحکم ساخته است. و نیز می خواست حکومت بم را که سر بر خط فرمانش نداشت به زیر ربهقه اطاعت خود درآورد. پیش از این گزارش شده بود که شاه احمد سپاهیان خود را فراخوانده و آنها در جیرفت تقریباً چهل میلی گمبرون هستند. خبرهای رسیده از کرمان حاکی از آن بود که بم سر بر خط فرمان شاه احمد نهاده و سه هزار مرد جنگی به یاری سپاه او گسیل داشته است. هر چند کمپانی هلند از آن بیم داشت که احمدشاه در راه بازرگانی آزاد آن دشواری‌هایی پدید آورد، اشکالی پیش نیامد. اتلام نوشت:

با وجود آوازه صفات پسندیده شاه احمد چیزی در خور ذکر از او نشنیده‌ام جز اینکه دو بار بلوچان را شکست داده و در نهان خانواده‌اش را از قمشه به کرمان آورده است. بنا به اطلاعاتی که انگلیسیان در ۲۶ ژوئیه دادند گفته می‌شد که او از کرمان حرکت و قلعه بم را تسخیر کرده است آنگاه کلیه تجهیزات موجود را گرد آورده اطلاعات مشروحه درباره گمبرون و به ویژه درباره شرکت‌های اروپائی و دارائی شیخ راشد به دست آورده و آماده است به تن خود به گمبرون آید.

چاپارانی که نامه‌های واک (شرکت هلند) را به کرمان می‌بردند خبر آوردند که در دربار جدید به افراط می‌گساری رواج دارد. و این حاکم نیز مانند هم‌تایان خود به تاراج، کلاشی و پوست کنی خلاق سرگرم است و می‌خواهد به گمبرون بیاید.

اتلام می‌خواست آوانس را با ارمغانی ارزنده نزد شاه احمد فرستد تا شرکت هلند بتواند با کرمان روابط بازرگانی داشته باشد. افزون بر آن انگلیسیان نیز هدایای مهمی برای شاه احمد فرستاده بودند و کمپانی هلند هم می‌خواست فرمانی از شاه- احمد برای جواز بازرگانی پشم داشته باشد. اما در نهم ماه مه اعضای دیگر انجمن مشورتی شرکت هلند با اتلام مخالفت نمودند.

در هشتم مه شاه احمد به اتلام افتخار داد و از او خواست پزشکی برای درمان اعتماد الدوله و دو تن از اعضای بیمار وزارت عدلیه‌اش گسیل دارد. اتلام در ۱۳ مه پاسخ داد که «اجازه ندارم هیچیک از کارکنان شرکت هلند را به بیرون گمبرون بفرستم گذشته از این پزشکی در گمبرون ندارم.» با اینکه هلندیان مقیم گمبرون بر آن بودند که هنوز افغانان دست بالاتر را در ایران دارند تأکید می‌کردند که این شایعه یقیناً راست است که شاه احمد با زبده‌ترین سپاهیان‌ش آهنگ لار و شیراز را

کرده است. گفته می‌شد که افغانان برای اینکه آسان‌تر بتوانند از اصفهان دفاع کنند نیروهای خود را از این دو شهر عقب نشانده‌اند.

در آغاز سپتامبر هر روزه به هلندیان خبر می‌رسید که شاه احمد افغانان را در نزدیکی شیراز شکست داده و این شهر را از چنگ آنان رها ساخته است. اما این خبرها که -صفی میرزا<sup>۱</sup> برادر طهماسب میرزا به شاه احمد پیوسته و شاه احمد فقط مصلحت را خود تاجگذاری کرده تا غیبت شاه طهماسب را جبران کند و در آینده به نفع شاه طهماسب از سلطنت کناره خواهد کرد- از نظر هلندیان بی‌اعتبار و مشکوک قلمداد شد.

در ۸ سپتامبر ۱۷۲۶ چاپاری که از کرمان به بندرعباس آمد خبر آورد که سید احمد در شیراز بر افغانان غلبه کرده به شادی این پیروزی سه روز در کرمان چراغانی و جشن-ها و مهمانی‌ها برگزار شده است. اما در ماه سپتامبر از باسعید و خبرهایی متضاد رسید.

بر اساس این خبرها سید احمد نه فقط پیروز نشده بلکه در ۲۶/۹/۹ به سختی شکست خورده است.<sup>۲</sup> روز بعد چاپاری از دربار کرمان نزد محمد صالح بیگ نایب بندر-عباس آمد و خبر شکست را تأیید کرد. وی دستور یافت که درباره جمعیت و چگونگی وضع دفاعی بندرعباس تحقیق کند زیرا سید احمد می‌خواست این شهر را تسخیر کند. در تقویت شهر محمد صالح بیگ می‌بایست از میر مهر علی کلانتر تزرگ احمدی یاری گیرد. چاپار نیز خود درباره چگونگی شکست سخت سید احمد سخن‌ها گفت.

افغانان حيله‌گرانه سپاهیان دوازده هزار نفری احمد خان را به درون قلمرو خود کشاندند آنها پیوسته خود را در سر راه طلایه سپاه نشان داده می‌گریختند و گاه با زدوخورد کوتاهی عقب می‌نشستند تا سپاه پیشرو هر چه بیشتر جسارت و اعتماد به نفس بیابد.

این حيله مؤثر واقع شد سپاه سید احمد خان در جوش و خروش تعقیب افغانان پراکنده و فاقد سازمان گشت. آنگاه افغانان حمله را آغاز کرده میمنه و میسره و قلب سپاهش را شکافته آن را

---

<sup>۱</sup> شایع بود که صفی میرزا با هفت هزار مرد جنگی در دشتستان است: «او می‌خواهد به شیراز که افغان‌ها ضعیف‌ترین نیروی دفاعی را در آن دارند حمله کند.» (واک ۲۰۴۵ برگ. . .)

<sup>۲</sup> این توصیف از جنگ با گزارشی که مرعشی در ص ۷۲ داده مطابقت دارد مرعشی شکست را به بی‌تجربگی خود سید احمد و خیانت سردارانش مانند محمد ولی خان و طالب خان نسبت می‌دهد که در نهان با مخدوم خود مخالفت می‌نمودند. مرعشی ص ۷۱-۷۲



متلاشی ساختند. در این نبرد افغانان پانزده هزار سوار با شتاب از اصفهان به میدان آورده بودند و حال آن که سپاه سید احمد با خیانت مواجه شد و از پشت خنجر خورد. قریب صد و پنجاه تن افغان از جمله مؤخره سپاهش بودند که در زدوخوردهای اولیه که در آنها سید احمد پیروز شده بود به اسارت او در آمده و مورد عفو او قرار گرفته بودند. عمق فاجعه در این بود که سپاه سید احمد که می‌پنداشتند شیراز را در چنگال دارند یک‌بارگی ریشه کن شدند. سید احمد توانست با تنی چند از جنگجویان خود از معرکه بگریزد و به داراب درآید. این خبرها را خیلی‌ها تأیید کردند.

هلندیان داستان آمدن سید احمد خان به بندرعباس را دستاویزی برای سر-پوش نهادن به رسوائی شکست و حفظ آبروی ریخته او می‌دانستند.

یک خبر دیگر شکست سید احمد خان را نوع دیگری گزارش می‌داد گفته می‌شد که زبردست خان سپاهیان را در حومه شیراز برده و در آنجا سرگرم داشته تا چنین وانمود کند که در هیچ جنگی شرکت نخواهد کرد. مردم شیراز داشت باورش می‌شد که زبردست خان با سید احمد خان بیعت کرده و برای سید احمد خان هم این پنداشت پدید آمده بود و از این رو بی‌چشمداشت بروز مخالفتی به سوی شیراز رانده بود. اما زبردست خان از کمینگاه خود به سپاه پیشتاز سید احمد خان تاخت و قلب آن را شکافته حاجی عباس بیگ کوتوال کرمان را با دو یا سه تن دیگر از سرداران بزرگ سید احمد خان اسیر کرده آنها را پنهانی در یک کجاوه<sup>۱</sup> که سید احمد نیز خود در حین نبرد از آن‌ها استفاده می‌کرد به شیراز انتقال داد.

در ۳۰ سپتامبر ۱۷۲۶ یک شاطر انگلیسی از داراب خبر آورد که سید احمد خان پس از شکست نیروهای کمکی از کرمان دریافت داشته است پیش از این نیز در ناحیه داراب دو تا سه هزار مرد جنگی گرد کرده چنانکه اینک شش تا هفت هزار سپاهی دارد. و با پشت گرمی ایشان باز آهنگ تسخیر شیراز دارد.

در این زمان شایعات دیگری بر سر زبانها بود از جمله گفته می‌شد صفی میرزا یکی دیگر از مدعیان پادشاهی خاندان صفوی خود را شاه خوانده و شیراز را تسخیر کرده است.

در صفوف پشتیبانان سید احمد نیز رخنه‌هایی پدید شده بود. چنین می‌نمود که ولی محمد خان اعتمادالدوله‌اش، او را ترک کرده و برای گردآوری سپاه به جایگاهی در میان یزد و کرمان رفته و ادعا نموده است که از سوی شاه صفی مقام بیگلربیگی یافته است.

به نظر می‌رسید که افغانان پس از متلاشی ساختن سپاه سید احمد خان با زندانیان خود خوشرفتاری می‌کنند در ۱۵ اکتبر خبر رسید که زبردست‌خان سرکرده افغان به اسیران ایرانی اجازه داده که به خانه‌های خود بازگردند و به هریک از آنها یک من (۵ تا ۹ کیلوگرم) غله و یک محمودی هزینه سفر داده است. نیز به آنها اندرز داده که نسبت به پادشاه خود خدمتکاری وفادار باشند.

نقشه‌های سید احمد خان برای تسخیر شیراز ناکام ماند و در ۱۷ نوامبر خبر رسید که او می‌خواهد به بندر عباس بیاید و این مطلب را در سپتامبر طی نامه‌ای به محمد صالح بیگ اطلاع داده بود. ظاهراً وی بار دیگر با شش هزار مرد جنگی خود در نبردی دیگر شکست خورده و توانسته بود تنها با دوازده تن از همراهان خود، شبانه همچون دزدی خود را به کرمان برساند.

اما با رسیدن این خبر که زبردست‌خان با چهار هزار سپاهی برای یاری اشرف-شاه در نبرد با ترکان از شیراز به اصفهان رفته است سید احمد خان جان تازه‌ای یافت و بر آن شد که بار دیگر آهنگ تسخیر شیراز کند.

در شش مارس ۱۷۲۷ نامه‌ای از رودان به محمد صالح بیگ رسید حاکی از اینکه سید احمد و سپاهیان‌ش مایه آزار همسایگان خود شده‌اند. گفته می‌شد که سید احمد می‌خواهد سلطان محمد میرزا یکی از مدعیان پادشاهی صفوی را اسیر کند و می‌خواهد نیمی از سپاه خود را مأمور تحقق این هدف کند. و نیم دیگر قرار است که نواحی اطراف را تسخیر کنند. معلوم نبود اینها سپاهیان سید احمدند یا نه همین‌قدر معلوم بود که روستائیان آن حوالی در سختی و آزار به سر می‌برند زیرا خبرهای رسیده از شمیل نشان می‌داد که همه مردم آنجا سرگرم بستن اثاث و بار و بنه خود هستند و به قلعه شمیل یا در زیر باروهای آن پناه می‌برند.

وضع سید احمد خان از بد هم بدتر شد، زیرا طهماسب میرزا او را فراخوانده بود تا گزارش کارهایش را تقدیم دارد. کمترین خطایش این بود که طی فرمانی برساخته به نام شاه طهماسب خود را حاکم سراسر جنوب ایران خوانده بود. سید احمد خان که می‌ترسید غصب حکومت پادشاهی بی‌پادافره نخواهد ماند فرمان طهماسب میرزا را نادیده گرفته و در کرمان ماند شاه طهماسب که پس

از منقاد ساختن ملک محمود خان و مشهد وضع خود را سخت استحکام بخشیده بود به حاکم یزد فرمان داد که جنگ علیه سید احمد را آغاز کند.

حاکم یزد به سبب نزدیک بودن افغانان ترجیح داد که در یزد بماند اما به پسر خود میرزا فخر الدین مأموریت داد که فرمان شاه را اجرا کند. سید احمد خان که از نزدیک شدن سپاه فخر الدین آگاه شد سپاهی به سرکردگی مخلص خان به نبرد او فرستاد در این جنگ سپاه سید احمد خان شکستی سخت خورد و گفته می‌شد که نیمی از آنها از دست رفته و باقیماندگان به کرمان گریخته‌اند. میرزا فخر الدین در سه میلی کرمان با سپاه دیگری از سید احمد خان که سرکرده‌ای دیگر داشت روبرو شد و آن را نیز ناچار به عقب‌نشینی کرد. پس از این شکست‌ها سید احمد بر آن شد که به تن خود سپاه را رهبری کرده بر دشمن مهاجم بتازد. در پی نبردی سخت مقاومت او نیز در هم شکست و با اندک یاران خود به شهر بازگشت. او تنها دو روز دیگر در کرمان ماند. در ۲۷ مارس ۱۷۲۷ میرزا فخر الدین به پیشروی پرداخت سید احمد و کلانتر کرمان که او نیز از مؤاخذه شدن در هراس بود به قلعه شهر پناهنده شدند. پس از محاصره کوتاه قلعه، سید احمد تسلیم و به دربار شاه طهماسب آورده شد. ناظر بیوتاتش شرایط تسلیم و انقیاد او را ترتیب داده بود.

هلندی‌ها چند ماهی از سرنوشت سید احمد بی‌خبر ماندند و پنداشتند که روزگار او به سر آمده است. مدیر کمپانی هلند در بندرعباس در وصف او گفت: سید احمد یکی از بهترین جنگجویان خانه‌به‌دوش بود زیرا که او ( دست‌کم) دو بار کوشید شکم حکومت افغان، /شیراز/ را بدرد تا سر آن حکومت/ اصفهان/ و بخش‌های زیرین پیکرش/ گرمسیرات/ سقوط کند یا دست‌کم به «گیجی» دچار شود.

در نزدیکی‌های پایان سال ۱۷۲۷ هلندیان خبر یافتند که شاه طهماسب سید احمد خان را بخشوده و او سیستان را برای شاه تسخیر کرده است. در این زمان باور بر این بود که سید احمد با سپاهیان به کرمان بازگشته است.

در جمعه ۲۴ اکتبر ۱۷۲۷ به زاهد علی خان والی بندرعباس خبر رسید که سید احمد خان با دوازده هزار سپاهی تا ناحیه تزرگ احمدی پیشروی کرده است. گفته می‌شد که از جانب شاه طهماسب دستور دارد که بندرعباس را برای شاه تسخیر و اداره کند. اما هلندیان این شایعه را نیز یکی دیگر از دروغهای بسیاری می‌دانستند که ایرانیان درباره فعالیت‌های شاه طهماسب بر سر زبانها

انداخته‌اند. اما دو روز بعد مترجم کمپانی هلند این خبرها را تأیید کرد و خبر داد که سید احمد خان از روستای شمیل گذشته نزدیک آبادی نای‌بند (Naiban) است و بنابراین لازم است انجمنی برای استقبال از وی تشکیل شود چون اتلام با چند تن از مشاورانش برای آوردن آب به گنو - (Ginauw) رفته بود. در ۲۱ اکتبر بازرگان پالوس هامل<sup>۱</sup> جانشین او دستور داد تا اسبها را زین کرده برنشینند و برای دیدار سید احمد به آبادی نخل ناخدا در یک تا پنج میلی خاورشهر بروند. وی پیش از حرکت دستور داد که بیست و یک تیر توپ به عنوان سلام نظامی شلیک شود. سید احمد در پاسخ احوال‌پرسی‌ها و تعارفات کارکنان کمپانی هلند فقط گفت «خوب» و به سوی باغ کمپانی هلند «بویتنزرگ»<sup>۲</sup> اسب راند و در اینجا خانه گرفت. آنگاه هامل از سید احمد پرسید که «آیا با من کاری دارید؟» سید احمد پاسخ داد: نه من امشب اینجا استراحت کرده فردا صبح به بندرعباس می‌آیم! فردا بامدادان پیش از ظهر، هامل و همراهانش برنشستند تا از سید احمد در نیمه راه بندرعباس نای‌بند (Naiban) استقبال کنند. سید احمد در پاسخ احوال‌پرسی و تعارفات معمول کارکنان کمپانی هلند فقط گفت: «البته! البته!» آنگاه با سواران خود به شهر درآمد. گروه او عبارت بودند از: سید احمد خان بیگلریگی و سپهسالار (به قول خودش) که بنا به گفته هلندیان راستی را مردی خوش ریخت بود نزدیک سی سال عمر داشت سوار بر اسبی زیبا، زرین زین و لگام و دهنه می‌خرامید و در طرف راستش طبلی خرد با قداره‌ای زرنشان قرار داشت جامه‌ای آراسته پوشیده بود و انبوهی عظیم از شاطران گرداگردش را فراگرفته بودند. و پیشاپیش موکبش دختران رقاصه، طبالان، شیپورچیان، بوق و قره‌نی‌نوازان روان بودند.

ده تا دوازده شتر با زنبورک (توپ کوچک) بار شلیک‌کنان به دنبال داشت.

همراهان وی تشکیل می‌شدند از بیرق‌های کوچک، مردان نیزه دار، زره‌پوش با کلاه‌خودهای نفرگین و مردان یکپارچه آهن پوش. هم سواران و هم پیادگان سپاهش راستی را خوب مسلح بودند.

---

<sup>۱</sup> Paulus Hamel

<sup>۲</sup> بویتنزرگ Buitenzorg Care free Sans Souci آرام جای فارغ البال، خوشحال

چون این سپاه به جایگاه نمایندگی هلند رسید بیست و یک تیر توپ و سه تیر تفنگ فتیله‌ای از پادگان شلیک شد و کشتی هلندی اسغراولاند<sup>۱</sup> از لنگرگاه خود نوزده تیر به عنوان سلام نظامی خالی کرد.

مردم شهر با گرمی و هلهله کنان از سید احمد خان استقبال کردند. او برای نشان دادن ناخشنودی خود زاهد علی خان و محمد صالح بیگ را ناگزیر ساخت که فاصله درازی را در کنار اسبش پیاده راه روند. وی به خصوص از زاهد علی خان ناخشنود بود. تنها جنبه مثبتی که هلندیان در ورود سید احمد خان مشاهده کردند این بود که فقط جلوداران هلندیان مجاز بودند که با جلوداران سید احمد در یک صف حرکت کنند. انگلیسیان از این رفتار چنان برآشفتنده که با سید احمد تا آخر راه یعنی جایگاه اقامتش بر خلاف مرسوم همراهی نکردند و از میانه راه بازگشتند.

فردای آن روز (۲۹ اکتبر) بندرعباس دریافت که حاکم تازه‌ای آمده است.

یکی از قوللران که با او نقض عهد کرده بود از قضا به دست سید احمد خان گرفتار آمد و او سر از تنش جدا کرده جنازه‌اش را برای عبرت اهالی به دیوار قلعه شهر آویخت.

در همین حال زاهد علی خان را به زندان افکنده همه دارائی‌اش را مصادره کرد و محمد صالح بیگ هنوز مغضوب بود.

او همچنین در بازار توسط جارچیان اعلام نمود که دکانداران چه خرده‌فروش چه عمده‌فروش می‌توانند مانند پیش به دکانهای خود بازگشته به فروش کالاهای خود پردازند. و چنانچه کار خلافی مشاهده کردند تنها نزد سید احمد آمده عرض حال دهند، حتی اگر شکایت راجع به چیزی باشد که فقط یک دینار بیارزد عدالت اجرا خواهد شد.

انگلیسیان در ۳۰ اکتبر به دیدار سید احمد رفتند و دیدند که طرز رفتارشان با آنها چنانست که پنداری در شمار رعایای اویند نه اروپائی و از دوستان او. زیرا که سید احمد که در صف نعال نشسته بود انگلیسیان را همان‌جا نشانید و فقط قهوه و گلاب و نبات به آنها تعارف کرد و پس از لحظاتی چند آنها را مرخص ساخت. اتلام که پسین- هنگام روز ۳۰ اکتبر بازگشته بود مترجم خود را نزد سید احمد خان و مشاور با نفوذ او فرستاد تا از عنایت و دوستی او نسبت به شرکت هند خاوری هلند

---

<sup>۱</sup> Sgraveland

دلگرم و مستظهر گردد. انگلیسیان نیز همین کار را کردند و دو تن از ندیمان نزدیک سید احمد از سوی او برای بازدید انگلیسیان به جایگاه نمایندگی آنها آمدند. انگلیسیان در همین وقت با استفاده از این فرصت توپهای خود را شلیک کردند تا وانمود کنند که به افتخار زاد-روز مدیر شرکت هند خاوری انگلیس شلیک کرده‌اند.

سید احمد خان در انتظار حملهٔ افغانان بود چون در یکم نوامبر ۱۷۲۷ همهٔ صنعتگران به ویژه آهنگران و درودگران را زیر فشار گذاشت تا در خدمت او لوازم جنگی، عراده‌های توپ مستقر بر باروها و قلعهٔ شهر را تعمیر کنند. او دستور داد که به جای وسایل تعمیرناپذیر ابزارهای تازه‌ای بسازند.

## آغاز یادداشتهای روزانه

### نوامبر

شنبه یکم نوامبر، امروز مدیر شرکت هند خاوری هلند به سی و هفت سالگی گام می‌نهاد. از آنجا که زادروز مدیر تا حدی در شهر شناخته بود و نیز به سبب اوضاع کنونی شهر تنها جشنی مختصر برپاشده بر فراز کشتی اسغراولاند پرچم‌هایی برافراشتند و بامدادان هنگام دمیدن آفتاب و هنگام فروشدن آفتاب آتش‌هایی برافروختند.

سید احمد خان هر صنعتگری را که در شهر یافته می‌شد به ویژه آهنگران و درود-گران را زیر فشار گذاشت تا ابزارها و عراده‌های توپ مستقر بر باروها و حتی در شهر را هر چه بیشتر تا آنجا که ممکن است تعمیر کنند و به جای ابزار تعمیرناپذیر نمونه‌های جدیدی بسازند.

بنا به خبری که از اصفهان رسیده (راست یا دروغ آن را هنوز نمی‌دانیم) شاه اشرف بار دیگر با سپاهی عظیم علیه ترکان لشکرکشی کرده و پیش از حرکت دستور داده تا سر از تن شاه مخلوع سلطان حسین جدا کنند. باید در انتظار تأیید بیشتر این رویداد بود.

سید احمد خان چندین بار کسی را نزد مدیر شرکت هلند فرستاد تا پارچهٔ کامریک<sup>۱</sup> بگیرد. اما چون جناب مدیر نداشت هر بار اظهار تأسف می‌نمود.

---

<sup>۱</sup> Kamerijk - کامریک شهری است در بلژیک که تولیدات نساجی آن مشهور بوده است.

یکشنبه دوم، مدیر شرکت هلند آگاهی یافت که سید احمد خان بر آنست که از ما و انگلیسیان نخست با ملایمت و اگر نشد با زور مبلغی پول بگیرد. او (گویا می‌خواست این پنداشت را در مردم پدید آورد که مردی عتابگر است) چند بار توپهای (۳۴۷۳، ۷۶) قلعه و باروها را شلیک کرد. و نیز به سپاهیان خود دستور داد که در پیرامون جایگاه نمایندگی هلند مسلحانه گشت بزنند. و در برخی از این موارد چنین می‌نمود که گویا قصد اصلی‌اش عتابگری و تشر زدن است. افزون بر این همه‌ااث گرانبهای میرزا مرتضی نماینده دربار مغول را از گمرک‌خانه تحویل گرفته هر روز از آنها استفاده می‌کرد. درباره این نماینده چندین بار در اینجا به ویژه در آخرین روزنامه سخن گفته شده (رک: دفتر نامه‌های وارده از آنجا که تاریخ ۱۳ فوریه و ۱۰ دسامبر ۱۷۲۶ را دارد) و حتی در نامه ۱۰ دسامبر ۱۷۲۷ به سورت و نیز نامه‌هایی که کارکنان آنجا برای ما فرستاده‌اند و نامه‌هایی که خود میرزا مرتضی نوشته است. آدم می‌بیند که آدم‌های سید احمد خان با ااث البیت میرزا مرتضی فیس و افاده می‌فروشد تو گوئی که ایشان مالک اصلی اینها هستند.

دوشنبه سوم، مدیر شرکت هلند به همراهی آقایان هامل<sup>۱</sup> و میخیلس<sup>۲</sup> (دیگر اعضای شورای شرکت هلند به سبب بیماری در جشن شرکت نکردند) به یک دیدار تشریفاتی و نیز برای خیرمقدم‌گوئی به سید احمد خان رفتند. به اینان بیش از همسایگان انگلیسی ما احترام گذاشتند و دیدند که جناب رئیس ما را بر نیمکتی در دو گامی خان نشاندند (با اینکه خان لحظه‌ای پیش بیهوده کوشید که جناب رئیس سر برهنه نزد او نشیند) سپس از اینان مؤدبانه و به شیوه ایرانیان با قهوه، گلاب و نبات پذیرائی شد.

هنگام صرف اینها جناب رئیس ما خود به پارسی (پشت صفحه ۳۴۷۴) با سید احمد خان سخن گفت. خان در ضمن این گفتگو یادآور شد که من به عنوان یک دوست شرکت هلند به اینجا آمده‌ام و در موقع مقتضی این دوستی را نشان خواهم داد. اگر جناب رئیس بدگوئی مرا از کسی به زیان خود بشنود نباید به آن گوش دهد و باید در همه کارها به من اعتماد کند و جز آن، آنگاه با خداحافظی این دیدار به پایان رسید.

---

Hamel<sup>۱</sup>

Michielsz<sup>۲</sup>

سه‌شنبه ۴، برخی از نزدیکان مهم خان امروز صبح اتومشانت<sup>۱</sup> دلال شرکت هلند را فراخوانده از او ارمغان‌های گرانبها و مقداری کالاهای نایاب خواستند و به زور وادارش کردند که وعده تحویل آنها را بدهد. او که می‌دید راهی برای انجام این درخواست‌ها وجود ندارد در حیرت و سرگردانی کوشید با بهانه‌های گونه‌گون خود را معذور دارد و آنگاه بازداشت شد چون این خبر به گوش رئیس شرکت هلند رسید در زمان شکایتی به این آقایان تسلیم کرد و خواست که دلال شرکت هلند را آزاد کنند وگرنه جریان این زورگوئی بی‌سابقه را به گوش خان رسانده دادخواهی خواهد کرد و جز آن. در نتیجه این کار اتومشانت آزاد شد و به جایگاه نمایندگی نزد ما آمد و اجازه یافت که با برادرش در همین جا بماند تا از چنان رویدادهای تبهکارانه‌ای در امان ماند، با این شرط که خود نیازمندیها و آذوقه خودشان را فراهم کنند (پشت برگ ۳۴۷۴)

چهارشنبه ۵، سید احمد خان آگهی یافت که انگلیسیان مبلغی پول از شیخ راشد در باسعیدو، به زور یا به لطائف الحیل اخذی کرده‌اند. وی بر آن شد که این پول را بازپس گیرد و از آنها خواست که آن را مسترد دارند. و تهدید کرد که اگر بازپس ندهید به زور آن را خواهم گرفت.

افزون بر این خان مزبور کارش تنها این بود که همه‌روزه مردم را بازداشت کرده از آنها اخذی کند.

پنجشنبه ۶، امروز پیش از ظهر خان با سواران و پیادگان و انبوهی از همراهان با شکوه تمام از سراسر شهر بازدید کرد. همانند زمان ورودش به شهر در روز ۲۸ ماه گذشته چون از برابر جایگاه شرکت هلند می‌گذشت ۲۱ تیر توپ شلیک شد.

جمعه ۷، مخلص بیگ کنونی خان با یک قولر مهم دیگر خان به نام لاجین- بیگ و چند تن از نزدیکان دون‌پایه‌تر او از سوی خان به بازدید مدیر شرکت هلند آمدند.

اینان اگر مشروبات الکلی را بر آنچه معمولاً در مهمانی‌های ایرانیان آورده می‌شود ترجیح نمی‌دادند و تقاضای مشروبات الکلی نمی‌کردند یقیناً ما برای آنها نمی‌آوردیم.

اما چون تقاضا می‌کردند مدیر ما برای آنها کنیاک آورد. اینان با رغبتی بس افزون‌تر از یک فنجان قهوه یا گلاب که در مذاق آنها خیلی بی‌مزه بود کنیاک را نوشیدند. پس از صرف مشروب، این

---

<sup>۱</sup> Ottumsjant



نادانان به اندازه یک خوک هم ادب از خودشان نشان ندادند چون به محض اینکه چند جام کنیاک نوشیدند بی گرفتن اجازه مرخصی بیرون رفتند.

اما هنوز آن قدر ادب داشتند که برای بازدید از کشتی ما اجازه بخواهند. مدیر شرکت هلند نمی‌توانست با این درخواست مخالفت کند بی‌آنکه موجب رنجش آنها گردد اینست که مانند دفعات پیش به آنها اجازه بازدید از کشتی را داد.

شنبه ۸، دانسته شد که زاهد علی خان باز مانند پیش میرزا شده و می‌گویند از زندان آزاد گشته، می‌خواهند خلعتی به او دهند و نیز به مقام شاه‌بندری این بندر گماشته خواهد شد.

گفته می‌شود که خان می‌خواهد بر گرداگرد شهر بارویی بسازد و همه - خرابی‌های برج و باروهای شهر را تعمیر کند. نیز در هشتصد تا نهصد گامی شرکت هلند دژ دیگری خواهد ساخت وی نیز همه‌روزه برخی از بزرگان بانیان‌ها را دستگیر و زندانی می‌ساخت هر یک از این دستگیرشدگان می‌بایست مبلغی پول کفاره بدهد تا آزاد شود یکی ۶ دیگری ۵ سومی ۴ و جز آن تا یک و حتی نیم‌تومان پول از اینها گرفته می‌شد.

آنان که پول داشتند می‌پرداختند اما تهیدستان به سختی شکنجه می‌گشتند و به نحو رقت‌آوری با آنها رفتار می‌شد. (پشت برگ ۳۴۷۵) مهمانان دیروزی که می‌خواستند به بازدید از کشتی اسغراولاند بروند امروز عصر داخل کشتی شده و آن قدر مهربان بوده‌اند که روی هم‌رفته تنها هفت و نیم شیشه الکل را نوشیده‌اند. افزون بر این سرکرده آنان از فرط میگساری و مستی ناچار شده شب را در کشتی بماند. اما متصدی این روزنامه و دیپلماسی شرکت هلند که به عنوان راهنما با آنها به کشتی رفته بودند امروز پسین - هنگام دیرگاه با برخی دیگر از این نادانان کرمانی به ساحل آمدند و به مدیر شرکت گزارش دادند که مردی که شب در کشتی مانده بود نخست به ساحل آمد ولی دوباره به کشتی بازگشت.

یکشنبه ۹، امروز ما حساب کردیم که هفده تن از بانیان‌های زندانی هریک برای پرداخت مبلغی بازداشت شده‌اند و گاه برای پرداخت آن پول با خشونت با آنها رفتار می‌شود. مخلص بیگ نیز که دیروز در کشتی اسغراولاند مانده بود امروز به ساحل آمد و در زمان سوار بر اسب به سوی خانه خود راند.

دوشنبه ۱۰، دلال متوفای انگلیسی ناچاجترا<sup>۱</sup> که دارائی‌اش به دست وکیلش ناچازنکر<sup>۲</sup> افتاده است یک‌هزار و پانصد تومان به حاکم پیشین یعنی همین میرزا زاهد علی بدهکار بوده (دلیل این بدهی به درستی معلوم نیست) است. داستان این بدهی نیز به عرض سید احمد خان رسیده و او بدهی مزبور را از وکیل نامبرده مطالبه می‌کند و وکیل با رنج و جان‌کندن تاکنون توانسته انگلیسیان یا دست‌کم مدیر شرکت انگلیس آقای درپیر<sup>۳</sup> را وادار به مداخله کند و مدیر قول داده که هر چه زودتر این وام پرداخت می‌شود.

اکنون دانستیم که میرزا زاهد علی نمی‌خواهد پیش از آنکه دست‌کم بخشی از اموال مصادره‌شده‌اش را به او بازگردانند از بازداشتگاه خود بیرون آید وی گفته با دست تهی و بی‌چیزی نمی‌تواند خود و خانواده‌اش را تکفل کند بهتر است او را آزاد گذارند تا مطابق شئونات خود عمل کند اینست که ترجیح می‌دهد همین‌جا بماند.

خان به او پیام داد که می‌توانی در زندان بمانی و او با رغبت پذیرفت.

سه‌شنبه ۱۱، گفته شد که شهریار میناب فقط با ده تن به شهر آمده تا به سید احمد خان اظهار انقیاد کند.

چهارشنبه ۱۲، به نظر می‌رسد که سید احمد خان در اجرای نقشه‌های دفاعی خود جدی است زیرا که دستور داده دژی کهن را که تقریباً در میان شهر و دقیقاً همسطح جایگاه نمایندگی هلند قرار گرفته تعمیر کنند و می‌خواهد توپها و وسایل جنگی (پشت برگ ۳۴۷۶) را در آن مستقر سازد. گذشت زمان نتیجه را معلوم خواهد کرد.

پنجشنبه ۱۳، مردی رازدار پنهانی نزد مدیر شرکت آمد و گفت که از ناظر سید احمد خان به نام آقا رضا (که پیشترها در خدمت نور الله خان بدنهاد بوده و در همان زمان آگاهی‌های بسیاری از امور شرکت هلند به دست آورده است و نیز دوست من است.) خبرهای مهمی آورده‌ام. این خبرها کمابیش به قرار زیر بود:

---

<sup>۱</sup> Nacha Tjettera

<sup>۲</sup> Nacha Zancar

<sup>۳</sup> Mr DraPPer

هلندیان مقداری شرکت خود را تقویت کرده‌اند اما اگر برآستی قدرت دارند چرا در هنگام نیاز آن را نشان نمی‌دهند. چه اجحافات<sup>۱</sup> از یعقوب سلطان<sup>۱</sup> تحمل کردند و چه پاداشی یافتند؟ چه پول هنگفتی را در اصفهان از دست دادند و در این باره چه کرده‌اند؟ اینجا ما در پی پول به سر می‌بریم (و آنها می‌توانند از آن مطمئن باشند) زیرا در این فرصت یک‌بار می‌توانند نشان دهند که چند مرده حلاج‌اند و جز آن. جناب رئیس شرکت هلند از این مرد به خاطر دادن این آگاهی‌های مهم سپاسگزاری کرده خواست که بازهم از این خبرها برای او بیاورد.

سید احمد خان تمام سفاین دریا را زیر فشار گذاشت تا برای او سنگ آهک و سایر مصالح ساختمانی حمل کنند بنایان، درودگران و دیگر صنعتکاران زمان درازی در خدمت او بوده‌اند و حتی اکنون نیز اجازه ندارند که پیش از اتمام کار سید احمد خان برای کس دیگری کار کنند.

جمعه ۱۴، کلانتر رودان در نهران به مدیر شرکت هلند اخطار کرد که آینده‌نگر و (۳۴۷۷) مواظب باشد چون ممکن است سید احمد خان از او نیز بیگاری و جز آن بخواهد. جناب مدیر از اخطار مؤدبانه کلانتر سپاسگزاری نمود و گفت من پیوسته مواظبم نیز می‌دانم که آدم با دوستانش ارتباط دارد نه با دشمنانش.

امروز انگلیسیان پیشکش بزرگی به سید احمد خان دادند و پس از بررسی و تحقیقات و غیره... دانستیم که آن پیشکش شامل ارقام زیر بوده است:

سه دستگاه توپ کوچک-چهار قواره پارچه، ده دستار با ارزش‌ها و کیفیات گونه‌گون، ۹ عدل شکر بنگالی هر عدل برابر بیست من تبریز، ۱۳ قواره پارچه بی‌یعقوب-زر یا سیم، یک قواره از قطنی ضخیم سورت، دو قواره پارچه زرین چینی، ده قواره چیت ظریف بافت صدر سپاتنم<sup>۲</sup> یا ساحل کوروماندل.<sup>۳</sup>

خان به ناظر خود دستور داده بود که این ارمغان‌ها را به انبار ببرد گویا آنها را دست‌کم گرفته چون به ندرت بر آنها نگرسته است.

---

<sup>۱</sup> سلطان یکی از فرماندهان زبردست لطف‌علی خان داغستانی بود که در آوریل ۱۷۱۸ جایگاه نمایندگی هلند را محاصره کرد تا بدین‌وسیله هلندی‌ها ناگزیر به -قرص دادن یک کشتی به او شوند.

<sup>۲</sup> SadrasPatnam

<sup>۳</sup> The Coast

شنبه ۱۵، میرزا زاهد علی که هنوز زندانی است از زندان برای رئیس ما در نهران درود فرستاده و گفته: «جناب رئیس به چرب‌زبانی و سخنان نرم و وعده‌های سید احمد خان و آدم‌هایش فریفته نشوید زیرا اینها برای خام کردن شماست» او حتی (پشت برگ ۳۴۷۷) با دلیل اظهار تردید کرده بود که: از خانه بازرگان باشی که غالباً نامش برده شده تونلی به سوی حیاط برج و باروی ما کنده می‌شود تا استحکامات ما و هر چه پیرامون آنست را هرگاه بخواهند، منفجر سازند. افزون بر این تدارکات دیگری دیده‌اند که آشکارا خصمانه است و سخت کوشیده‌اند که اینها را از چشم من نهران دارند اما چون گهگاه آنها کاملاً به این کارها پرداخته‌اند از آن بو برده‌ام.

رئیس ما صمیمانه‌ترین درود خود را برای میرزا زاهد علی فرستاد و از دادن این اطلاعات که نشانگر دوستی صمیمانه اوست سپاس گفت و در عین حال این آگاهی‌ها را برای بررسی‌های بیشتر پذیرفت.

یکشنبه ۱۶، سخت شایع بود که بلوچان در راهند و به اینجا می‌آیند اما به نظر می‌رسید که این شایعات بی‌اساس باشد. با وجود این به دستور رئیس شرکت - احتیاط‌های لازم اندک اندک انجام شد و نیازمندیهای زندگانی مانند آب آشامیدنی، هیزم و جز آن پیوسته به جایگاه نمایندگی هلند آورده می‌شد تا چنانچه محاصره، حمله، یا رویدادی از این دست پیش آید مجهز باشیم. جناب رئیس به مقامات کشتی اسغر اولاند دستور داد که دو یا چهار دستگاه توپ هشت پوندی را با نیمی از گلوله‌هایی که از این کالیبر توپ در کشتی دارند به آهستگی به ساحل بفرستند. او همچنین شایع ساخت که سه کشتی از کشتی‌های شرکت هلند به لنگرگاه مسقط رسیده و آهنگ بندرعباس دارند.

دوشنبه ۱۷، توپهای هشت پوندی آهنی را که دیروز از آنها یاد کردیم امشب آدم‌های خودمان با لوازم مربوط به جایگاه نمایندگی هلند آوردند. و این کار را با حد اقل سر و صدا و با آهستگی بسیار انجام دادند.

به درخواست دلال شرکت هلند برخی از هواخواهان بیم‌زده این شرکت به دستور مدیر اجازه یافتند که با همان شرایطی که پیش از این یاد شده به جایگاه نمایندگی هلند درآیند. این اجازه تا حدی برای آن داده شد که آنها در آینده برای شرکت هلند بهتر کار کنند و نیز برای آنکه این آقایان اظهار داشتند که انگلیسیان چند روز پیش همین کار را کرده و اجازه دادند که بانیان‌های خودشان به شرکت انگلیس وارد شوند.

سه شنبه ۱۸، شهریار میناب با کلانتر رودان و پسر کلانتر شمیل به نام قورچی سالم (که به ترتیب با چندین مرد به گمبرون آمده بودند) با یک یوزباشی هرمزی به نام رضا قلی بیگ امروز پیش از ظهر به نمایندگی از سوی سید احمد خان و نیز از سوی خودشان به دیدار مدیر شرکت هلند آمدند. به جز سخنانی که از هر دری رفت گفت و شنید دربارهٔ خان بود و اینکه هلندی‌ها نباید به شایعاتی که دربارهٔ مقاصد خان نسبت به آنها بر سر زبانهاست اعتماد کنند چرا که این شایعات توسط افراد ناآگاه پخش می‌گردد. (شک نیست که سبب بروز این شایعات آشکار شدن اقدامات احتیاطی ما بود، هر چند این کارها به قدر امکان در نهان و به آهستگی صورت گرفته بود). افرادی که نمی‌بایست در این امور مهم دخالت کرده پای از گلیم خود فراتر نهند و جز آن. جناب رئیس پاسخ داد (پشت برگ ۳۴۷۸) که: من نیز بر همین باورم به ویژه که می‌دانم دلیلی برای ظنین بودن ما وجود ندارد و من سخت از خان خاطر جمع می‌باشم.

آنان باز به سخن پرداختند که: جناب رئیس باید به لطف و دوستی خان دلگرم باشند میانۀ خان با شما خوبست و هیچ اندیشهٔ بدی در سر ندارد. ما همگان به جرأت به شما اطمینان می‌دهیم که خان نیکخواه شماسست و جز آن. از محبت و توجه این آقایان نسبت به امور شرکت هلند سپاسگزاری شد. اما مدیر شرکت هلند که می‌خواست این وعده‌های خوش را یکبار هم که شده آزمایش کند به شهریار میناب گفت: «ممکن است لطفاً هر چه زودتر کاری کنند که همهٔ سپاهیان با بار و بنه‌شان خانۀ بازرگان باشی را (که در ۱۴ تا ۱۵ گامی شمال خاوری شرکت هلند است) تخلیه کنند این درخواست یکی برای اینست که این خانه نزدیک شرکت هلند است. و دیگر اینکه ممکن است برخی از سپاهیان ما گاهی به افراط باده‌گساری کرده و در هنگام مستی چه بسا با - آدم‌های خان به زدوخورد پردازند و همین ممکن است انگیزهٔ درگیری ما با خان گردد.

چنانکه درخواست ما انجام شود به آسانی می‌توان از این درگیریها پیشگیری کرد.» شهریار میناب قول داد که در حد توان بکوشد و این درخواست جناب رئیس را انجام دهد و اینان پس از سپاسگزاری رخصت یافته به درودگویان بیرون رفتند.

بعد از ظهر شهریار میناب به دنبال مترجم شرکت هلند فرستاد (۳۴۷۹) و باز قول داد که با تمام توان خواهد کوشید که سپاهیان مسلمان خانۀ بازرگان باشی را تخلیه کنند. و گفت که ناخدای کشتی هلند باید از دوستی من خاطر جمع باشد و جز آن.

نتیجه شایعاتی که دیروز درباره کشتی‌ها بر سر زبانها انداختیم اینست که همگان باور کرده‌اند که دو کشتی هلندی با یک کشتی انگلیسی در مسقطاند. حتی به خود قبولانده‌اند که نامه‌هایی از باسعید و در تأیید این شایعه آمده است. نیز دانستیم که این داستان بر- ساخته بسیار موفق بوده است زیرا که شایعات بدخواهانه‌ای که نسبت به ما بر سر زبانها بود و در بالا یاد شد بسیار کاستی گرفت.

سید احمد خان که دلش می‌خواست قدرت بمب‌ها را آزمایش کند سه نمونه از آنها را از انگلیسیان درخواست کرد که به او دادند و در عین حال دادن هر سلاح دیگری را هم که داشتند به خان پیشنهاد کردند. اینست که امروز پسین‌گاه سید احمد خان با شکوه و جلال بسیار از شهر بیرون رفت تا اثرات بمب‌ها را تماشا کند. وی پس از آنکه یکی از بمب‌ها را منفجر کرد به اقامتگاه خود بازگشت.

یک کشتی به لنگرگاه طبیعی شهر رسید که در آن شماری از زائران بلندپایه مکه بودند. چون دانستند که خان در اینجاست خواستند که با گریز خود را از چنگالهای چپاولگر او برهانند (پشت برگ ۳۴۷۹) اما کشتی آنها خیلی زود کشف و تحت تعقیب قرار گرفت انگلیسی‌ها در دنبال کردن این کشتی و دستگیری و تحویل سرنشینانش به خان اندکی یاری دادند. برای این کار یک کرجی بومی را با یک گروهبان، یک - سرجوخه و ده سپاهی که با سه صندوق باروت و تعداد مناسبی تفنگ به خوبی مسلح شده بودند، تجهیز نمودند. اینان زیر فرمان یک یوزباشی هرمزی به نام کلبعلی بیگ قرار گرفتند.

چهارشنبه ۱۹، سید احمد خان جابه‌جا شدن همه کشتی‌های محلی را که در این سواحل رفت و آمد دارند بدون استثناء قدغن کرد از جمله حرکت ناوگان ما و انگلیسیان را بی‌آنکه از او یا مأموران او اجازه عبور داشته باشیم ممنوع ساخت.

مدیر شرکت هلند از مترجم شرکت خواست که بی‌درنگ شکایتی از سوی کشتی‌هایی که پرچم هلند دارند به خان بدهد تا زیانمندی و شومی این فرمان بردگیهای پردرد- سر تازه‌ای نیافریند. این شکایت چنان مؤثر گردید که همه کشتی‌ها از اجرای آن فرمان معاف گشتند. اما پس از بیرون آمدن مترجم از بارگاه خان، خان باز او را احضار کرد و گفت: «من می‌خواهم یک‌بار از کشتی هلند دیدار کنم این درخواست باید از قول من با ناخدای کشتی مطرح شود تو/مترجم/به مدیر شرکت هلند بگو

که او ناچار بر طبق این خواست عمل کند. نیز باید توضیح دهم که این دیدار اصلاً (۳۴۸۸) برای اینست که سوءظن‌هایی که بسیاری از مردم نادان دربارهٔ من و مقاصدم نسبت به شرکت هلند برانگیخته‌اند برطرف شود.» خان از مترجم خواست که هر چه زودتر پاسخ این درخواست نامنتظر او داده شود اینست که مدیر شرکت هلند از تاجر اصغر و کارل کوناد<sup>۱</sup> منشی خواست که اعضای شورای شرکت هلند بپرسند که آیا راه مناسبی برای جلوگیری از ارضای پرهزینهٔ کنجکاوای خان بی‌آنکه مایهٔ رنجش و . . . او شود به نظرشان می‌رسد. آنان پاسخ دادند که مدیر شرکت مشکل می‌تواند با درخواست خان (شاه) مخالفت نماید و این دیدار یقیناً هزینه‌هایی دارد. سپس مدیر شرکت به خان آگهی داد که همه چیز در کشتی برای دیدار او آماده است. و او از شنیدن این پاسخ سخت شادمان گشت.

پنجشنبه ۲۰، به جناب سید احمد خان از شیخ راشد باسعیدی نامه‌ای رسید حاکی از اینکه افغانان برای آمدن به این سوی از لار حرکت کرده‌اند و می‌خواهند اینجا آمده گمبرون را تسخیر کنند. اما خان با دریافت این خبر و شنیدن شایعات دیگر دربارهٔ بلوچ و جز آن به اقدامات احتیاطی پرداخته گرانبهاترین چیزهای خود را به جایگاه نمایندگی انگلیس انتقال داد.

در این حال تدارکات بسیاری دیده می‌شد تا خان با شکوه و جلال هر چه بیشتر از کشتی اسغر اولاند دیدار کند.

جمعه ۲۱، به دستور مدیر شرکت هلند کشتی اسغر اولاند به قدر توان تا آنجا که خطری تهدیدش نکند به ساحل نزدیک شد تا بتوان آسان‌تر با قایق به آن رسید.

امروز کشتی زائران مکه که در هیجدهم این ماه از آن یاد کردیم توسط انگلیسیان بازگردانده شد. سرنشینان این کشتی در زمان تخلیه و زندانی شدند.

چگونگی زیر فشار قرار گرفتن آنها و اخاذی از آنها را ما به خوبی تماشا خواهیم کرد.

شنبه ۲۲، خبرهایی که از باسعید و دربارهٔ آمدن افغانان رسیده بود بیشتر تأیید شد. گفته می‌شد که حدود دو هزار افغان به سرکردگی ندا خان تا بندر خمیر (در باختر این شهر که تا اینجا سه روز راه است) آمده‌اند و سردار یا فرمانده کل آنها هنوز در بندر کنگ است.

---

<sup>۱</sup> Carel Koanad

یکشنبه ۲۳، پس از تدارکات بسیار پرهزینه و شکوهمند برای دیدار خان از کشتی دستوره‌های زیر صادر شد:

بدین‌وسیله به کارکنان کشتی اسغراولاند اخطار می‌شود که خود را هم‌زمان برای عملیات دفاعی و ادای احترامات نظامی فردا آماده کرده مراقب باشند که کشتی گرانبه‌های شرکت هلند (۳۴۸۱) خسارتی ندیده و نیز توهینی متوجه این شرکت نشود.

برای روشن شدن این دستور متذکر می‌شود که شاه کنونی یا غاصب پیشین کرمان که اینک (عنوان) خان خانان و سپهسالار این کشور را دارد به نام سید احمد خان در زمان مقرر احتمالاً با افرادی بیش از حد معمول - اگر تعداد آنها را محدود می‌کردم به او برمی‌خورد - به کشتی خواهد آمد شما باید چهار چشمی مراقب همه جا بوده تفنگ‌های چخماقی درون کشتی و تفنگ‌های خدمه نظامی آن را پر و آماده داشته باشید نیز هر چه قره مینا<sup>۱</sup>، باروت دان و نارنجک در آنجا هست و هر چه را که در زمان نیاز و تحقق هر گونه قصد خیانت‌گری بتواند همچون سلاحی به کار رود به فرمان من آماده دارید. اما باید مراقب بود که باروت کافی برای شلیک توپ به عنوان سلام نظامی دم دست باشد که هنگام ورود ما به کشتی به دستور من شلیک شود. نیز باید دقت داشت که آدم‌های تند ذهن تیزچشم متوجه نشوند که این تدارکات هم برای ادای احترامات و هم برای آمادگی برای نبرد است. همه چیز باید به قدر امکان تمیز باشد و خوکها و مبال‌ها و جز آن از نظرها پنهان باشد هنگام ورود ما ۲۰ تیر توپ شلیک کنید و سه تیر نیز سپاهیان ما شلیک کنند بقیه دستورهائی را که اینک نمی‌توانم برشمارم (پشت برگ ۳۴۸۱) در همان جا خواهم داد. همه پرچم‌ها و بیرق‌های سه‌گوش - باید در اهتزاز باشند و پارچه پرچم‌ها باید در جهت باختر باشد پرچم شرکت هلند باید برافراشته باشد مانند یک علامت، زیرا ممکن است خان نتواند در روز مقرر بیاید. گذشته از اینها باید این نکته مهم را به خاطر داشته باشید که همه کارکنان کشتی هشیار و آماده و هر چیز را در نهایت درستی آماده کار داشته باشند تا کشتی را از دزدی محفوظ دارند. باید قایق‌ها و کرجی‌ها را در یک جای امن و مخفی مسلح سازند. اینها هم باید پرچم‌ها و بیرق‌هایشان را برافرازند. اینها نباید نخست در آب حرکت کنند یا پارو زنند بلکه باید در سمت چپ نزدیک کشتی اسغراولاند چنان بمانند که اگر بخواهند حرکت کنند یا پارو زنند بتوانند در حال حرکت گلوله‌های باروت‌دار و نیز سرب‌دار را شلیک کنند. افزون بر دستورهایی که در بالا یاد شد هر کاری را که فکر می‌کنید لازم است انجام دهید و

<sup>۱</sup> نوعی تفنگ قدیمی



گذشته از اینها در حضور من بکوشید که نظم و وقار و شکوه را در برابر خان حفظ کنید یعنی اندک سخن و پرکار باشید یا دست کم چنان نمائید که همه این کارها با حد اقل سر و صدا و گفتار انجام شده است.

در جایگاه شرکت هلند. ۲۳ نوامبر ۱۷۲۷

امضاء: پیتر اتلام.

به مقامات کشتی اسغر اولاند خبر رسید که خان اکنون نمی‌تواند از کشتی دیدار کند و این کار را در زمان دیگری در آینده بی‌درنگ پس از آگاهی دادن به رئیس شرکت هلند، انجام خواهد داد ناظر او نیز با دو پیام از سوی خان نزد رئیس شرکت هلند آمد این پیامها بیانگر بزدلی و هراس خان بود. پیام نخست این که: «آیا مدیر شرکت قول می‌دهد که اگر افغانان حمله کردند به من کمک کند یا کاری به نفع من انجام دهد؟» جناب رئیس در پاسخ گفت: «من به جناب خان اطمینان کامل می‌دهم که قصدی جز دفاع از شرکت هلند، دارائی و اموال آن ندارم من تا آنجا که امکان داشته باشد بی‌طرف خواهم ماند.» پیام دوم این که: «آیا جناب رئیس شرکت هلند آمادگی دارد که اگر من آن قدر ناتوان شوم که نتوانم در برابر افغانان پایداری نمایم و ناگزیر بخواهم به هرمز یا جای امن دیگری عقب‌نشینی کنم کشتی شرکت را به من وام دهد. قول می‌دهم که هزینه کشتی و مواجب کارکنانش را در آن مدت بپردازم» رئیس شرکت در پاسخ این پیام گفت: «موضوع کوچک هزینه کشتی و کارکنانش مسأله‌ای نیست، و پرداخت این هزینه توسط خان موضوع مهمی نیست (پشت برگ ۳۴۸۲) اما عاریه دادن کشتی شرکت هلند موضوع دیگری است که من اصلاً در انجام دادن آن اختیاری ندارم و نیز آن قدرها تهور ندارم که حد اکثر خشم رئیس‌ان خود را با عاریه دادن آن تحمل کنم. هر کار دیگری را حاضرم در خدمت خان انجام دهم و جز آن.» ناظر خان پس از بگومگوهای بی‌پایان به خود اجازه داد که متقاعد شود و دوباره بازگشت.

امشب در روستای سورو<sup>۱</sup> (که در کمتر از یک ساعت راه در باختر این شهر است) آتش‌سوزی عظیمی پدید گشت چنانکه هر کسی می‌پنداشت که از این روستای سوزان چیزی بر جای نخواهد ماند. مطلع شدیم که این کار به دستور خان انجام گرفته تا پناهگاهی برای دشمنان پیشتاز بر جای نماند یا می‌خواهد در هنگام نیاز آن را به میدان جنگ تبدیل کند.

---

Zourou<sup>۱</sup>

دوشنبه ۲۴، درخواست دیروز خان امروز هم با پافشاری بسیار زیاد تکرار شد.

رئیس شرکت دوباره تأکید کرد که در انجام دادن آن و جز آن اختیاری ندارد. آنگاه نماینده خان شروع کرد به تغییر لحن و با پافشاری بسیار به بحث درباره موضوع دیگر پرداخت می‌خواست بداند که آیا رئیس شرکت برای مخدومش خدمتی مهم انجام خواهد داد، یعنی به او اجازه می‌دهد که در کشتی‌های شرکت نشسته به سوی مقصد خود رود. رئیس شرکت در پاسخ گفت: من از انجام چنین خدمت کوچکی به خان کوتاهی ننموده با شادمانی این کار را خواهم کرد (۳۴۸۳) و اگر دست و بال من کمتر بسته بود و محدودیت کمتری در این باره داشتم می‌توانستم صمیمیت و دوستی خود را به نحو بارزتری نشان دهم. اما آن قدر گذشت دارم که از کسی که زیر فرمان من نیست تقاضای انجام این کار را بکنم و از این مهم‌تر اگر آزاد بودم که بتوانم به دلخواه از این کشتی‌ها استفاده کنم آنگاه کشتی‌ها در خدمت خان می‌بود. «نماینده خان هر چند ناخشنود با این پاسخ به نزد خان بازگشت در ضمن جناب رئیس شرکت دستور داد که همه کشتی‌های حامل پرچم شرکت هلند پس از تخلیه بار برای تهیه آب و هیزم یا چیز دیگر بازگردند و در ساحل نمانند. اندکی بعد خان سواره در گرداگرد شهر به گردش پرداخت اما این بار شکوه و جلال کمتری داشت. هنگام عبور از پشت جایگاه شرکت هلند بیست و یک تیر توپ به احترام او شلیک شد. گفته شد که در پی یافتن میدان جنگ مناسبی است تا در آنجا با دشمنان خود به نبرد پردازد.

به نظر می‌رسید که تنها هدف خان دفاع سرسختانه از شهر است (پشت برگ ۳۴۸۳) بنابراین با اقدامات احتیاطی همه کدخدایان و کوتوالان روستاها و قلعه‌های پیرامون شهر را با مردان جنگی آنها به طور گروهی در جانب شمال خاوری شهر مستقر ساخت و به آنها هشدار داد که از جایگاه‌هایشان دلیرانه دفاع و نگهداری کنند و هر که دستورها را نادیده گرفته یا از خود بزدلی و هراس نشان دهد سرش را از دست خواهد داد اما دفاع از سمت غرب شهر را (که انتظار می‌رفت دشمن از همین جا حمله کند) خود به عهده گرفت. پیشاپیش، سراپرده خود را در میان دو روستای شهر نزدیک زیارتگاهی به نام چدر<sup>۱</sup> برافراشت. زیرا که جوانب دیگر شهر را استوار و مستحکم می‌دانست.

نیز دانستیم که دیشب خان پنهانی یکی از قوللران خود به نام لاجین بیگ را که بارها به او اعتماد کرده با نزدیک پنجاه سوار به چنالی<sup>۲</sup> (که تقریباً در سه میلی مغرب شهر قرار دارد) که

---

Chidder<sup>۱</sup>

Chenalie<sup>۲</sup>

پنداشته می‌شد قبلاً افغان‌ها در آنجا آمده‌اند، فرستاده است چون لاجپین بیگ امروز بازنگشت خان صد سوار دیگر را به یاری او فرستاد زیرا که می‌ترسید وی در دام افغانان افتاده یا در نبردی با آنان درگیر شده باشد.

سه‌شنبه ۲۵، خان درست در بیرون دروازه اصفهان در خانه بزرگی سکونت جسته تا در هنگام حمله دشمن نزدیک استحکامات شهر باشد. (۳۴۸۴) همچنین به تن خود در حوالی پسین‌گاه به بازدید گرداگرد شهر پرداخته به جایگاه خود بازگشت. و هر بار که از نزدیک شرکت هلند می‌گذشت ۲۱ تیر توپ به احترام او شلیک می‌شد.

چهارشنبه ۲۶، باز برای سومین بار کسی از سوی سید احمد خان برای درخواست استفاده از کشتی هلند به شرکت آمد و گفت: «اگر دادن کشتی برای استفاده شخصی خان امکان ندارد آیا دست کم ممکن نیست که برای ترساندن هر چه بیشتر دشمن آن کشتی را به باختر شهر رانده و در آنجا علیه هر کشتی عبورکننده و هر عربی که بخواهد به افغانان یاری رساند به نگهبانی بگمارید و امنیت سواحل را در حد برد تیرهای خود حفظ کنید.» نماینده خان برای دریافت مقداری باروت نرم خوب برای تفنگ‌های چخماقی بسیار خوب نیز پافشاری کرد. اما هر دو درخواست ناکام ماند زیرا ما از انجام دادن آنها پوزش خواستیم با این دستاویز که در کشتی آب بسیار داخل می‌شود و سواحل خاور و باختر بندر کم‌عمق است. از این گذشته ما خود در این زمان برای مقابله با دشمنان به باروت نیاز فراوان داریم.

امروز بعد از ظهر خان با دشمنان افغان خود اندکی درگیری داشت (پشت برگ ۳۴۸۴) اینان به آهستگی از سوی لار تا روستای سورو که تا اینجا فقط یک ساعت راه است و در سمت باختر قرار دارد پیش تاخته‌اند. گفته شد که از سپاه خان فقط دو تا سه تن کشته و پنج تا شش تن زخمی شده‌اند. اما افغانان سی تا چهل زخمی و تلفات داشته‌اند. هیچ‌کس دقیقاً شمار کشتگان دو طرف را نمی‌داند. اما یقین است نسبت به بزدلی و جبنی که ایرانیان گاه از خود نشان می‌دهند خان شهادت استشمام بوی باروت را دارد و آتش تفنگ‌ها او را وادار به عقب‌نشینی نمی‌کند چون مدعی است که تا خون در رگ‌هایش جریان دارد تسلیم نخواهد شد.

پنجشنبه ۲۷، مدیر شرکت هلند نامه‌ای به زبان فارسی از بیگلربیگی شیراز و نامه دیگری از فرمانده افغانی در سورو دریافت داشت که مضامین آنها در دفتر نامه‌های وارده شرکت درج است. از

قضا در همین زمان سید احمد خان به مدیر شرکت آگاهی داد که در نبرد دیروز شمار زیادی از دشمنان خود را از پای درآورده و امیدوارست که آنها را تار و مار کند. بنابراین جناب رئیس شرکت هلند دستور داد تا به سبب دریافت این خبرها توپها را شلیک کنند تا هر دو حریف بپندارند که این شلیک به نفع آنها شده و نشانه ابراز شادمانی است. امشب نزدیک ساعت ۱۰ چنان صدای تیراندازی با تفنگ چخماقی از سوی شمال شهر به گوش می‌رسید که پنداشتی حمله یا جنگی آشکار در- گرفته است. اما (۳۴۸۵) در پی ورود هفت افغان که خود را به مدافعان شهر نشان داده فریاد زدند که فردا صبح خدمت می‌رسیم و بی‌انجام دادن هیچ کاری بازگشتند مردم به توهم دچار شده در زمان در سراسر شهر آماده باش اعلام شد. و به محض اینکه گروهی انبوه از زنان و کودکان بی‌دفاع برای پناهندگی به ساختمان شرکت هلند هجوم آوردند بسیاری از سپاهیان گمبرونی پست‌هایشان را ترک کردند.

جمعه ۲۸، نایب کنونی سید احمد خان که مخلص بیگ، نام دارد نیز از سوی خان نزد مدیر شرکت هلند آمد تا خواسته‌هایی را که قبلا مطرح کرده بودند دوباره تجدید کند که باز از انجام خواسته‌هایش در نهایت ادب پوزش خواهی شد.

مخلص بیگ موضوع دیگری را مطرح نمود: «مخدوم من فقط بیست و پنج سپاهی بسیار مجهز و مسلح اروپائی می‌خواهد که در چند کرجی ایرانی بنشینند و از رفت و آمد ناوگان دشمنان بین ساحل و جزایر نزدیک جلوگیری کرده حد اکثر آسیب را به دشمن وارد آورند».

مدیر ما باز از نداشتن اختیار که در پیش یاد شد سخن گفت و افزود که برخی از آدم‌های ما بیمارند و به مخلص بیگ یادآوری کرد: «من سخت امیدوارم که خان پیروز شود. دلاوری و بی‌باکی‌اش برای من جای هیچ شکی باقی نگذاشته است که وی پیروز می‌شود. خان دوست ما بوده (پشت برگ ۳۴۸۵) همچنان که ما دوست او بوده‌ایم و چنان دوستی‌ای را از افغانان نمی‌توان چشم داشت. اینست که هم او و هم ما باید از خود نگهبانی کرده آماده دفاع و چشم به راه دشمن باشیم. و جز آن» مخلص بیگ در پاسخ این سخنان گفت: «از سوی مخدوم خود می‌خواهم بدانم که آیا شما به ما این کمک را خواهید کرد یا نه و می‌خواهم صریحا به این پرسش پاسخ دهید.

مدیر گفت: برای ما انجام دادن این کمک ممکن نیست ما نمی‌توانیم بدون این افراد باشیم و جز آن. اما به شما پیشنهاد می‌کنم که برای دریافت کمک نزد انگلیسیان روید، سرانجام مخلص بیگ در

پاسخ مدیر گفت: «انگلیسیان هر چه خواسته‌ایم به ما کمک کرده‌اند اما هر درخواستی که از هلندیان داشته‌ایم با امتناع روبرو شده است.» مدیر باز از اینکه نمی‌تواند به خان کمکی بکند اظهار تأسف نمود و آنگاه این مرد نادان بر اسب خود نشسته ناخشنود به اردوی سید احمد خان بازگشت.

شنبه ۲۹، هنوز یک دشواری حل نشده دشواری دیگری پدید می‌آید. اینک سید احمد خان برای اسبانش تقاضای علیق و علوفه دارد. کارکنان شرکت انگلیس دیگر چیزی برای کمک به خان - آن چنانکه در پیش از جیب خود کمک می‌کردند - ندارند زیرا که هفت روز هزینه او و ذخیره غذای راهش را داده‌اند. بنابراین مدیر شرکت هلند پاسخ داد (۳۴۸۶) که: ما تنها به اندازه ۸ تا ۱۰ روز خوراک اسبان خودمان علوفه در انبار داریم. ما چهار کشتی فرستاده‌ایم که جو و جز آن تهیه کنند اما هیچیک از این کشتی‌ها تاکنون بازنگشته‌اند چنانکه بازگردند با آغوش باز درخواست سید احمد خان را با دادن فقط ششصد من جو برآورده خواهیم کرد و جز آن. این پاسخ نیز احتمالاً یا حتماً نشانه‌ای از بداندیشی شرکت هلند تلقی خواهد شد.

دانسته شد که این مردم که بارها از آنها یاد کردیم یعنی انگلیسیان هر کمکی را که سید احمد خان خواسته در اختیارش گذاشته‌اند مانند: توپ، باروت، نارنجک توپچی، و حتی جراح‌باشی خود را مأمور درمان زخمیان سپاهش کرده‌اند. اینان احتمالاً در صورت پیروزی افغان‌ها ناچار باید جریمه این همکاری را، ده برابر آنچه به سید احمد خان داده‌اند به افغانان بپردازند.

یکشنبه ۳۰، در یک ساعت فرخنده و میمون خان به سوی دشمن حرکت کرد.

اما امروز صبح سپاه او و افغان دور از تیررس یکدیگر بودند. امروز پسین‌گاه کمبود جو اسبان سید احمد خان با آمدن سه کشتی از سمت میناب و آوردن مقدار مناسبی جو تأمین شد وی همچنین از هرگز مقداری اسلحه دریافت کرد.

## دسامبر

دوشنبه ۱، در میان دو لشکر متخاصم برخوردی جز تیراندازیهای هر از گاهی که خسارتی به بار نیاورد رخ نداد.

سه‌شنبه ۲. امروز سید احمد خان ساختن باروئی را در گرداگرد شهر آغاز کرد.

گفته می‌شد که محیط آن به اندازه محیط دیوار کهنی است که نزدیک باب اصفهان در سمت باختر شهر قرار دارد. دیوار نوساز به همین جا پایان می‌گیرد آنگاه در گرداگرد شهر به سوی خاور پیش می‌رود، اما گورستان اروپائیان در بیرون این بارو خواهد ماند.

بلندی بارو شش و پهنایش نیم گز خواهد بود.

چهارشنبه ۳. مدیر شرکت هلند دریافت که در دوران محاصره شهر انبار هیزم ما سخت کاستی گرفته. کشتی‌هایی که برای آوردن هیزم فرستاده شده بودند بی‌آنکه هیزمی بیاورند و یا مدیر شرکت خبری از آنها داشته باشد نیامده بودند و مدیر این موضوع را بسیار مهم شمرده اینست که از نایب التجار و منشی شورای سیاسی آقای کارل کوناد<sup>۱</sup> خواست که به دیگر اعضای شورا پیام دهند که مدیر می‌خواهد یک کشتی بسیار مجهز و مسلح را به جستجوی آن کشتی‌ها بفرستد تا آنها را به بازگشت سریع (۳۴۸۴) وادارد. قرار بر این بود که کشتی‌ها برای در امان ماندن و مقابله با فعالیت‌های دشمنانه مسلح شوند. دو عضو نخستین شورا یعنی هامل<sup>۲</sup> و مولنغراف<sup>۳</sup> اندیشیدند که بهتر است سه تا چهار روز این کار به تعویق افتد و با فرستادن این کشتی برای این هدف مخالفت نمودند. اینان بر این باور بودند که اگر کشتی را برای ایجاد احترام به حرکت درآورند بهتر از آنست که آن را برای اهداف دیگری به کار برند. دو عضو دیگر شورا نیز می‌اندیشیدند که این کاری دشوار خواهد بود و ممکن است عواقبی وخیم ببار آورد و جز آن. آنگاه جناب رئیس شرکت گفت: ما می‌توانیم بی‌هیزم و نیز بقیه چیز-ها زندگی کنیم اما کشتی‌های دیگری جز آنها که هم اکنون به زور در خدمت سید احمد خان درآمده‌اند در دسترس نیست. جناب رئیس معتقد بود که اگر وضع بسیار بد شود اگر یک قایق را به خطر بیندازد بهتر از آنست که یک کشتی بزرگ را که نمی‌تواند در این زمین‌ها زیاد دور برود دچار خطر کند.

پنجشنبه ۴. در ساعت دو بعد از ظهر به مدیر شرکت هلند پیام رسید که آدماهای سید احمد خان به خراب کردن مقبره ایلچیان یوسوا کیتلار<sup>۴</sup> و مقبره بازرگان و انباردار مرحوم یعقوب ده مای<sup>۵</sup> پرداخته‌اند (پشت برگ ۳۴۸۷) باروی جدید گرداگرد شهر می‌بایست بر روی این گورها ساخته شود

---

Carel Koenad<sup>۱</sup>

Hamel<sup>۲</sup>

Molengraff<sup>۳</sup>

Jan Josue Ketelaar<sup>۴</sup> - ایلچی هلند در دربار شاه سلطان حسین (۱۸-۱۷۱۷) در ماه مه ۱۷۱۸ در بندرعباس درگذشت.

Jacob de mey<sup>۵</sup>

و می‌خواستند گچ و سنگ این مقبره‌ها را در ساختمان باروی جدید به کار برند. این خبرهای تأسفانگیز مدیر شرکت هلند را (پس از آنکه برایش مسلم شد) بر آن داشت که ملا قنبر منشی ایرانی شرکت هلند را نزد سید احمد خان بفرستد-چون دیلماج شرکت بیمار بود-تا از او بخواهد التفاتا استخوانهای مردگان ما را پراکنده نسازد و اگر می‌خواهد گورها را زیر و زبر کند، در کنار گورهای هلندیان شماری گور از مردگان ایرانی هست که در آنها نیز می‌توان گچ و سنگ و جز آن یافت. سید احمد خان وانمود کرد که در خوابست هر چند ملا قنبر صدای او را که بلند بلند سخن می‌گفت شنید خان می‌خواست ملا قنبر نتواند با او سخن بگوید. اینست که این فرستاده بی‌آنکه بتواند کاری انجام دهد پسین هنگام بازگشت. در این اثنا کار نفرت‌انگیز ویران کردن مقبره‌ها ادامه می‌یافت. جناب مدیر که دانست این به تأخیر انداختن دیدار ملا قنبر با خان عمدی است و برای ویران کردن این دو مقبره شتاب دارند بهتر آن دید چنانچه بگذارند خود برود و میزان خساراتی را که به این مقبره‌ها وارد آورده‌اند از نزدیک ببیند.

بازرگان و حسابدار شرکت هلند پاولوس هامل<sup>۱</sup> و بازرگان و رئیس انبارها هنریک مولنغراف<sup>۲</sup> با توجه و دقت مشابهی به مدیر ملحق شدند. این دو موضوع را فوری تلقی کرده گفتند: باید هر چه زودتر رفت و از رئیس پرسیدند: آیا در این کار هم باید ترسو باشیم؟ جناب رئیس پاسخ داد به نظر من این یک محذور است (۳۴۸۸) من برای این محذور دلیلی و علیه این کارهای بی‌سابقه پیشنهادی ندارم من فکر می‌کنم که این مصیبت، مصیبت‌های مهمتری را به دنبال خواهد داشت این دو مرد محترم پاسخ دادند: ما باید جلو این کار را با قدرت و شدت تمام بگیریم. نظر جناب رئیس این بود که ما باید بی‌درنگ کسی را آنجا بفرستیم که به آنها بگوید اگر از این کار شرم‌آور در زمان دست بردارید ما می‌توانیم بیشتر آنها را که در خراب کردن مقبره‌ها دست دارند به موقع پیدا کنیم زیرا که بیشترشان از اهالی همین شهرند. یا اینکه به گورستان آمده آنها را بگیریم. هامل و مولنغراف با این نظر همداستان شدند و پیام فوق فرستاده شد. خان وانمود کرد که خراب کردن مقبره‌ها به دستور او نبوده است و نه تنها قول داد که کاری به کار آنها نداشته باشد بلکه خرابی‌های وارده را نیز تعمیر کند.

---

<sup>۱</sup> Paulus Hamel

<sup>۲</sup> Henric Molengraaf

جمعه ۵. گورستان یا مقبره‌های ما در حال حاضر دست نخورده‌اند. کارهای ساختمانی باروی گرداگرد شهر با شتاب هر چه تمام‌تر ادامه دارد.

یکشنبه ۷. دیشب افغانان از اردوگاه خود در سوورو ناپدید گشته به اردوگاه دیگری رفتند که گفته می‌شود از نظر آب آشامیدنی بهتر است. چون جای پیشین آب آشامیدنی کافی برای آنها نداشت. حال در این تغییر مکان چه نقشه‌ها و مقاصد دیگری در سر داشته‌اند گذشت زمان معلوم خواهد کرد.

اینک هشت تا ده روز است که کشتی‌های ما رفته‌اند یا در ساحل مقابل هستند.

مدیر شرکت هلند با احترام زیاد از سید احمد خان خواهش کرد که: «آیا ممکن است دو کشتی از کشتی‌هایی را که در خدمت شماست به شرکت وام دهید تا به جستجوی کشتی‌های ما بروند و آنها را با آب آشامیدنی و هیزم برایمان به اینجا آورند. پرداخت هزینه کشتی‌ها را خود می‌پردازم نیز می‌خواهم که حمل‌های معمولی (کولیه‌ها) و برخی از بنایان (ماسون) ما را به جایگاه شرکت هلند بازپس فرستید چون ما خود سخت به آنها نیاز داریم.» خان با گشاده‌روئی تمام با درخواست نخست مدیر موافقت نمود (۳۴۸۹) اما بعداً انجام دادن آن را به فردا و سپس پس فردا موکول کرد.

دوشنبه ۸. مدیر شرکت هلند امروز باز درخواست دیروزی خود برای دریافت کشتی و جز آن را تکرار کرد و باز با امروز و فردا کردن خان روبرو گشت.

سه‌شنبه ۹. چون در وضع مزاجی مدیر بهبود حاصل نشد و ناچار می‌بایست بیشتر اوقات را در اتاق خود به سر برد و چون رویدادهای روزانه و ساعت به ساعت گونه‌گون آن‌قدرها مهم نبود که هر بار جلسه‌ای تشکیل شود و نیز چون کارهای داخلی شرکت برای او وقتی باقی نگذاشته بود افزون بر این به سبب کسالت نایب‌التجار و منشی کارل کوناد، او امروز عصر نخستین منشی قسم خورده دبیرخانه شرکت و روزنامه‌دار این روزنامه را با پیامی شفاهی نزد اعضای شورای شرکت هلند فرستاد تا پاسخ‌های آنها را نسبت به پیشنهادی که داده بود دریافت کند. متن پیشنهاد به قرار زیر بود:

رئیس میر مهر علی با گروهی انبوه از سپاهیان و سپاهیان کمکی به اتفاق سید احمد خان دوباره سخت اصرار دارند که با همه نیروهای خود به خانه بازرگان باشی سابق الذکر بروند (هر چند این کار مغایر همه رسوم پیشین است) و در آنجا بمانند. جناب رئیس (پشت برگ ۳۴۸۹) مؤدبانه پاسخ داد که به دلایل در پیش یادشده (رک یادداشت روزانه مورخ ۱۸ نوامبر همین روزنامه) نمی‌توان با انجام



این کار موافقت نمود یا اجازه آن را داد. رئیس خواست که از هم‌اکنون به بعد، از خانه شرکت برای جای دادن کارکنان و نوکران محلی آن استفاده گردد تا چنانچه افغان‌ها یا هر دشمن دیگری باز برای حمله و تهدید به شهر آمدند در امنیت باشند. اما اگر میر مهر علی جایگاهی را برای اقامت خود از رئیس شرکت می‌خواهد، رئیس با طیب خاطر ساختمان شرکت قدیمی هلند را تنظیف و پاکیزه ساخته به او تحویل می‌دهد. اما میر مهر علی اصلاً این پیشنهاد را نپذیرفته برای رئیس شرکت پیام داد که: «چه رئیس بخواهد چه نخواهد من به جایگاه نمایندگی هلند می‌آیم، می‌خواهم ببینم رئیس چه کار خواهد کرد.»

احساسات اعضای شورا درباره این موضوع به قرار زیر بود:

بازرگان و حسابدار معاملات بازرگانی پاولوس هامل گفت: این خانه از آن یک مسلمان است و در نتیجه مالک آن نوکر شرکت هلند نیست بلکه یک شخص خصوصی است. ما در برابر این رفتار هیچ کاری نمی‌توانیم کرد و ناچار باید به آنها اجازه دهیم در این خانه منزل کنند.

بازرگان و رئیس انبارها هنریک مولنغراف نظر داد که اگر این مرد یا یکی از آدمهایش (۳۴۹۰) بزور در را باز کنند (که به دستور مدیر بسته شده بود) یا آن را بشکنند و بخواهند در دشمنی آشکار با ما به این خانه دست درازی نمایند مجبور خواهیم شد در قبال آنها به زور متوسل شویم. در چنین حالتی ما می‌توانیم با آنها مقابله و رودرروئی کنیم. زیرا که ما نباید این تخطی‌ها را در همین نزدیک پرچم شرکت هلند تحمل کنیم. نایب‌التجار و خزینه‌دار هندریک آرنوت میخیلس<sup>۱</sup> فکر می‌کرد که چون آنها اینک بیرون این خانه‌اند ما باید بکوشیم که در همان بیرون بمانند. اما این کار باید با کمترین استفاده از وسایل عدوانی باشد.

نایب‌التجار و منشی شورای سیاسی کارل کوناد<sup>۲</sup> بر این باور بود که چون این خانه از آن یک مسلمان است و او نوکر شرکت هلند نیست ما نباید به جنگ دست زنیم بخصوص که آنها یک‌بار دیگر هم در این خانه منزل کرده‌اند.

## پیام دوم

---

Henarick Aarnout Michielsz<sup>۱</sup>

Carel Koenad<sup>۲</sup>

به مدیر در نهان خبر رسیده که به احتمال قوی سید احمد خان در دو سه روز آینده با همه نیروها و بار و بنه و تمام چیزهایش از اینجا به لار (چنین شایع بود) می‌رود. اما تا هنگام حرکتش (پشت برگ ۳۴۹۰) افراد او مجاز خواهند بود تا آنجا که می‌توانند در زیر پرچم شرکت هلند به گونه‌ای افسارگسیخته در رهگذر به راهزنی، اخاذی و دزدی پردازند (اگر خان بخواهد از جانب خاورشهر بیرون شود باید از پشت شرکت ما بگذرد. و اگر آهنگ لار دارد ناچار باید از همین جانب برود. در برابر این کارها و تخطی‌های تبهکارانه چه کار باید کرد و چگونه باید آماده شد؟). همه آقایان یادشده در بالا بر این باور بودند که چنانچه هر گونه زورگوئی یا اخاذی نسبت به آدم‌های شرکت هلند یا خانه‌های آنها اعمال شود، بهترین راه آنست که ما هم به زور متوسل شویم. اندکی پس از آن مدیر به آقایان بالا خبر داد که به همه شاطران، نوکران - خانه‌های کارکنان شرکت و جز آنان دستور داده است که با زنان و کودکانشان به خانه بازرگان باشی رفته تا دستور بعدی در آنجا بمانند. همه آقایان نامبرده این دستور را تأیید کردند. چون این ملایم‌ترین کاری بود که می‌توانستی انجام داد.

کشتی‌هایی که پریروز از آنها سخن رفت امروز عصر پر از هیزم و همه آنچه قرار بود بیاورند به اینجا رسیدند. ناخدایان این کشتی‌ها اظهار داشتند که: ما می‌ترسیدیم که در ساحل پهلو بگیریم چون می‌دیدیم که همه کشتی‌هایی (۳۴۹۱) که به ساحل می‌رسیدند خواه‌ناخواه ناچار بودند که به خدمت سید احمد خان درآیند.

شایعات متواتر حاکی از آنست که افغانان دوباره به روستای بند علی نزدیک سه میلی باختر این شهر بازگشته و در انتظار آنند که سپاهیان تازه‌نفس از جانب شیراز به یاری آنها بیایند گفته می‌شد که سپهسالار و بیگلربیگی شیراز فرماندهی این سپاه را که تخمیناً از سه هزار مرد جنگی تشکیل شده به عهده دارد. گذشت زمان راست یا دروغ این شایعات را روشن خواهد کرد.

چهارشنبه ۱۰. نوکران محلی دستور دیروز رئیس شرکت را از ترس یا از عدم تمایل انجام نداده‌اند. عجله از اجرای آن دستور برای اینکه همه نوکران را از دست ندهیم چشم پوشیده‌ایم. خبر مخفیانه‌ای که دیروز درباره بروز زدوخوردهای بیشتر پس از عزیمت سید احمد خان از شهر به مدیر شرکت هلند داده شده بود امروز تأیید شد و معلوم شد که ما به همین جهت باید خودمان را مسلح کنیم. دستور مسلح شدن فراموش نشده همه سلاح‌ها حاضر و آماده است و نگهبانان با چشمان باز شبانروز مراقب‌اند.

در شهر شایعه‌ای بر سر زبانها بود (پشت برگ ۳۴۹۱) که نواب سلطان محمد میرزا که بواسطه نگاهداری سربازان فراری ما و اعدام سپاهیان غالباً در روزنامه سال گذشته ما از او یاد شده است با نیروئی شامل دو هزار تن حرکت کرده و می‌خواهد برای راندن سید احمد خان به اینجا بیاید.

نامه‌ای از سوی شیخ راشد باسعیدی به اینجا رسید که طی آن به رئیس خبر داده که: «حاکمی به نام محمد خان از سوی زبردست‌خان<sup>۱</sup> بیگلربیگی شیراز به اینجا آمده است از جناب رئیس استدعا دارم نامه‌ای خوب به این مرد بنویسند که بسیار مایه سپاسگزاری خواهد بود و جز آن.»

حال رئیس دوباره به نحو شگفت‌آوری بهبود یافته اما هنوز به علت سرد بودن هوا از خانه بیرون نمی‌آید.

پنجشنبه ۱۱. سید احمد خان با نیمی از سپاهیانش برای گردش و تفریح به روستای ایسین به باغ انگلیسیان رفت. بقیه سپاهش با قوللراولچین بیگ در همین جا ماندند.

برخی از کشتی‌های محلی ما که رئیس آنها را برای تهیه هیزم و چوب فرستاده بود به دستور ساحل‌بان توقیف شدند جناب رئیس طی شکایتی درخواست کرد که او را از چگونگی این رویداد آگاه کنند (۳۴۹۲) ساحل‌بان پاسخ داد که: «این کار به- دستور سید احمد خان انجام گرفته اگر جناب رئیس چوب و هیزم می‌خواهد باید آنها را از جزیره دوساری<sup>۲</sup> که در نزدیک یا بعد از هرمز قرار دارد فراهم کند» این پیشنهاد برای ما تفاوت زیادی نمی‌کرد. اینست که رئیس به کشتی‌ها دستور داد که به جزیره دوساری روند. اما آقا رضا ناظر بیوتات خان که مردی کهن سال و با شرکت محترم هلند سخت دشمن بود- چون در زمان نور الله خان در همین مقام چندان به او رسیدگی و انعام داده نشده بود- از رفتن کشتی‌ها به جزیره نامبرده جلوگیری کرد و اجازه نداد که کرجی‌ها و کشتی‌های هیچ‌کس از ساحل حرکت کند و جز آن. رئیس طی شکایتی از ناظر بیوتات خواست که: «از رفتن کرجی‌ها برای گردآوری نیازمندیهای زندگانی هلندیان، جلوگیری نکنید زیرا این کار به مسخره می‌ماند نه به دوستی و جز آن. چون ساحل‌بان بی‌درنگ اجازه این کار را داده ولی شما جلوگیری می‌کنید.» این مردک ناخشنود پاسخ فرستاد که: «عجالة من نمی‌توانم چنین اجازه‌ای را بدهم اما به مخدوم خود سید احمد خان نامه نوشته کسب تکلیف خواهم کرد.» ما ناچار خود را به این پاسخ

<sup>۱</sup> این اشتباه است چون در این زمان محمد خان بلوچ بیگلربیگی شیراز بوده است. رک نامه او به اتلام Ka، ۱۹۹۷، برگ ۶۹-

دلخوش ساخته در انتظار نتیجه کار ماندیم. ظاهراً خان می‌خواست در هر زمینه‌ای شرکت هلند را محدود کند و فقط به دنبال بهانه می‌گشت برای نارضائی و جنگ، گفته می‌شود که انگلیسیان (پشت برگ ۳۴۹۲) نیز در اجرای این هدف او را سخت برانگیخته‌اند، اما خدا کند که کارها روبه‌راه شود. رئیس به خاجاتور دیلماج شرکت هلند و ملا قنبر علی دستور داد که برای جلوگیری از گرفتاری از خانه شرکت هلند بیرون نروند زیرا که سید احمد خان همین امروز بعد از ظهر گروهی از سپاهیان و گشتیان خود را به گرداگرد خانه شرکت فرستاده تا این دو را غافلگیرانه اسیر کرده با خود ببرند، و جز آن.

جمعه ۱۲. تاکنون کوشش دیروز ما درباره کشتی‌هایمان بی‌پاسخ مانده به همین سبب رئیس شرکت نامه‌ای به روستای ایسین برای میر مهر علی فرستاده از او خواست که درباره آزادی کشتی‌ها و جلوگیری از تخریب مقبره‌های هلندیان اقدام کند.

سید احمد خان به همه مردم شهر اخطار کرد که پس از ساعت نه در خیابانها یا ساحل آمد و رفت نکنند و گرنه سخت مجازات خواهند شد.

مخلص بیگ قوللر یا غلام سید احمد خان که بارها از او نام برده‌ایم امروز بعد از ظهر زمانی کوتاه در جامه‌ای ناشناخت به پشت خانه ما آمد تا نقاط ضعف و قدرت ما را ارزیابی و بررسی کند (۳۴۹۳).

مدیر شرکت آگاهی‌های بیشتری دریافت کرد حاکی از اینکه دیلماج و منشی ایرانی شرکت (ملا قنبر علی) برای آن از سوی سید احمد خان تحت تعقیب قرار گرفته‌اند که یکی یا هر دو آنان را دستگیر کنند. اما پیشاپیش اقداماتی برای جلو-گیری از اسارت این دو تن انجام شده بود.

در میان مردمان بومی شهر این شایعه تأیید می‌شد که بین همسایگان انگلیسی ما و سید احمد خان قراردادی بسته شده که با همکاری یکدیگر باسعیدو را ویران و شیخ راشد را دستگیر کنند. سید احمد خان برای این لشکرکشی هر شب در تاریکی و تقریباً دیروقت یک یا دو کشتی با سپاهیان سراپا مسلح به جزیره قشم می‌فرستد، او قصد دارد پس از فرستادن سپاهیان کافی خود نیز برای رهبری نبرد به این جزیره برود. گفته می‌شد که انگلیسیان دو فروند از کشتی‌هایشان را به این لشکرکشی اختصاص برای نارضائی و جنگ، گفته می‌شود که انگلیسیان (پشت برگ ۳۴۹۲) نیز در اجرای این هدف او را سخت برانگیخته‌اند، اما خدا کند که کارها روبه‌راه شود. رئیس به خاجاتور

دیلماج شرکت هلند و ملا قنبر علی دستور داد که برای جلوگیری از گرفتاری از خانه شرکت هلند بیرون نروند زیرا که سید احمد خان همین امروز بعد از ظهر گروهی از سپاهیان و گشتیان خود را به گرداگرد خانه شرکت فرستاده تا این دو را غافلگیرانه اسیر کرده با خود ببرند، و جز آن.

جمعه ۱۲. تاکنون کوشش دیروز ما درباره کشتی‌هایمان بی‌پاسخ مانده به همین سبب رئیس شرکت نامه‌ای به روستای ایسین برای میر مهر علی فرستاده از او خواست که درباره آزادی کشتی‌ها و جلوگیری از تخریب مقبره‌های هلندیان اقدام کند.

سید احمد خان به همه مردم شهر اخطار کرد که پس از ساعت نه در خیابانها یا ساحل آمد و رفت نکنند وگرنه سخت مجازات خواهند شد.

مخلص بیگ قوللر یا غلام سید احمد خان که بارها از او نام برده‌ایم امروز بعد از ظهر زمانی کوتاه در جامه‌ای ناشناخت به پشت خانه ما آمد تا نقاط ضعف و قدرت ما را ارزیابی و بررسی کند (۳۴۹۳).

مدیر شرکت آگاهی‌های بیشتری دریافت کرد حاکی از اینکه دیلماج و منشی ایرانی شرکت (ملا قنبر علی) برای آن از سوی سید احمد خان تحت تعقیب قرار گرفته‌اند که یکی یا هر دو آنان را دستگیر کنند. اما پیشاپیش اقداماتی برای جلو-گیری از اسارت این دو تن انجام شده بود.

در میان مردمان بومی شهر این شایعه تأیید می‌شد که بین همسایگان انگلیسی ما و سید احمد خان قراردادی بسته شده که با همکاری یکدیگر باسعیدو را ویران و شیخ راشد را دستگیر کنند. سید احمد خان برای این لشکرکشی هر شب در تاریکی و تقریباً دیروقت یک یا دو کشتی با سپاهیان سراپا مسلح به جزیره قشم می‌فرستد، او قصد دارد پس از فرستادن سپاهیان کافی خود نیز برای رهبری نبرد به این جزیره برود. گفته می‌شد که انگلیسیان دو فروند از کشتی‌هایشان را به این لشکرکشی اختصاص شود. پاسخی که جناب رئیس درباره درخواست نخست دریافت کرد این بود که:

شرکت محترم هلند یا باید اجازه دهد که تخریب گورها ادامه یابد تا بتوان با گچ و سنگ آنها ساختمان دیوار گرداگرد شهر را تکمیل کرد یا هزینه ساختمان دیوار را طبق نقشه در آن قسمت که توسط گورهای هلندیان اشغال شده از جیب خود بپردازد تا دیوار نیمه‌کاره تکمیل گردد. هر کاری که صلاح می‌دانند بکنند چرا که ساختمان دیوار باید ادامه یابد. به درخواست دوم رئیس شرکت پاسخی نداده تنها گفتند که میر مهر علی (که نامه پیشین نیز خطاب به او فرستاده شده بود) هنوز فرصت نیافته که موضوع را با خان در میان گذارد.

ناظر بیوتات خان از مدیر شرکت هلند درخواست کرد که دوازده قطعه شمعدان سیمین به خان وام دهد، اگر این تعداد شمعدان از این جنس را ندارد بقیه را از نوع مسین آن بدهد. برای اینکه یکباره با درخواست او مخالفت ننموده باشیم و نشان دهیم که به طیب خاطر هر چه از دستمان ساخته است انجام می‌دهیم، اقلام زیر را برای او فرستادیم:

۳ قطعه شمعدان نقره‌ای متعلق به شرکت محترم هلند

۲ قطعه شمعدان نقره‌ای متعلق به خود رئیس شرکت

۳ قطعه شمعدان مسین متعلق به خود رئیس شرکت

بنابراین او مجموعاً هشت قطعه دریافت کرده بود. نیز اقلام زیر را درخواست کرد:

۱۰۰۰ من اجو

۱۰۰۰ من گندم

۲۰۰۰ من سوطلی<sup>۱</sup> (ریسمان محکم) و

۶۰۰ پارچه گونی دراز که مؤدبانه رد شد زیرا پاسخ دادیم: ما فقط به اندازه نیاز خودمان این اجناس را داریم و نمی‌توانیم آنها را به کسی بدهیم. او باز درخواست یک جفت کفش بزرگ نمود که پاسخ دادیم: به دنبال تهیه آن هستیم و چنانچه فراهم شود برای شما خواهیم فرستاد. درحالی که این نادان بزرگ خود را با همسایگان انگلیسی ما در آبادی ایسین سرگرم داشته است ناظر بیوتات او آقا رضا برخی از توپها را از قلعه به کشتی‌ها انتقال داد تا شاید نقشه باسعیدو را که ظاهراً برای استتار طرح‌های دیگرش افشا شده بود بااهمیت‌تر جلوه دهد.

یکشنبه ۱۴. دو فروند از کشتی‌های ما که برای آوردن هیزم و چوب و آب آشامیدنی رفته بودند هنوز بازنگشته‌اند و به دستور مدیر و صلاحدید اعضای شورای شرکت کشتی مسلح اسغر اولاند برای جستجوی آنها به اطراف جزایر خواهد رفت.

اگر آن کشتی‌ها یافته شوند آنها را در کشتی اسغر اولاند حمل می‌کنند تا در فعالیت‌های آینده از آنها استفاده شود. همچنین بار آنها تخلیه شده و از همان جا (۳۴۹۵) بی‌آنکه در این شهر پیاده شوند

<sup>۱</sup> سوطلی Soetli واژه هندی است -نخ سفت، ریسمان محکم.

به راه خود فرستاده شدند. نیازمندیهای زندگانی توسط همین کشتی متوالیا به اینجا آورده خواهد شد. بنابراین چنانکه در بالا یاد شد این کشتی دستور دارد به خوبی مراقب و مواظب و پیوسته آماده باشد که طبق دستورهای داده شده در داخل شرکت هلند به کار پردازد و دقیقا شرکت را زیر نظر دارد.

حتی اغلب مردمان حقیر این ناحیه همسایگان و هم‌کیشان مسیحی انگلیسی ما را سرزنش کرده اینان را علت العلل همه گرفتاریهایی که سید احمد خان برای ما درست کرده است می‌دانند. انگلیسیان سید احمد خان را در حرف و عمل و نیز با قبول هر چه خواست وی بود یاری دادند. گفته می‌شد حتی پیشنهاد دادن مقداری نارنجک، خمپاره دستی و خمپاره‌انداز را، چنانکه پیش از این در یادداشت ۲۹ نوامبر گذشته یاد شد، به او داده‌اند. گفته می‌شود که سید احمد خان فردا از آبادی ایسین بازخواهدگشت.

دیروز مدیر شرکت هلند به همه نوکران محلی شرکت شخصا دستور داد که از کار کردن در ساختمان دیوار شهر، پیش از آنکه نوکران محلی انگلیسیان نیز به این کار پردازند، خودداری کنند و چنانچه هریک از آنها از این دستور سرپیچی کند نه فقط به چوب و فلک بسته می‌شود بلکه از خدمت شرکت هلند هم اخراج می‌گردد. ظاهرا نوکران از این دستور سرپیچی نکردند. اما امروز همه کارکنان شرکت هلند، مدیر و دیگر نوکران محلی سرکار نیامدند (پشت برگ ۳۴۹۵) و برای ساختن دیوار و استحکامات شهر رفتند بی‌آنکه نوکران محلی انگلیسیان مجبور به انجام این کار شوند.

فقط یک شاطر به نام علی و نوکر ناظر بیوتات به نام حسین کور و دو تا سه کودک پادو نگهبان فعلا از رفتن معاف شدند تا موقع مناسب دیگر. این نیز اجبارا باید تا زمان مناسب دیگری به تعویق بیفتد. دستور خاصی که درباره مقامات کشتی اسغراولاند به امضای رئیس و شورای شرکت هلند رسیده بود امروز عصر توسط دفتردار جریت و ان اورلیانس<sup>۱</sup> نزد اولیای کشتی آورده شد. دفتردار بر طبق فرمان می‌بایست در داخل کشتی کارهایی انجام دهد متن دستور به قرار زیر بود.

بدین‌وسیله به مقامات کشتی اسغراولاند دستور داده می‌شود که هر چه زودتر یکی از کشتی‌های محلی را آماده حرکت و عمل نگاه دارند و نیز این کشتی را تا نیمه با دریانوردانی تحت فرمان یک درجه‌دار هوشیار تجهیز کرده هریک از نفرات را با دو طپانچه، یک تفنگ چخماقی، و یک قداره

---

Gerit Van Ooereliens<sup>۱</sup>

مسلح سازید. تفنگ‌ها باید با گلوله‌های کافی، پنجاه قطعه نارنجک دستی و فتیله‌های روشن پر و آماده باشد همه چیز باید چنان مجهز باشد که هر نیروئی که بخواهد کشتی را از گردآوری هیزم و چوب بازدارد یا به آن حمله کند گوشمالی سخت هولناک ببیند. (۳۴۹۶) اما آن درجه‌دار فرمانده و دریانوردان زیردست او نباید هیچ‌کسی را-هر که می‌خواهد باشد-جزئی‌ترین آزار یا رنجشی برسانند یا رفتار اهانت‌آمیز با او داشته باشند چنانچه از این دستور سرپیچی نمایند مجازات بدنی خواهند شد. دستور همچنین برای دریانوردان بومی کشتی و نیز مردم بیچاره‌ای که معمولاً چوب و هیزم یادشده در بالا را می‌برند و گرد می‌آورند معتبر است. ما نه مایلیم نه می‌خواهیم که سرنشینان و کارکنان کشتی چیزی به ارزش یک پایسه از این مردم بگیرند یا برابند. افراد ما باید دیگران را ترغیب کنند که بدون فوت وقت به محض آنکه کشتی کاملاً پر از بار شد دوباره اشیاء را به داخل کشتی بیاورند برای اینکه همه چیز به قدر امکان مرتب و منظم باشد. خیریت و ان اورلیانس دفتردار، امشب در کشتی نزد شما می‌آید تا از سوی رئیس و شورای شرکت هلند نکات لازم را به ناخدا بیاموزد. گمبرون چهاردهم دسامبر ۱۷۲۷.

امضاءکنندگان: پیتر اتلام، پالوس هامل، هیندریک مولنغراف، ارنوت میخیلس و کارل کوناد.  
(پشت برگ ۳۴۹۶)

دوشنبه ۱۵، مخلص بیگ که بارها از او نام برده‌ایم به یکی از غلامان مدیر شرکت هلند سخنانی گفته بود از جمله اینکه: «مخدوم من (سید احمد خان) این لانه سگ هلندیان را که در آن مشتی آدم بی‌دست و پا به توپها و بمب‌هایشان می‌نازند یکسره نابود خواهد کرد. بعد ما می‌خواهیم ببینیم این آقایان هلندی چه کار خواهند کرد.» میر مهر علی و ناظر بیوتات سید احمد خان نیز به همین شیوه سخن گفته بودند:

رئیس شرکت هلند بدکاری کرد که به هزینه شرکت گرداگرد گورستان هلندیان دیوار نکشید اگر این کار را کرده بود به گورهای مردگان هلندی زبانی نمی‌رسید. وضع اینها (یعنی هلندیان) از این هم بدتر خواهد شد.

سه‌شنبه ۱۶. آقا رضا ناظر بیوتات سید احمد خان به مدیر شرکت هلند خبر داد که: «من با زحمت بسیار و با تحمل خطر «چوب و فلک» و جز آن، کشتی‌های شما را آزاد کردم» مدیر چنین پاسخ داد: «حالا دیگر آزاد شدن کشتی‌ها یا آزاد نشدنشان برای من چندان فرقی ندارد چون دیگر



نیاز چندانی به آنها ندارم. آن وقت که نیاز فراوان به آنها داشتم در توقیف بودند. اینک ناظر بیوتات خان یا خود او می‌توانند از این کشتی‌ها بدون پرچم هلند استفاده کنند و جز آن « این بخشندگی مدیر تا اندازه‌ای به - سبب آن بود که نوکران محلی ما از دستورهایش سرپیچی کرده و تنها از ترس برای ساختن دیوار گرداگرد شهر می‌رفتند. اینک سرپیچی نوکران ما به گونه‌ای تلقی می‌شد که گوئی به دستور رئیس این کار را می‌کنند اما بنا به آگاهی‌هایی که از ایشک‌آغاسی‌باشی سید احمد خان به دست آمد علت حقیقی شیوه‌ای بود که ما در تهیه چوب و هیزم و نگهداری آنها در داخل کشتی به کار می‌بردیم. خان که از این کار ما خبر یافته بود چنین گفت: بسیار خوب بگذار آنها طوری رفتار کنند که گوئی خداوندان دریا هستند. من نمی‌توانم آنها را از دریا بیرون کنم اما در ساحل به آنها ضربه خواهم زد.

چهارشنبه ۱۷. امروز به عنوان یک خبر موثق گفته شد که سید احمد خان آهنگ رفتن دارد. هیچ‌کس حتی نوکران خصوصی او هم نمی‌دانند که مقصدش کجاست.

چندین کشتی پر از تفنگ آماده بود. چندین نفر شتر با بار نیز قبلا به سرپرستی قوللراولاجین بیگ از سمت خاورشهر بیرون رفتند. خان اعلام کرد: « هرکس می‌خواهد به میل خود دنبال من بیاید (پشت برگ ۳۴۹۷) چه مرد، چه زن، چه کودک و جز آنان هر جا که بخواهند بروند یا مرا همراهی کنند از حمایت و حفاظت من برخوردار خواهند بود. شما هم‌کیشان منید نه هم‌کیش افغانان و به همین دلیل با هر کدام از شما که در اینجا بمانید ستمگرانه رفتار خواهد شد» و از این گونه سخن‌ها.

این خبرها در شهر بهت و حیرت برانگیخت و به نظر می‌رسید که بسیاری از مردم به حرف‌های سید احمد خان گوش خواهند داد.

پنجشنبه ۱۸. چون به سختی چیزی در شهر بی‌رمق گم‌برون باقی مانده بود نحوه بیرون رفتن سید احمد خان ویرانگر به گونه‌ای بی‌مانند رقت‌انگیز بود. شهر نه تنها از بسیاری از توپهای قلعه‌ها و جز آن، گلوله، باروت و مانند آن بلکه بالاتر از همه از کلیه ساکنانش خالی و عاری شده بود چنانکه شاید فقط بیست درصد یعنی از هر ده نفر دو تن از اهالی در شهر ماندند. بسیاری از مردمان دارا و بازرگانان و نیز هر کسی که صنار سه شاهی داشت با سید احمد خان از شهر بیرون شد. این خروج نه از برای محبت خان بلکه تنها از ترس افغانان بود که گفته می‌شد با شتاب بسیار نزدیک می‌شوند.

دیگر در بازار صنعتگر یا پیشه‌کاری از هیچ نوع باقی نیست و بیشتر خانه‌ها از سکنه خالی است. ساحل از کشتی‌ها تهی شده، روستائیان رفته‌اند و بیشتر گله و رمه‌ها (۳۴۹۸) را برده‌اند. کوتاه سخن اینکه مردمان شهر روزگاری دراز ورود و خروج سید احمد خان را فراموش نخواهند کرد.

جمعه ۱۹. گفته می‌شد که میر جهانگیر طلائی سپاه سید احمد خان را چنان غافلگیر ساخته که ۱۰۲ شتر و الاغ را با بارهایشان تصرف کرده و به قلمرو خود سندرک برده است. شایع بود که در میان غنایم، بار یکی از شتران سه هزار تومان ارزش داشته و جیقۀ کرمان سید احمد نیز در این بار بوده است. به مدیر شرکت هلند خبر رسید که قلعه سلمان اینک ویران شده و دره‌ایش گشاده است. در نتیجه مدیر بی‌درنگ به نایب-التجار (پشت برگ ۳۴۹۸) و منشی کارل کوناد<sup>۱</sup> و ستوان سوم استیون لوتیوس<sup>۲</sup> روزنامه‌چی یا روزنامه‌دار این روزنامه دستور داد که با حد اکثر توان همان شب از این قلعه بازدید کرده فهرستی از نقاط ضعف و قوت آن فراهم کنیم. یک راهنمای ناقص العضو که روزگاری دراز در این قلعه به خدمت سپاهیگری اشتغال داشته این گروه را همراهی کرد. بازدید انجام گرفت و گزارش زیر به مدیر شرکت هلند تقدیم گشت: گزارشی که دربارهٔ امور مهم کشور پادشاهی ایران، تهیه و تنظیم و به حضور تاجرباشی و مدیر شرکت هلند تقدیم شده است. پیترا اتلام.

بر طبق دستور محترم شما در نوزدهم این ماه در ساعت ۸ بعد از ظهر به بازرسی قلعه که در باختر شرکت هلند قرار دارد رفته با حد اکثر توان به بررسی وضع آن پرداختیم که نتیجهٔ آن به قرار زیر است: در مدخل استحکامات بیرونی قلعه در جانب بیابان با قدمهای معمولی حدود ۲۸ تا سی قدم به سوی چپ شمال خاوری برجی که درست در برابر زاویۀ شمال باختری شرکت هلند است (۳۴۹۹) دروازهٔ پهناوری است که دریچه‌ای دارد (هرگاه این دریچه باز باشد یک مرد می‌تواند با خم کردن پیکر خود به درون آن برود).

نیز بر دروازه قفلی نه چندان کوچکتر از قفل شرکت هلند-در روبروی دریا-آویخته بود. این دروازه تقریباً دو سوم بخش پیش آمدهٔ این قلعه را اشغال کرده و به یک گوشهٔ دیوار جناح قلعه پایان می‌یابد. در بالای همین دروازه دو دهنهٔ عمودی نسبتاً فراخ ساخته شده است. همچنین در کنار آن دهنه‌های دیگری در گرداگرد قلعه هست. برای پائین آمدن در مدخل و حیاط زیرین از بالا تنها راه ورود به قلعه از دروازهٔ پهلوئی است.

<sup>۱</sup> Carel Koenad

<sup>۲</sup> Steven Lutjes

بلندی دیوارهای قلعه تخمیناً از بیست قدم کمتر نیست.

ما دریافتیم که با دنبال کردن استحکامات بیرونی از خندق به سوی دیوار قلعه پهنای میان برج‌ها در برخی جاها در جناح‌ها نزدیک ۱۷ گام یا کمتر بود. علت این اختلاف ظاهراً ساختن برخی خانه‌های کوچک مسکونی و انبار بوده که به تدریج در اثر فساد و گذشت روزگار در نزدیک ته باروها با خاک یکسان شده است. اما هنوز طرح آن در گرداگرد آنجا کاملاً دیده می‌شود. در چهار گوشه قلعه جایی که برج‌ها (۷۶-۳۴۹۹) استحکامات زیرین پیش آمده فضای زیرین تا حدی کمتر است و به نظر ما اندازه آن فقط ده گام از برج خاوری تا استحکاماتی که هریک از برج‌ها را نگه می‌دارد می‌باشد. زیرا بخش پیش آمده از برج درونی و نیز با برج استحکامات بیرونی در زمین تفاوت مشابهی دارد. در برخی از این استحکامات ما توپ‌ها و نیز برخی توپ‌های سنگین دیدیم که دهانه‌هایشان بسته بود. در آنجا همچنین یک توپ سنگین در یکی از استحکامات در جانب شمال باختری بود که یک حلقه آهنی ضخیم سه چهار دور در میان آن پیچیده شده بود. بنا به گفته راهنمای ما این توپ مدت‌ها پیش ترکیده است با وجود این ما توپ سنگین دیگری را که حدود ۱۲ پوندی بود دیدیم که گلوله داشت و قراول رفته بود. همچنین جابه‌جا توده‌های کوچک گلوله‌های خوب و کافی از همان کالیبر وجود داشت و در میان آنها حتی یک گلوله سنگی برای یک توپ خصوصی و بزرگ بود. افزون بر این برخی خانه‌های کوچک گلی روبروی استحکامات داخلی جانب خاور و باختر قلعه ساخته شده است. بلندی اینها تقریباً از مجموع طول قد سه مرد بیشتر نیست و از خانه‌های خصوصی بیرون قلعه قابل رؤیت است. گزارشی که مردم بومی و بیشتر منشی ایرانی شرکت هلند ملاقنبر به عالی‌ترین مقام و نخستین امضاءکننده زیر (کارل کوناد) درباره استحکامات داخلی این قلعه که بارها از آن یاد شده داده‌اند نیز به دستور مدیر توسط خود ملاقنبر با حد اکثر توانش ترجمه شده است:

درون برج شمال باختری که در آن هم مزغل‌هایی به خوبی مزغل‌های سه برج دیگر و نیز دروازه یادشده در بالا ساخته شده، پوک و خالی است و یک شاه کوچی بلند دارد که از همین دروازه به سوی حیاط داخلی قلعه ادامه می‌یابد، اما برج جنوب خاوری شرکت هلند از پائین تا بالا پر شده است از داخل حیاط به این برج یک پلکان ساخته‌اند. جز این راهی برای رسیدن به برج‌ها و دیوارها وجود ندارد. برج‌های بعدی جنوب باختری در جانب دریا با برج‌های جنوب باختری شرکت انگلیس مترادف است، و دیوار و برج جانب خشکی در شمال باختری، نیز همان کیفیت بالا را دارند. دیوارهای قلعه بسیار مستحکم‌اند و دقیقاً هشت گز پهنا دارند و از پائین به بالا پر شده‌اند. هنوز هزینه نسبتاً

زیادی لازم است تا بتوان مردان جنگی را بر فراز آن مستقر ساخت. و گفته می‌شود که پوشش ضد گلوله هم می‌توانند داشته باشند. در پشت دیوار بیرونی همین قلعه که آن نیز ساخت خوبی دارد، یک دیوار درونی بین دو برج جانب دریا، یعنی جنوب خاوری و جنوب باختری برج‌ها وجود دارد. در همین جا دو انبار هست و سه انبار دیگر بین آخرین نقطه یاد شده و برج شمال باختری (۳۵۰۱-۷۶) به طرف ساحل قرار دارد. بلندی آنها نزدیک ۷ تا ۸ زرع است. گذشته از پنج انبار، جابه‌جا خانه‌های ساده‌ای برای سکونت مردان و جای دادن آذوقه و جز آن هست. اما انبار اصلی که میان سه انبار اخیر قرار دارد از داخل خراب و غیر قابل استفاده شده است فقط دو چاه آب شور مزه در قلعه هست و بنابراین ناچار باید همه چیز را در آنجا ذخیره کرد.

با این گزارش ما امیدواریم که دستور آقای رئیس را اجرا کرده باشیم و بنابراین ما (نامبرده‌شدگان در زیر) جرأت می‌کنیم که نوکران فرمانبردار شما بمانیم.

امضاء کنندگان: کارل کوناد<sup>۱</sup>، استیون لوتیوس<sup>۲</sup>،

(پائین‌تر) ملاحظات شخصی (امضا شده) جورج گوچی<sup>۳</sup>

(در حاشیه) گمبرون، ۲۸ دسامبر ۱۷۲۷.

شنبه ۲۰. گزارش شد که ۴۰۰۰ افغان به سرکردگی زبردست خان و معاونش ندا خان به شهر درآمده‌اند. زبردست خان بیگلربیگی و خان خانان است و نزد اشرف شاه کنونی ایران سخت معزز است و ندا خان نیز خانی محترم و قدرتمند می‌باشد.

ندا خان پسین هنگام سواره و با شتاب با دو هزار تن آهنگ شمیل (جائی که شایع است اینک اقامتگاه سید احمد خان است) کرد تا سید احمد خان را در صورت امکان اسیر کرده بار و بنه<sup>۳</sup> (۳۵۰۱) اسبان، شترانش و جز آنان را که هنوز در راهند ضبط کرده به اینجا آورد. نیز هریک از اهالی شهر را که به دنبال سید احمد خان رفته‌اند چنانکه به چنگش افتند به اینجا بازگرداند.

---

<sup>۱</sup> Carel Keonad

<sup>۲</sup> Steven Lutjes

<sup>۳</sup> George Gutchi

مدیر شرکت هلند با اعضای محترم شورا به محض ورود ایشان بامداد پگاه برای خوشامدگوئی رفت. افغانان به گونه‌ای با هیئت هلندی برخورد کردند که گویا می‌خواهند این دوستی ادامه یابد. زیرا این تظاهر به دوستی در حال حاضر نسبت به - هلندیان همان قدر غیر منتظره است که دشمنی آنها با انگلیسیان که مانند یک خوک در کنیسهٔ یهودیان با آنها برخورد شد. به عکس افغانان با مدیر شرکت هلند با لحنی بسیار دوستانه گفتگو کردند. با وجود این انگلیسیان همهٔ هزینهٔ امروز این بیگلربیگی را با هزینهٔ سپاه و اسب‌هایش پرداختند تا به این وسیله خود را محبوب این حکومت تازه‌وارد - کنند. ممکن است انگلیسیان با این هزینه‌ها که قطع نظر از اشخاص با گشاده - دستی و توانگرانه می‌دهند، به خوبی به مقصود خود برسند.

پایان روزنامه روز جمعه ۲۶ دسامبر از ناحیهٔ شمیل و میناب به هلندی‌ها خبر رسید که ندا خان سید احمد خان را که ناچار به ارک شمیل پناهنده شده بوده گرفتار ساخته است. گفته می‌شد که ندا خان سید را در قلعهٔ شمیل محصور ساخته و سواره نظام خود را به نگهبانی از راههای میناب گماشته تا رسیدن هر نوع کمکی را از آن سو قطع کند فردای آن روز ندا خان با تیمور خان از تعقیب سید احمد خان بازگشتند. گفته می‌شد که بیش از هفتاد تن از جنگجویان سید احمد خان را کشته و از سپاه خودشان نیز گروه زیادی کشته شده‌اند. با اینکه سید احمد خان را در حصار گرفته بودند وی از مهلکه گریخته بود و سرزنش این گریز بر سر تیمور خان فرود آمده بود که تنها با ده تن سپاهی پیش تاخته و از ناگاه به سپاهیان سید احمد خان که در حال غذا خوردن بوده‌اند برخورد کرده بود.

تیمور خان با اینکه همراهانش اندک بوده‌اند از سید می‌خواهد که تسلیم شود و سید چون درمی‌یابد که تیمور خان قادر به متوقف ساختنش نیست به کوهها گریخته در آنجا در سنگرهای استوار مستقر می‌شود و ندا خان را که در این هنگام به تیمور خان پیوسته بوده ناگزیر به عقب‌نشینی می‌کند.

همچنین گزارش شد که میر جهانگیر نیز با شهریار میناب و یک‌هزار و پانصد تن برای نبرد با سید احمد خان به سوی شمیل روانند. اینان چون از شکار سید احمد خان نومید شده‌اند به تلافی به تاراج آبادیهای ناحیه پرداخته‌اند گذشته از تاراج مواد خوراکی و گله و رمهٔ اهالی دست‌کم سیصد تن از آنان را در اسارت خود برای فروش به بندرعباس آورده‌اند. حتی کودکان را از والدینشان گرفته‌اند تا با دریافت هفتاد تا صد محمودی برای هر کودک آنها را بازپس دهند.

بنا به شایعات، هلندیان در ۶ ژانویه ۱۷۲۸ دریافتند که تصور می‌شود سید احمد خان به تزرگ احمدی رسیده باشد اما در ۱۸ ژانویه گفته شد که او این ناحیه را ترک کرده به سوی قلعه ارسو روان است. نیز شایع بود که سر از تن نایب خود مخلص - بیگ جدا کرده است. این خبرها در ۲۱ فوریه ۱۷۲۸ تأیید شد. سید از قلعه ارسو به تاراج کاروانها پرداخته بود و گفته می‌شد که تاکنون اموال و نقدینه سه کاروان را غارت کرده است. باور بر اینست که او می‌خواهد به محض بیرون شدن زبردست خان از بندرعباس به این شهر بازگردد. در این اثنا شایع بود که افغانان یزد و کرمان را تسخیر کرده‌اند. زبردست خان به یاد بود این پیروزی دستور داد که در بندرعباس طبالی کنند و کوس و کرنا بنوازند. . . بنا به خبرهای رسیده از اصفهان، کرمانیان بیگلربیگی شهر فرزند والی یزد را کشته‌اند. اینست که از اصفهان سپاهی بدان صوب گسیل شده و تدارکات بیشتری برای نبردی دراز در آن سامان دیده شده است. شاید انگیزه تدارکات یادشده این شایعه بوده که پنج‌هزار تن از طوایف بلوچ به سرکردگی میر - عبد الله فرزند میر سمندر می‌خواهند به کرمان حمله کنند. اما این شایعه تأیید نشده و خبر رسیده که تیمور خان، ترکی که در خدمت افغانان بود برای بهره‌برداری از غنائم جنگی با مردانش از کرمان بیرون شده است. اندکی بعد گزارش شد که او با دسته‌ای مرکب از هفتصد تا هشتصد مرد جنگی از شیراز گذشته است. شاه اشرف یک یوزباشی را با هزار سپاهی به دنبال تیمور خان<sup>۱</sup> فرستاد تا او را ترغیب به ایستادن و بازگشت کرده در صورت سرپیچی، او و سپاهیانش را نابود کند لکن تیمور خان یوزباشی را سخت شکست داده و با غنائم فراوان در حین حرکت به سوی ولایت خود، به تاراج و اسیر کردن بسیاری از مردم آبادی‌های سر راه پرداخته است.

زبردست خان یا برای نشان دادن واکنش در برابر این شایعه که سید احمد خان یزد را تسخیر و کاروانها را تاراج کرده یا به احتمال قوی‌تر در نتیجه دسیسه‌های دربار در روز شنبه ۲۷ سال ۱۷۲۸ بندرعباس را به سوی مقصد نامعلومی ترک کرد. برخی مقصد او را اصفهان و برخی کرمان می‌دانستند. بنا به گفته زاهد علیخان لاری شاه‌بندر بندرعباس، زبردست خان با سپاهیانش برای نابود کردن سید احمد خان به داراب رفته بود، ولی معلوم نبود که واقعا او به داراب رفته باشد، و احتمال آن هم نمی‌رفت، زیرا که در ۲۲ ژوئن ۱۷۲۸ نامه‌هایی که برای اهالی ارمنی و مسلمان بندرعباس از اصفهان آمد حکایت از آن داشت که سید احمد خان سه چهار بار افغانان را در میان راه شیراز - اصفهان شکست داده است. این خبرها باز در ۹ ژوئیه ۱۷۲۸ تأیید شد افزون بر این خبر رسید که

<sup>۱</sup> برای مطالعه در دلیل احتمالی روی گردانی تیمور خان رک مرعشی ص ۷۸-۷۹

سید، بیگلربیگی شیراز را گریزان ساخته است. شاه اشرف زبردست خان را مقام بیگلربیگی فارس و کرمان داده مأمور ساخت که سید احمد خان را دنبال کرده به فعالیت‌هایش پایان دهد. پیش از این در ۱۸ و ۲۲ مه گزارش رسیده بود که زبردست خان به سبب تجاوزات و نیز تاراج‌هایش در بندرعباس در پی شکایت یکی از رؤسای عرب این ناحیه تنزیل مقام یافته ظاهراً شاه اشرف هنوز در تعقیب سید احمد خان است.

گزارشی از هلندیان در دست نیست که سرانجام چه کسی سید احمد خان را دستگیر ساخته است. و در واقع گزارش‌های نمایندگی هلند در اصفهان از این رویدادها با گزارش‌هایی که از بندرعباس رسیده متفاوت است. در ۹ سپتامبر ۱۷۲۸ هلندیان گزارش دادند که نامه‌های رسیده از اصفهان متضمن خبرهای زیر است: سید احمد خان با فعالیت‌هایی که در ولایت خود در قلعه داراب انجام داده به مثابه خاری در پهلوی افغانان بوده است. افغانان توانسته‌اند او را در آن قلعه نگه داشته و محاصره‌اش را آغاز کنند. سید گهگاه با حملاتی سخت محاصره را برای تهیه آذوقه در هم شکسته است. اما نامه‌ای که برای درخواست کمک به جهرم فرستاده در میان راه به چنگ افغانان افتاده و اینان در زمان به سوی قلعه داراب حرکت می‌کنند. مدافعان قلعه در گرسنگی می‌مانند و بنابراین سید احمد خان با برادرزاده خود و ناظر بیوتاتش آقا رضا مشورت کرده بر آن می‌شوند که نقبی حفر کنند و از فاضلابی که سابقاً باز شده استفاده کرده خود را به پشت خطوط محاصره‌کنندگان برسانند. اما آقا رضا خیانت نموده نقشه کار را به افغانان می‌دهد. نخست آقا رضا و پسر عموی سید احمد خان از نقب بیرون می‌آیند و در زمان توسط افغانان دستگیر می‌شوند. سید با شنیدن این خبر بر آن می‌شود که نقب را پر کرده به قلعه بازگردد لکن چون به او قول می‌دهند که می‌تواند بر حسب شأن و مقام خود آزادانه نزد شاه اشرف برود به تسلیم گردن می‌نهد. اما به محض تسلیم شدن او را با زنجیر بسته همان روز بعد از ظهر به شیراز آورده از آنجا به اصفهان می‌برند و بی‌آنکه با شاه اشرف روبرو شود سر از تنش جدا می‌سازند. برادرزاده او که جوانکی بوده بخشوده می‌شود و او را به محمد امین خان اعتماد الدوله می‌سپارند. آقا رضای خائن به سزای خود می‌رسد زیرا پس از آنکه در داراب برای افشای نهانگاه پولها و چیزهای دزدیده‌شده زیر شکنجه قرار می‌گیرد او را به قتل می‌رسانند.

روایت اصفهان درباره سرانجام سید، چنین است که هنگامی که هنوز در ارسو بوده با نوشتن نامه‌ای از قلعه خسناباد به شاه اشرف از او خواسته نمایندگی برای امضای قرارداد آشتی به ارسو فرستد زیرا که قصد تسلیم دارد. شاه اشرف درخواستش را پذیرفته اسبی زرین لگام و شمشیری

جواهرنشان برای سید می‌فرستد و به نماینده‌اش که یکی از قوللران شاهی بوده دستور می‌دهد که برای سید احمد خان از سوی شاه سوگند یاد کند که نه او و نه هیچیک از سپاهیانش کشته نخواهند شد، سید احمد سوگند را باور کرده خود را تسلیم می‌کند و بی‌درنگ بازداشت شده خود و سپاهش را دستبند می‌زنند. در اصفهان گردنش را به زنجیر و پاهایش را به کنده‌ای سنگین می‌بندند که چند روزی به این حال می‌ماند. آنگاه برای افشای نهانگاه گنجینه‌هایش سخت او را زده و سپس به باغ سعادت‌آباد برده‌اند. در این باغ با نوکران و عموی خود که تا آن زمان پنهانی در اصفهان می‌زیسته و او هم اسیر افغانان بوده روبرو می‌شود. و در ۲۹ اوت ۱۷۲۸ افغانان سر از تن همگی ایشان جدا می‌کنند و بدین‌سان روزگار سید-احمد خان به پایان می‌رسد.

هر چند سید احمد خان دور از دسترس افغانان بود مردم ناحیه کرمان چنین نبودند.

کارهای افغانان خواه در نتیجه ارسال سپاه به این ناحیه و خواه به انگیزه ناشناخته دیگر شهر کرمان را به ویرانه‌ای کامل مبدل ساخته<sup>۱</sup> و هنوز عبد الله خان حاکم افغانی شهر کرمانیان را به پادافراه شورش آنها، مجازات می‌کرد.

زبردست‌خان که به جانشینی عبد الله خان در ۴ ژوئن ۱۷۲۸ به کرمان آمد تغییری در این وضع پدید نیاورد. رفتار وی در میان افغانان اختلاف انگیزت و یک افغانی به نام میر اشرف سر به شورش برداشت گرچه چندی بعد باز خود را تسلیم اشرف کرد. در پایان نوامبر ۱۷۲۸ خبر رسید که شاه اشرف زبردست‌خان را از حکومت کرمان بر کنار ساخته است.

هنوز ناحیه کرمان کاملاً در زیر یوغ حکومت افغان قرار نگرفته بود. در این زمان زبردست‌خان به بم رفته بود تا از طریق بلوچستان به میناب و بندرعباس درآید.

این لشکرکشی‌ها شاید به سبب این بود که میر عبد الله سرکرده بلوچ، حکومت یزد و کرمان را برای برادرزاده خود از شاه اشرف درخواست کرده بود. و دست به فعالیت‌هایی زده پیشنهاد کرده بود چنانچه حکومت این شهرها به برادرزاده‌اش داده شود خود را به شاه اشرف تسلیم خواهد کرد و گفته

---

<sup>۱</sup> بنا به همه خبرهای رسیده کرمان به گونه اورشلیم ثانی در آن هنگام که رومیان آن را تاراج کرده بودند به نظر می‌آمد. هیچ‌کس تأمین جانی، مالی یا خانوادگی نداشت. افغان‌ها همه‌روزه به خاطر اشیاء گرانبها به کند و کاو می‌پرداختند. هر سپاهی افغان آزادی کامل داشت که هرچه می‌خواست از هر که بود ناز شست خود بگیرد زبردست‌خان حاکم کرمان است (واک ۲۰۹۱ مورخ ۲۵ اوت ۱۷۲۸ برگ ۴۹۲۲) بنا به یادداشت‌های روزانه گمبرون واک ۲۰۸۸ (مورخ ۹ و ۲۵ سپتامبر ۱۷۲۸ برگ ۳۵۱۲، ۳۵۱۷) هنوز در آنجا نزدیک پنج‌هزار بلوچ با همین تعداد زن وجود دارند (همه مردان را کشته بودند).



می‌شد که شاه اشرف به عبد الله خان پیغام داده است که اگر به اصفهان بیائی حتی شهرهای بیشتری هم که بخواهی به تو خواهم داد.

اما آشوب و بلا در ناحیه کرمان ادامه یافت. در حوالی اوت ۱۷۲۹ گروهی افغان که در هنگام تاخت‌وتاز به قلعه راور، از آن نواحی رانده شده بودند، به کرمان بازگشتند. شاه اشرف که دستور داده بود این خبرها پنهان بماند دستور داد که قلعه را رها کرده اهالی این آبادی را قتل عام کنند. خبر رسید که عبد الله خان که مسئول آن ناحیه بود این دستور را انجام داده است.

شورش یزد که در آغاز سال ۱۷۲۸ درگرفته بود روزگاری دراز همی بود یعقوب خان قوللرآغاسی‌باشی که به حکومت این شهر فرستاده شده بود در ۱۳ اوت ۱۷۲۸ لنگان و شلان به اصفهان بازگردانده شد. شاه اشرف برادر یعقوب خان را به جای او به یزد فرستاد. رهبری شورش یزد را یک مین‌باشی به عهده داشت که سر-انجام در حوالی نوامبر ۱۷۲۸ با حیلۀ افغانان که او را از حصار خود ترغیب به بیرون آمدن و حمله کرده بودند شکست خورد. رحیم خان همه سپاهیان مین‌باشی نامبرده را از دم تیغ گذرانده خودش را در زنجیر و بند به اصفهان فرستاد. شاه اشرف کشتار مردمان یزد را قدغن ساخت اما دست لشکریان افغان را در تاراج و چپاول شهر باز گذاشت. مین‌باشی در بند در نیمه ماه دسامبر ۱۷۲۸ به اصفهان رسید. در حضور اشرف زبان او را از حلقومش بیرون کشیدند دست راست و هر دو پایش را در میدان نقش جهان قطع کردند. وی دوازده روز بعد از فرط درد جان سپرد. در همین اوان بیشتر بزرگان شهر یزد از جمله پسر مهتر همین مین‌باشی را سر از تن جدا ساختند. پسر کهتر مین‌باشی تا پایان دسامبر ۱۷۲۸ هنوز در زندان به سر می‌برد.

## فصل سوم

### وضع گمبرون در سالهای ۲۷-۱۷۲۵

شیخ راشد<sup>۱</sup> شاهبندر گمبرون که در باسعیدو می‌زیست به نایب و نوکر خود شیخ علی بهین<sup>۲</sup> دستور داد تا با حیل‌های جنگی قلعه و سنگرهای گمبرون را تسخیر کند. شیخ علی بهین بی‌آنکه قطره خونی به زمین بریزد یا با مخالفتی روبرو شود توانست در دهم ژوئن ۱۷۲۵، در روز روشن این جایگاه را تسخیر کند. او بی‌آنکه خود را به روشنی طرفدار هیچیک از گروه‌های رقیب اعلام کند پرچم قزلباش<sup>۳</sup> را بر فراز قلعه به اهتزاز درآورد. نامه‌هایی که در ۱۳ ژوئن ۱۷۲۵ از لار رسید حاکی از این بود که میر مهرعلی این شهر را برای شاه طهماسب تسخیر کرده است. در ۱۴ ژوئن ۱۷۲۵ برخی از سرکردگان و سپاهیان از راه جزیرهٔ هرمز در گمبرون پیاده شدند و یک‌راست برای گفتگو دربارهٔ وضع جدید، راهی جایگاه شرکت هلند شدند. اتلام که نمی‌خواست خود را گرفتار کند و بر آن بود که بی‌طرف بماند نایب شاهبندر شیخ علی بهین را نیز دعوت کرد. شیخ اخیر آمد و با یوزباشی هرمز<sup>۴</sup> به مشاجره آغازید. شیخ علی یوزباشی هرمز را متهم می‌ساخت که: «چرا بدون اعلان قبلی با ۱۵۰ تا ۱۶۰ سپاهی به گمبرون آمده‌ای؟» یوزباشی شیخ علی را سرزنش می‌کرد که: «چرا بی‌آنکه مرا در جریان بگذاری به نیروی اشغالگر افغان تاخته‌ای.» این دو پس از پادرمیانی اتلام با هم آشتی کردند. در ۲۰ ژوئن ۱۷۲۵ یوزباشی هرمز با سپاهیان خود بازگشت.

در ۲۳ ژوئن ۱۷۲۵ اتلام نامه‌ای از شیخ راشد باسعیدی دریافت کرد که مضمونش این بود: «من از پادرمیانی شما در مشاجره میان شیخ علی بهین و نایب من یوزباشی هرمز حاجی محمد صالح بیگ خشنودم و با دستوره‌های شما که این دو را به همزیستی آشتی‌آمیز فراخوانده‌اید سخت هم‌داستانم.»

حاجی محمد صالح می‌خواست فرمانده قلعهٔ گمبرون شود من با این کار مخالفت نمودم، چون او جسارت و صداقت کافی برای احراز این مقام را نداشت. زیرا آنگاه که حسن گاوبستی با سی مرد با آن صندل‌های چوبی به آبادی بند علی رسیدند وی به محض شنیدن این شایعه پا به فرار نهاد و حتی

<sup>۱</sup> شیخ راشد رئیس باسعیدو تا زمان مرگش که در اکتبر ۱۷۳۶ رخ داد در جزیرهٔ قشم نقش محلی مهمی را ایفا می‌کرد.

<sup>۲</sup> Ali Behin

<sup>۳</sup> پرچم قزلباش یا پرچم ایرانیان زمینه‌ای سفید داشت و یک شمشیر سرخ‌فام ایرانی در میان آن خودنمایی می‌کرد.

<sup>۴</sup> حاجی محمد صالح بیگ یوزباشی جزیرهٔ هرمز بود.

آن قدر صبر نکرد که آنها به گمبرون برسند، از این رو من به این چنین آدمی نیازی ندارم، و بسیار سپاسگزار خواهم شد اگر شما نظر بدهید که چه کسی باید فرماندهی قلعه و سنگرها را به عهده گیرد. من به شیخ علی بهین نیز نوشته‌ام که بدون مشورت با شما دست به هیچ کاری نزنند. به نظر من بد نیست که یوزباشی محمد آقای هرمزی به فرماندهی قلعه برگزیده شود. نامه‌ای نیز برایش فرستاده‌ام.»

در ۲۶ ژوئن ۱۷۲۵ اتلام در پاسخ شیخ راشد نوشت: «آنچه را خواسته‌اید انجام دهم از بنده ساخته نیست چون شرکت هلند نقش بی طرفانه‌ای دارد. نیز باید - یادآوری کنم که سپاهیان هرمزی چنانکه شما اشاره کرده‌اید به دعوت من به اینجا نیامده‌اند.»

بنابراین قلعه تا زمانی که کلانتر میناب با چهارصد تا پانصد سپاهی به گمبرون آمد و آن را تسخیر کرد، در دست شیخ راشد باقی ماند. اتلام در یکم ژوئیه ۱۷۲۵ به دیدار کلانتر میناب رفت و او در سوم همین ماه به بازدید اتلام آمد. شورای شرکت هلند در گمبرون چنین صلاح دید که انعامی به مبلغ ۲۷:۱۵:۸ فلورین هلندی برای جلب دوستی به کلانتر میناب داده شود تا او هلندیان را از هر حمله قریب الوقوع بلوچان بی‌گهانند. در ۲۷ ژوئیه کلانتر از ناگاه گمبرون را ترک کرد که هلندیان بسیار شاد شدند. پیش از عزیمت وی از ایشان صد تومان یا ۴۲۵۰ فلورین هلند وام خواسته بود که اتلام از پرداخت آن پوزش خواسته بود. کلانتر در هنگام عزیمت یکی از یوزباشیان هرمزی یعنی مرتضی قلی بیگ را مقام جانشین خود و محمد صالح بیگ سر یوزباشی هرمز، قشم و لارک را مقام شاه‌بندری داد.

هنوز وضع گمبرون بسیار آشفته بود. به نظر اتلام بیست و پنج افغان به آسانی می‌توانستند آن را تسخیر کنند چون ایرانیان به محض شنیدن شایعه نزدیک شدن افغانان می‌گریختند. جانشین و شاه‌بندر جدید از بازگشت شاه‌بندر پیشین در هراس بود. چون در نیمه سپتامبر شایع بود که او با سپاهیان خود در لار است و می‌خواهد به گمبرون و حومه آن حمله کند. اتلام امید داشت که این شایعه راست نباشد، چون هر چند فرصت می‌یافت که آن پنج هزار تومان را مطالبه کند می‌دانست که میرزا زاهد علی پیوسته در تکاپو خواهد بود تا با انواع بهانه و لطایف‌الحیل مطالبه شرکت هلند را مورد تردید قرار دهد.

اتلام در ۲۰ سپتامبر ۱۷۲۵ نمی‌دانست که آیا لار هنوز در دست ایرانیانست یا نه، چون آخرین خبر در مورد لار در ۱۵ ژوئیه به دست او رسیده بود، ولی از شیراز اصلا خبری نداشت. با اینکه انگلیسیان گهگاه از اصفهان یا شیراز خبرهایی به دست می‌آوردند غالبا آنها را پنهان نگاه می‌داشتند.

کارکنان شرکت هلند در بصره در ۱۴ مه و ۲۹ ژوئن ۱۷۲۵ گزارش دادند که ترکان ایروان را تسخیر و اهالی آن را قتل عام کرده‌اند، نیز سپاه ترک دیگری به سوی حویزه یا اصفهان پیش می‌رود. اتلام هم گزارش داد که شاه اشرف سپاهیان خود را از یزد فراخوانده تا آنها را علیه شاه طهماسب به کار گیرد. اما اتلام نمی‌دانست که شاه طهماسب زنده یا مرده است بنا به خبرهای رسیده از کرمان پنداشته می‌شد که شاه طهماسب با سپاهی انبوه در تهرانش. اتلام از آن بیم داشت که بازپس‌گیری تخت و تاج صفویان سالها به درازا کشد. زیرا که ایرانیان پس از تسخیر لار و گمبرون کار دیگری انجام نداده بودند.

حاکم سازمان انگلیسی بمبئی نیز به گمبرون آمد و هنگام بازگشت تقریبا همه انگلیسیان مقیم اینجا را با خود برد. او شخصی به نام آقای براور<sup>۱</sup> را که سابقا شش ماه در گمبرون بوده و فقط به زبان انگلیسی سخن می‌گفت با آقای کادیکس<sup>۲</sup> در آنجا واگذاشت. او نقش رئیس را بازی می‌کرد هر چند اتلام به مسخره می‌گفت که اینان ناچار بودند که خیلی با مراعات صرفه‌جوئی زندگی کنند. اتلام بر این باور بود که آنها احتمالا زمان درازی در گمبرون نخواهند ماند چون دو کشتی انگلیسی آماده بودند که احتمالا آنان را به بمبئی یا بصره برند. اتلام معتقد بود که اینان آماده می‌شوند که یا شرکت انگلیسی را ببندند یا به عنوان ناظر باقی بمانند. زیرا زمان درازی می‌گذشت که بازرگانی آنها تنها به فروش برنج انحصار یافته بود. و درآمد آن شاید سخت کمتر از آن بود که بتوان شرکت انگلیس را در گمبرون بر سر پا نگه داشت.

در ۳۰ ژوئن ۱۷۲۵ شرکت هلند ۱۰۹ کارمند در ایران داشت که از این شمار سه تن در اصفهان و سه تن در بصره بودند. این تعداد کثیر همچون باری بر دوش شرکت هلند سنگینی می‌نمود زیرا با اینکه در فصل زمستان بارندگی زیاد شده و مواد خوراکی می‌بایست فراوان و ارزان باشد این مواد به جای فراوان بودن کمیاب بود. کشاورزان از آوردن محصولات خود به گمبرون از ترس اینکه نایب

---

<sup>۱</sup> MR Broewer

<sup>۲</sup> Mr Cadix

الحکومه آنها را به رایگان ضبط کند، خودداری می نمودند. ضبط رایگان محصولات کشاورزی به نظر اتلام تازگی نداشت.

در ۲۶ اکتبر ۱۷۲۵ اتلام دوباره نامه‌ای به اسخارور در اصفهان نوشت با این مضمون:

مشتاق دریافت خبرم، تعجب می‌کنم که زمان درازی است از شما اطلاعاتی دریافت نداشته‌ام. این بی‌اطلاعی برای شرکت هلند در گمبرون بسیار زشت است. بنا به شایعات رسیده به گمبرون افغانان دوباره لار را تسخیر کرده‌اند. مردی به نام محمد- آقا که هم جانشین و هم شاه‌بندر گمبرون و یکی از یوزباشیان هرمز است اصلا دست از پا خطا نکرد و کاری انجام نداد. او گمبرون را مانند سگی مرده انگاشت.

درباره دفاع گمبرون باید بگویم که سال پیش چهل تن از اهالی آبادی سفید- بانی، با میرآخور انگلیسیان به افغانان پیوسته بودند و اینک تنها ده تن از آنها نزد افغانانند در ضمن، سخت شایع است که از میناب سپاهیان برای دفاع از گمبرون - گردآوری شده و محمد صالح بیگ سریوزباشی هرمز به همین منظور به هرمز رفته است.

اما کلانتر میناب به تازگی در گذشته و برادرزاده و جانشینش مردی بیهوده است.

می‌گویند کاملاً دیوانه است و اجازه گردآوری سپاه را نمی‌دهد. نیز خبر رسیده که افغانان بین لار و کرمان میر مهر علی را سخت شکست داده‌اند.

سال ۱۷۲۶ با دشواریهایی برای شرکت هلند در گمبرون آغاز گشت. در ۹ ژانویه شیخ راشد از باسعیدو نامه‌ای به اتلام نوشت با این مضمون که: «حاکم افغانی لار موسوم به عوض خان حاجی جهان چاپار تیزتک را فرستاده تا هر چه زودتر رقم و تعلیق‌های به شما و رئیس انگلیسیان بدهد. چون شمار زیادی از بلوچان برای دفاع در گمبرون هستند من فکر کردم بهتر آنست که حاجی جهان از گمبرون بیرون نرود.

حاجی جهان پیشنهاد مرا برای اینکه آن اسناد را در گمبرون تحویل دهد نپذیرفت بنابراین به نظر شما حاجی جهان برای دادن پاسخ به حاکم لار چه باید بکند. »

اتلام در ۱۰ ژانویه در پاسخ شیخ راشد چنین نوشت: «آن اسناد را بفرستید.» آن اسناد در ۲۷ ژانویه ۱۷۲۶ به گمبرون رسید هلندیان فرض کردند که از سوی شاه اشرف فرستاده شده؛ رقمی بود

که در آن شاه از یاری هلندیان سپاسگزاری کرده و به آنان قول تفقد و یاری داده بود. دومین سند تعلیقه‌ای بود از امیرخان بیگلربیگی شیراز که همراه رقم پادشاه فرستاده شده بود تا به هلندیان دستور دهد نایب‌الحکومه افغانی گمبرون را یاری دهند. سومین سند نامه‌ای بود که عوض خان حاکم لار در معرفی حاجی جهان نوشته و به هلندیان خبر داده بود که به سبب اقدامات دشمنان دین و دولت مدتی آمدنش به تأخیر افتاده و در لار مانده است.

شیخ راشد نیز اسناد فوق را همراه با نامه‌ای توسط یکی از بانیان‌ها به محل نمایندگی آنان در گمبرون فرستاده بود. در این نامه شیخ راشد به اتلام نوشته بود که:

«چون حاجی جهان<sup>۱</sup> با شمار زیادی از نوکران و اسبان خودش به اینجا آمده و از این‌رو متحمل هزینه گزافی شده است اگر به او انعامی داده شود بسیار سپاسگزار خواهد گشت و به نظر من دادن انعام بر حیثیت و آبروی شرکت هلند خواهد افزود». اتلام و منشی شورای شرکت هلند در گمبرون با دادن انعامی به حاجی جهان موافق بودند اما اعضای دیگر شورا با پیشنهاد آن دو مخالفت نمودند. از این‌رو اتلام سه پاسخنامه در پاکت‌های مهروموم شده برای افغانان توسط همان بانیان که اسناد و نامه را آورده بود، فرستاده و به این بانیان ۱۷۰ محمودی یا ۷۲:۵ فلورین هلندی پایمزد داد. اما انگلیسیان به او ده تومان یا ۴۲۵ فلورین هلند اجرت دادند. اتلام در طی - پاسخنامه‌هایش به شاه اشرف نوشت. «رقم پادشاه را دریافت کرده سرافراز گردیدم». به امیر خان نوشت: «مطمئن باشید نایب‌الحکومه افغانی گمبرون را یاری خواهیم داد.» و از دریافت نامه عوض خان سپاسگزاری کرد و از شیخ راشد خواست که این سه نامه مهروموم شده را به حاجی جهان بدهد.

در ۲۲ فوریه ۱۷۲۶ پاسخ شیخ راشد به دست اتلام رسید بدین مضمون:

«تعجب می‌کنم که چرا انعامی برای حاجی جهان نفرستاده‌اید او از این بابت بسیار رنجیده است زیرا که حتی یک صدم محمودی (برابر یک دینار) هم دریافت نداشته و این امر موجب آبروریزی او گردیده است.»

---

<sup>۱</sup> شاه سید احمد خان، شیخ راشد را عنوان وکیل میرزا زاهد علی لاری و شخص اخیر را عنوان جانشین داده بود. چون حاجی جهان در ۴ ژانویه ۱۷۲۶ به باسعیدو رسید معلوم می‌شود که می‌بایست تسخیر مجدد لار در دسامبر ۱۷۲۵ صورت پذیرفته باشد.

هلندیان همچنین برای وام دادن پول به میرزا جهانگیر<sup>۱</sup> و معاون جانشین محمد سلب (یا محمد صلب) مورد آزار قرار گرفتند. میر جهانگیر مدعی شد که این وام را برای پرداخت مواجب هزار و صد تا هزار و دویست بلوچ می‌خواهد. شایع بود که افغانان باز لار را تسخیر کرده‌اند و او قصد داشت با این بلوچان برای آزاد کردن لار برود. چون هلندیان از دادن پول تن زدند این کلاشان اوباش سخت آزرده شده گرسنه‌چشمیشان افزایش یافت چنانکه اتلام محمد صالح بیگ را ناچار کرد آنها را متقاعد سازد که نقشه خودشان را درباره لار اجرا کنند و اگر موجب آزار شوند به ساکنان گمبرون دستور داده شود تا آنها را بزنند. این کتک‌کاریها سابقا هم چند بار رخ داده بود. بلوچ‌ها پس از دریافت مبلغی به کورستان (Kuristan) که تا گمبرون سه روز راه است رفته دوباره به بهانه اینکه به این ترتیب قادر به امرار معاش نبوده‌اند بازگشتند. در این اثنا این بلوچان، روستائیان و شهر نشینان را تاراج و تنگدست ساخته به دستاویز اینکه دوست شهریان و روستائیانند مانند سال ۱۷۲۱ ایشان را سخت آزرده‌اند. بلوچان در گرفتن دخترکان، پسرکان، زنان و مردان جوان هیچ‌گونه تردیدی از خود نشان ندادند و اگر نمی‌توانستند آنها را به فروش رسانند مانند غلام و کنیز از آنها استفاده می‌کردند. این تجاوز ادامه داشت و معلوم نبود اینها کی می‌روند یا کی این وضع به پایان می‌رسد، با اینکه پادشاه ایشان، سید احمد خان در همین نزدیکی یعنی کرمان اقامت داشت.

بنابراین چون سپاهیان انضباط نداشتند و به دزدی و راهزنی سرگرم بودند وضع گمبرون بسیار آشفته بود. هر شهروندی که مال و منالی داشت برای گریز از سرکیسه شدن می‌گریخت و بدین‌سان بیشتر مردمان دارا از گمبرون گریختند.

بهای نیازمندیهای زندگانی بسیار گران بود و قیمت‌ها روز به روز افزایش می‌یافت. این گرانی برای شرکت هلند نیز بار گرانی بود. تنگدستی و ناداری در شهر چنان اوج گرفت که مادران و پدران فرزندانسان را می‌فروختند باشد که زنده بمانند.

با توجه به این اوضاع اتلام از بیگلربیگی گمبرون خواست که با دادن پنجاه تا شصت سپاهی و بیست و پنج تا سی توپچی نمایندگی شرکت هلند را تقویت کند چون خود ۴۱ سپاهی و پانزده توپچی در اختیار داشت. وی همچنین از بیگلربیگی دارو و مهمات درخواست کرد.

---

<sup>۱</sup> میر جهانگیر رئیس آبادی سندرک بود. این رویدادها در ۲۷ ژانویه و ۸ فوریه ۱۷۲۶ رخ داد. میر جهانگیر در نیمه مارس ۱۷۲۶ از بندرعباس بیرون رفت.

اتلام گزارش داد که در این سال نماینده انگلیس از خانه پای بیرون ننهاد. اینان بازرگانی زیادی نداشتند چنانکه در خور ذکر نبود. انگلیسیان چنان رفتار می‌کردند که گفتی پول بسیار دارند هر چند به سختی موجودی نقدینه ایشان به صد محمودی می‌رسید. چند وقت پیش دو کشتی از بمبئی برای ایشان برنج، شکر و پارچه آورد، و یکی از اعضای شورا با این کشتی به گمبرون آمد.

آنها به جز نمایندگی فکسنی و چهل سپاهی دورگه از اروپائیان و سیاهان یعنی کودکانی که از دو نژاد سفید و سیاه به دنیا آمده بودند یک کشتی آماده هم دم دست داشتند. ظاهراً اینان خود را در آبهای انگلیس می‌پنداشتند اما چند روز پیش در جایگاهی نزدیک جزیره لارک که برای شستشو و تمیز کردن کشتی جایگاهی زیباست، نادرستی این پندار ایشان محقق گشت. زیرا انگلیسیان در این جایگاه آمده سرگرم شستشو و نظافت کشتی بریتانیا<sup>۱</sup> بودند که بومیان آمدند و پرسیدند، از کجا آمده‌اید؟ و انگلیسیان پاسخ دادند: سگان به شما چه ربطی دارد! عربان که از این پاسخ بر آشفته شدند خلقی را گرد کردند تا به این آقایان انگلیسی که متحمل سه کشته، سه زخمی و خیم و یک زخمی جزئی شدند نشان دهند که تنها گاو سگ نیست که دارای دندان است.

در ژوئیه ۱۷۲۶ اتلام گزارش داد که: می‌گویند در حدود سیصد افغان به انگدلون<sup>۲</sup> رسیده کاروان انگلیسی را تا آبادی بندعلی اسکورت کردند. اما در گمبرون به سختی آثار این رویدادها را می‌توانستی دید جز اینکه به یاری دو فرانسوی خندق‌های مسخره‌ای می‌ساختند. افزون بر این در چندین جای شهر و بر روی قایق‌های بومی در دریا توپهائی مستقر ساخته بودند تا بتوانند به هر مز یا شمیل بگریزند. جانشین و بسیاری از خانواده‌های شهر مدتها پیش به این دو جایگاه گریخته بودند. نیز شایع بود که جانشین که چشم به راه آمدن نیروی کمکی است برای فرصت یافتن از خداداد خان خواسته است که یک ماه به او مهلت دهد تا خود را تسلیم کند. اهالی گمبرون از کندوکاو وحشیانه افغان‌ها برای یافتن پول، سخت در هراسند. در لار خداداد خان نقض قول کرده اهالی را در زیر شکنجه قرار داده است. گمبرونیان ترجیح دادند که به - شرکت‌های هلند و انگلیس تسلیم شوند و در چنگ این خونخواران نیفتند. با اینکه هر روز مردم انجمن کردند ولی کاری از پیش نبردند.

<sup>۱</sup> Britannia

<sup>۲</sup> Angidaloen - نام روستای ناشناخته‌ای در حوالی بندرعباس.



انگلیسی‌ها با ورود کشتی فادرینگهام<sup>۱</sup> جان تازه‌ای یافتند. اینان به فروش کاغذ شکر، پارچه، روناس، انگوژ و جز آن پرداختند که این کار به زیان شرکت هلند تمام می‌شد.

خداداد خان پس از تسخیر لار به اتلام چنین نوشت: «به سبب دوستی شما با شاه اشرف به اطلاع می‌رساند که لار را تسخیر کردم و پس از آنکه به مدافعان قلعه لار اطمینان دادم که بیگربییگی شیراز ایشان را در پایان ماه رمضان یا ۳۱ مه ۱۷۲۶ خواهد بخشود ایشان خود را به من تسلیم کردند. سرکردگان مدافعان قلعه میرزا زاهد علی، میرزا ابو طالب پسر میرزا حسین، میرزا عبد الحسین پسر میر محمد، آقا عنایت الله، تقی حاجی، و آقا نوروز بودند که همراه با سایر مدافعان قلعه به طور انفرادی یا جمعی خودشان را در پرتو حمایت من قرار دادند.» اینان پانصد تومان به خداداد خان دادند که او التفاتا آن را پذیرفت. فردای آن روز یا یکم ژوئیه ۱۷۲۶ خداداد خان رسماً زمام قلعه لار را به نام شاه اشرف به دست گرفت.

در گمبرون دیگر خبری درباره بلوچان شنیده نمی‌شد. اما نیازمندیهای زندگانی بسیار گران شده بود نه همین مواد خوراکی بلکه بهای جامه‌های تابستانه و زمستانه نیز ششصد درصد افزایش یافته بود. اتلام گزارش داد که: اگر انگلیسیان به اندازه من یا حتی کمتر از من اطلاعات در اختیار داشتند به خوبی می‌توان پنداشت که به طور مؤثر می‌کوشیدند که ایرانیان را فریب دهند.

افغانان باز در گروههای کوچک به سرکردگی میرآخور پیشین انگلیسیان حسن بیگ<sup>۲</sup> خودشان را در روستاهای پیرامون گمبرون آفتابی می‌کردند.

در ۱۷ اوت ۱۷۲۶ نماینده انگلیس پنهانی به آبادی ایسین رفت و در آبادی کشار واقع در پنج میلی گمبرون و دو میلی ایسین به حسن بیگ خوشامد گفت و نیز برای او تجهیزاتی فرستاده در همین آبادی با دو تن از آدم‌های حسن بیگ گفتگو کرد.

اما این افغانان نبودند که می‌خواستند در رأس خبرهای سال آینده قرار داشته باشند بلکه سلطان محمد میرزا یکی از مدعیان تاج و تخت صفوی، نیز چنین قصدی داشت.

---

<sup>۱</sup> Fadringham

<sup>۲</sup> نام اصلی میرآخور پیشین انگلیس Sigal بود که به حسن بیگ تغییر یافته بود.

## سلطان محمد میرزا یکی از مدعیان تاج و تخت صفوی

یا

گمبرون در سالهای ۲۷-۱۷۲۶

نخستین بار در ۲۲ اوت ۱۷۲۶ هلندیان اشاره می‌کنند که مردی به نام محمد میرزا که خود را فرزند ارشد شاه سلطان حسین می‌داند نزدیک بندرعباس است.

تنها یک ماه پس از این تاریخ بود که هلندیان گردآوری و کسب اطلاعات در پیرامون این مدعی تاج و تخت صفوی را آغاز کردند زیرا که تا پایان سپتامبر ۱۷۲۶ سلطان محمد میرزا سخت فعال شده بود. هلندیان از طریق خبرهای افواهی و گزارش‌های محمد صالح بیگ جانشین بندرعباس، از مقاصد و فعالیت‌های این مدعی آگاه می‌شدند. این فعالیت‌ها، پیتر اتلام مدیر شرکت هلند را مشوش ساخت تا اینکه در ۲۸ سپتامبر ۱۷۲۶ کارآگاهی را برای آگاهی از اوضاع واقعی امور به میناب فرستاد. - گزارش‌های این کارآگاه به قرار زیر است:

مدیر شرکت هلند از منشی فارسی زبان شرکت ملاقنبر علی می‌خواهد که خبرهایی موثق دربارهٔ اوضاع تهیه کند منشی مزبور این مهم را به عهدهٔ یکی از دوستان صمیمی خود که نخست در میناب و بعد در شمیل می‌زیسته می‌گذارد و این اخیر طی نامه‌ای-که در ۵ اکتبر ۱۷۲۶ به گمبرون می‌رسد و ترجمه‌اش در زیر آمده- اوضاع را چنین گزارش می‌دهد:

«نوشته بودید که دربارهٔ شاه جدید که در اینجاست تحقیق کرده و نتیجهٔ تحقیقات کنونی و آگاهی‌های بعدی خود را دربارهٔ این مدعی هر چه زودتر برای شما بفرستم اینست که می‌گویم من هنوز او را به چشم خود ندیده‌ام اما آنچه درباره‌اش شنیده‌ام به قرار زیر است: او سلطان محمد صفوی نامیده می‌شود و مردم اینجا او را به عنوان پسر ارشد پادشاه پیشین سلطان حسین صفوی به رسمیت می‌شناسند او نخستین کسی بود که از حرم پادشاهی بیرون آورده شد و در مجلس شاهی که توسط او تشکیل شد به ملاباشی و حکیم باشی گفت: «به وجود شما در این مجلس نیازی نیست هرگاه نیاز باشد به دنبال شما خواهم فرستاد.» و این دو بی‌درنگ نزد پادشاه رفته او را از آنچه فرزندش گفته بود آگاهانیده و افزودند که سلطان محمد دیوانه است. می‌گویند شاه در آن وقت فرمان می‌دهد که سلطان محمد را به حرم بازگردانند. پس از آن برخی دیگر از برادرانش را از حرم بیرون برده به پیرامون اصفهان فرستادند تا آن زمان که شهر توسط افغانان در محاصره قرار گرفت. سلطان

محمد میرزا توانست با جامهٔ مبدل از شهر بگریزد و می‌گویند که مدت هشت تا نه ماه در حول و حوش اصفهان و در شهر قم به طور ناشناس می‌زیسته آنگاه به شیراز رفته و چون در این سفر در زی ایران هندی بوده افغانان او را یاری داده‌اند. پس از آن به جزیره‌های تازی‌نشین خلیج فارس رفته و بازگشته است. اما همیشه به گونه‌ای ناشناس و تنها بوده تا به تزرگ احمدی که در ۳۵ میلی شمال اینجاست رسیده و با مردی به نام میرزا ابو القاسم دیدار کرده و پس از این دیدار به گمبرون آمده روزها در پیرامون شهر می‌گشته و شبها در امامزادهٔ کوچکی به نام خدر<sup>۱</sup> (ساختمان کوچکی است و در درون آن مقبره‌ای که درست در باختر این شهر قرار گرفته و برای سکونت رهگذریان تنگدست ساخته شده است) بیتوته می‌کرده است می‌گویند پس از مدتی اقامت در اینجا به شمیل و از آنجا به میناب و سرانجام به روستای سندرک نزد میر جهانگیر رفته و هنوز نزد او مانده است. گویند میر جهانگیر از شاهزادهٔ جوان خواسته که خود را پادشاه خوانده به نام خود سکه زند و جز آن.

در زمان اقامت نگارنده در میناب چاپاری از سوی این شاه نزد رئیس یا کلانتر میناب آمده از او خواست که با مرتضی قلی بیگ و دیگر بزرگان آبادی سندرک متفقا به همراه شاهزاده به میناب و از آنجا به گمبرون رفته تا در جایگاه اخیر اعلام پادشاهی کرده به نام خود سکه زند و بقیهٔ قضایا. . .

اما اینان باید چیزهایی را که برای انجام دادن این کارها لازم است بدهند.

محمد صالح بیگ از این چیزها نگهداری خواهد کرد. چون محمد صالح بیگ هنوز در این جایگاه شهریاری نرسیده (کلانتر میناب را شهریار می‌خوانده‌اند) هنوز به تن خود آنجا نرفته است اما برای دادن اطمینان به اینان مرتضی قلی خان مذکور را با دو تا سه تن دیگر آنجا فرستاده و تنها چیزی که باقی مانده انتظار رسیدن محمد صالح- بیگ است.

دربارهٔ شاهزاده باید در اینجا بیفزایم که گذشته از آدم‌های معمولی رئیس جهانگیر نیروی کمکی دیگری دریافت نداشته اما گویند به محض اینکه خود را پادشاه بخواند از بلوچان استفاده خواهد کرد. اگر ماجراهایی در دو سه روز آینده که در اینجا هستیم- و پس از آن به گمبرون می‌روم- رخ دهد که در خور یاد کرد باشد در نوشتن آن برای شما کوتاهی نخواهم نمود.

یکشنبه ششم. رویداد در خور ذکری رخ نداد.

دوشنبه هفتم. کارآگاهی که در ۲۸ ماه گذشته و پنجم همین ماه از او یاد شد بازگشت و گفت: در بیشتر روستاهای تابع میناب بودم در این مدت از کوچک و بزرگ چنین شنیدم که پسر ارشد شاه سلطان حسین به نام سلطان محمد میرزا در آبادی اندرک (که در قلمرو مردی به نام میر جهانگیرست و در سه روز راه بالای میناب قرار دارد) اقامت دارد. از آنجا که گمان می‌رود که این میر جهانگیر دو بار قصد کشتن شاهزاده را داشته است شاهزاده او را چنانچه مسلح باشد به حضور نمی‌پذیرد. شاهزاده تنهاست و فقط یک ایشک‌آغاسی‌باشی به همراه دارد و می‌خواهد که او را تنها به نام رئیس بخوانند و بسیار به ندرت آفتابی می‌شود. افزون بر این بیشتر اوقاتش به انجام فرایض مذهبی یا ماندن در حرم می‌گذرد. برخی گویند که هنگام درآمدن محمود به اصفهان از این شهر گریخته است (برخی دیگر بر آنند که در زمان دیوانگی محمود و تاجگذاری اشرف گریخته است) و از آن پس سرگردان هر روز در جایی در جامه‌مبدل یک درویش یا یک فقیر به سر برده. می‌گویند در حدود دو سال پیش که میرزا ابو القاسم مقام جانشینی اینجا را داشته او به طور ناشناس به امامزاده خدر (بقعه کوچکی است در باختر این شهر) آمده و از آنجا به شمیل و سپس میناب رفته در آبادی‌های این جایگاهها روزگاری مانند پیش پنهان گشته و سرانجام دریافته که باید خود را به مردم بشناساند و جز آن...

در پاسخ این پرسش که آیا به چشم خود شاهزاده را دیده‌ای یا نه؟ این دوست گزارشگر می‌گوید: نه! اما دست‌کم با ۲۵ تن از کدخدایان و دیگر مردمان این آبادی‌ها که نخستین بار در روزهای آفتابی شدن شاهزاده، او را دیده‌اند، سخن گفته‌ام وی افزود سپاهیان زیادی در ناحیه میناب علیا گرد نیامده‌اند و تنها سپاهیان جهانگیر و پسرش شاهوردی خان اینک در میناب هستند. شنیده‌ام که این شاهزاده جوان گفته است من هیچ‌کس را وادار به پیروی از خود نخواهم کرد مگر آنان که تصور می‌کنم ناگزیر به تبعیت‌اند. او جانشین محمد صالح بیگ را با کوتوال شمیل فراخوانده تا از آنان بپرسد چه اندازه سپاهی می‌توانند گرد کنند و جز آن.

این گزارش از فعالیت‌های مدعی تاج و تخت، از گزارش محمد صالح بیگ کمتر اضطراب‌انگیز بود. محمد صالح بیگ گزارش داده بود که مدعی مزبور هفت تا هشت هزار بلوچ را به یاری میر جهانگیر در زیر بیرق خود گرد کرده است. شهریار میناب ابو الصفی (Abdul Saffie) نیز قرار بود با آدم‌ها و بزرگان تابع خود به او بپیوندد. این مدعی قرار بود با این سپاهیان به بندرعباس و بوشهر برود و از آنجا با کوشش افغانان را از شیراز بیرون راند. گفته می‌شد که این مبارزه با همراهی مدعی

دیگر تاج و تخت صفی میرزا انجام خواهد شد. نیز شایع بود که چون این مدعی به بندرعباس بیاید از شرکت‌های هلند و انگلیس به ترتیب خراج‌هائی به مبلغ هشت هزار و چهار هزار تومان مطالبه خواهد کرد.

محمد صالح بیگ نیز به آبادی سندرک فراخوانده شده بود تا دربارهٔ استراتژی جنگ با مدعی و سران یاری‌دهندهٔ او مشورت کند. خطاطان و خط‌شناسان فارسی با مشاهدهٔ نامه‌ای که شاهزاده سلطان محمد میرزا نوشته بود اعتراف کردند که در نواحی ساحلی خلیج فارس هیچ‌کس قادر نیست خطی به این زیبایی بنویسد. اینان خوشنویسی شاهزاده را دلیل دیگری بر درستی دعوی شاهزاده بودنش دانستند. در زیر نامه امضای «سلطان محمد میرزا صفوی» دیده می‌شد. اتلام از محمد صالح بیگ خواست که پیش از آنکه به قصد میناب حرکت کند به گونه‌ای ناشناس از او دیدار کند اتلام از او پرسید: دربارهٔ کل قضیه و مقاصد این مدعی پادشاهی چگونه می‌اندیشی؟ محمد صالح بیگ گفت: «من نمی‌توانم از این مقاصد سر در بیاورم اما به شما اطمینان می‌دهم که او به راستی پسر ارشد شاه سلطان حسین صفوی است. و همین قدر می‌دانم که قصد دارد با برادر کوچکتر خود صفی میرزا به شیراز حمله کند. من از آن بیم دارم که هنگام عبور شاهزاده از بندرعباس از اروپائیان باج بگیرد و بی‌شک شهر نیز تاراج خواهد شد. من خواستم که شاهزاده را از آمدن به بندرعباس بازدارم و اگر این کار ناممکن باشد به هرمز یا قشم بروم.» علت هراس محمد صالح بیگ این بود که میر جهانگیر دشمن خونی او بود و چنان عمل می‌کرد که گفتی مقام اعتمادالدوله شاهزاده را دارد میر جهانگیر پیش از این دو نامه برای محمد صالح فرستاده بود که مؤید دشمنی او بود. در همان روز عصر ۲۷ سپتامبر محمد صالح به میناب رفت. در یکم اکتبر ۱۷۲۶ به هلندیان خبر رسید که نقشه‌هائی در کارست تا به محض رسیدن محمد صالح بیگ به اردوی شاهزاده او را به قتل رسانند. جانشین از این نقشه در شمیل آگاه شده به بندرعباس بازگشت. برای اینکه خود را از اتهامات عدم وفاداری نسبت به شاهزاده مبرا دارد و بتواند در شهر بماند شایع ساخت که افغان‌ها در حال پیشروی‌اند. او همچنین نامه‌ای به اتلام نوشت مضمونش: چون به شمیل رسیدم دریافتم که، شاهزاده ده تا دوازده هزار سپاهی گرد کرده و منتظر رسیدن من است تا اجرای نقشه‌های خود را آغاز کند نقشه‌ها عبارت بود از اجرای اهداف زیر: الف: حرکت به بندرعباس و گردآوری پول از مردمان و بازرگانان، چنانکه حتی هرکس که فقط پنجاه محمودی داشته باشد از پرداخت معاف نشود. ب: وصول مالیات از شرکت‌های اروپائی.

نخست باید با کارکنان شرکت‌های اروپائی خوشرفتاری شود و کمکی برای نگهداری سپاهیان از آنها درخواست شود. اگر از اینها کمکی دریافت شد که هیچ وگرنه باید شرکت‌های اروپائی را تحت فشار گذاشت و از کاربرد زور نیز چشم‌پوشی نکرد. من این نقشه‌ها را نپسندیدم زیرا که اینها تنها به مصیبت می‌انجامد. با این‌همه چون از تلافی در هراس بودم وانمود کردم که پشتیبان شاهزاده‌ام. نیز تسلیم نشده بر آن شدم که تصمیم شاهزاده را عوض کنم و برای اجرای این منظور نایب خود حسین علی و قورچی سالم کلانتر شمیل را پیشاپیش فرستادم تا مزه دهانش را بفهمند. در این اثنا محمد صالح بیگ به گردآوری سپاه برای خود و نگهبانی شهر پرداخت و امید داشت که به یاری هلندیان تحقق مقاصد شاهزاده را به تعویق اندازد تا از آن پس به‌خودی‌خود از میان برود. در هشتم اکتبر محمد صالح بیگ با شماری اندک از سپاهیان به بندر عباس آمد و هلندیان در بیرون شهر از او استقبال کردند. و چون از برابر جایگاه نمایندگی هلند می‌گذشت با شلیک چند توپ به او سلام نظامی دادند.

در ۲۷ اکتبر ۱۷۲۶ هلندیان خبر یافتند که شاهزاده سرانجام حرکت کرده است، این خبر در سی اکتبر تأیید شد. او محمد صالح بیگ را به مقام جانشین تأیید کرده و مقام ایشک‌آغاسی‌باشی خود را نیز به او داده بود. ضمناً شاهزاده به محمد-صالح بیگ دستور داده بود که ظرف هشت روز هشت خلعت، سی کمر بند و به همین تعداد دستار برای او بفرستد. نیز سی قطعه توپ با تجهیزات و عراده آنها از اروپائیان خریداری و مسجدی را در اینجا تعمیر کند، و سرانجام دستور داده بود که دختران و مردان رقصنده، قماربازان، می‌خواران و جز آنان؟؟؟ را بکشد «برای آنکه عقوبت الهی بیش از این بر کشورش نازل نشود!»

در ۳۱ اکتبر ۱۷۲۶ توپهای مستقر در قلعه و برج‌های بندرعباس را به افتخار انتصاب جانشین شلیک کردند جانشین نایب خود را نزد شاهزاده فرستاد تا ببیند چه عکس-عکس‌العملی نشان داده می‌شود.

جانشین به مترجم شرکت هلند که برای گفتن تبریک نزد او آمده بود اجازه داد که نامه شاهزاده را بخواند. شاهزاده در این نامه خود را تنها والی و نواب خوانده بود و نوشته بود: «من به هیچ وجه تا زمانی که پدرم در قید حیات است خود را پادشاه نخواهم خواند.»

با اینکه نهانی به اتلام خبر رسیده بود که درباریان شاهزاده می‌کوشند او را به اقامت در جایگاه نمایندگی هلند یا زیباترین و خوش‌طرح‌ترین ساختمان بندرعباس ترغیب کنند. او در نخستین روزهای نوامبر ۱۷۲۶ هر روزه سفرهای کوچکی به آبادی سورو برای هواخوری انجام داد. همچنین از لحاظ سیاسی، مصلحت چنان دید که از مرتضی قلی بیگ، کوتوال و یوزباشی هرمز که نه دوست انگلیسیان نه دوست محمد صالح بیگ است که در هنگام مقتضی از منافع هلند دفاع کند، زیرا که راهی میناب شده است.

در ۱۰ اکتبر ۱۷۲۶ خسرو بیگ از زندانش در قلعه هرمز آزاد شد و پسین هنگام به بندرعباس رسید. شایع بود که محمد صالح بیگ با دیگر یوزباشیان می‌خواهند حکومت بندرعباس را به خسرو بیگ بدهند زیرا که شاهزاده از محمد صالح بیگ انعامها و کمک‌هایی می‌خواهد که بیش از حد استطاعت اوست.

به اغلب احتمال، علت این تغییر عقیده محمد صالح بیگ، شایعه‌ای بود حاکی از آنکه شاهزاده هنوز در آبادی سندرک است و می‌خواهد پانصد سپاهی به سرکردگی کلانتر میناب برای گرفتن حکومت بندرعباس و جانشین آن بفرستد. این خبرها پیش از این در ۲۰ دسامبر ۱۷۲۶ با آمدن شه‌ریار با دو‌یست مرد به آبادی نای‌بند تأیید شده بود. پسر کوتوال شمیل او را همراهی می‌کرد اینان فردای آن‌روز با هم به شهر درآمدند.

حضور این سپاهیان چیزی را در سازمان اداری شهر تغییر نداد و محمد صالح بیگ همچنان در مقام خود باقی ماند.

تنها در ماه فوریه ۱۷۲۷ بود که اروپائیان وجود شاهزاده را احساس کردند چون در یکم این ماه هفت تا هشت سپاهی سیاه پوست شرکت انگلیس به آبادی سندرک رفتند. و گفته شد که در آنجا هر روز دو محمودی مواجب و یک محمودی کمک هزینه به آنان پرداخته‌اند.

در سوم فوریه ۱۷۲۷ شاهزاده به خسرو بیگ سال فرسود فرمان داد که همه سپاهیان را در بندرعباس گرد کرده و فهرستی جامع از تجهیزات جنگی فراهم کند و همین کار را درباره هرمز انجام دهد و بعدا به شاهزاده گزارش نماید. به دنبال آن شاهزاده فرمان دیگری صادر کرد حاکی از آنکه همه بزرگان و بلندپایگان شهر می‌بایست شمار زیادی سپاهی برای او بفرستند. در ۱۷ فوریه ۱۷۲۷ این فرمان اجرا شد.

نزدیک دویست مرد که توانسته بودند آنها را به مزد گیرند با مقداری تجهیزات نظامی خواسته شده که در میان آنها چهار دستگاه توپ آهنی یک پوندی بود برای شاهزاده فرستادند. همچنین بلندپایگان شهر در امور دیگر کوشیدند تا آنجا که می‌توانند خواسته‌های شاهزاده را برآورند. خود شاهزاده به ندرت از این چیزها سود برد چون هریک از آنها را به یکی از سران بلوچ انعام داد. و تنها نیازمندیهای روزانه را برای خود برداشت. شاهزاده دربار باشکوهی برای خود ترتیب نداده بود چون در بیشتر اوقات، خود جامه‌ای سرمه‌ای (که رنگ عزاداری است) بر تن داشت و با همین جامه تقریباً سه بخش از روز را به عبادت می‌گذراند. یک هفته بعد مقامات شهر نفسی به راحت کشیدند چون شایع بود که شاهزاده قصد آمدن به بندرعباس را دارد.

اینان باور داشتند که چون او به بندرعباس آید خواسته‌های بیشمار و دمادمش پایان خواهد گرفت.

اما بلندپایگان شهر این امیدها را از دست دادند چون در ۴ ژوئن ۱۷۲۷ محمد صالح بیگ ضمن دیدار از اتلام شکایت کرد که: «شاهزاده هر روز، خواستار پول نقد، زین‌های زرین، لگام‌های زرین، قلیان‌های زرین، ظروف بلورین گرانبها، تپانچه‌ها، موزه‌ها و جز آنهاست و تهدید می‌کند که چنانچه این چیزها را ندهم مرا سخت مجازات خواهد کرد.» از این رو از اتلام پرسید: «من چه باید بکنم چون دیگر نمی‌دانم چه باید کرد؟» محمد صالح بیگ افزود: «آقای اتلام من اطمینان دارم که سلطان محمد میرزا به راستی پسر شاه سلطان حسین است اما در ورای همه این درخواست‌ها میر جهانگیر قرار دارد که قصدش خراب کردن شاهزاده است. من می‌خواهم از این یوغ خود را برهانم اما فقط در صورتی که شما مرا یاری دهید.» اتلام پاسخ داد:

«همیشه سیاست شرکت هلند این بوده که در امور داخلی ایران مداخله نکند». آنچه اتلام می‌خواست بداند این بود که آیا شاهزاده به راستی فرزند شاه سلطان حسین است یا یک مدعی دروغین، زیرا اگر او شاهزاده راستین بودی می‌بایست دیگر مدعیان حقوق خود را از دست داده از ایران بگریزند. اتلام به محمد صالح بیگ گفت: «من در این باره هیچ کمکی به شما نمی‌توانم کرد.»

در این اثنا روابط میان شرکت هلند و شاهزاده تیرگی یافته بود. زیرا در ۱۱ مه ۱۷۲۷ شش سپاهی شرکت هلند را ترک و به خدمت شاهزاده پیوسته بودند.



نامه‌هایی که اتلام با پشتیبانی محمد صالح بیگ نوشته پاسخی دریافت نکرد اتلام با این اندیشه که باید حتی برای بازگرداندن سپاهیان گریخته از شرکت به جنگ هم تن در دهد دستور داده تا توپهای شرکت را با شریپنل یا گلوله نارنجکی پر کرده برخی از فتیله‌های قدیمی را در پشت جایگاه نمایندگی هلند منفجر سازند تا دقت و کارآئی آنها را برای هنگام نیاز آزمایش کرده باشند. در ۸ ژوئن اتلام کارآگاهی به آبادی سندرک فرستاد تا دربارهٔ وضع آنجا و قدرت این دربار سه پولی تحقیق کند.

و سرانجام بداند که آیا سپاهیان گریخته از شرکت و نیز ایشک‌آغاسی‌باشی اتلام که در ۱۵ مه نامه‌ای از سوی او برای شاهزاده برده و در آنجا بازداشت شده بود بازخواهندگشت یا نه. اتلام در ۱۲ ژوئن نیز با فرستادن نامه‌ای از میر جهانگیر خواسته بود که علی اکبر ایشک‌آغاسی‌باشی‌اش را بازپس فرستد.

در ۱۵ ژوئن ۱۷۲۷ کارآگاه از سندرک بازگشت و گزارش داد که نه شاهزاده و نه میر جهانگیر هیچیک مایل نیستند که سپاهیان گریخته از شرکت را بازگردانند. به ایشک‌آغاسی هم اجازهٔ بازگشت داده نشده، سخت زیر نظر است و با او بدرفتاری می‌شود. کارآگاه با علی‌اکبر سخن گفت و از او شنیده بود که به هریک از سپاهیان گریخته از شرکت دو تومان برای هزینه و جامه‌های نودوخت هلندی داده‌اند و شاهزاده قول داده که هرگز آنها را به شرکت هلند بازنگرداند. یکی از این گریختگان که یک‌کم کم زبان ترکی می‌دانسته همه‌روزه با شاهزاده به رایزنی می‌پرداخته اما علی اکبر نمی‌دانسته که گفتگوی این دو دربارهٔ چیست. کارآگاه در پایان افزود که هفتاد و شش سپاهی در راه به سوی بندرعباس می‌آمده‌اند و فردا به اینجا خواهند رسید. درستی خبر اخیر با ورود این گروه در ۱۶ ژوئن به بندرعباس تأیید شد، سرکردگی ایشان را محمد زینل خان خال میر جهانگیر به عهده داشت. عصر همین روز پسر کلانتر شمیل نیز با صد و پنجاه مرد به بندرعباس درآمد. معلوم نبود که آنها به یاری محمد صالح بیگ آمده‌اند یا نه، محمد صالح بیگ خود نیز از قصد ایشان آگاه نبود. چون برای گرد کردن سپاه و حفظ خود کسانی را به هرمز، قشم و لارک فرستاده بود. افزون بر این، خانوادهٔ خود را هم برای حفظ امنیتشان به این جزایر گسی کرده بود. همچنین خبر رسیده بود که اخیراً فرمان‌ها و خواسته‌های جدید دیگری از سوی شاهزاده به محمد صالح بیگ رسیده است و او آنها را دور انداخته و با لعن و نفرین چاپار شاهزاده را از نزد خود رانده است و همان روز بطور آشکار حمایت خود را از شاهزاده پس گرفته است.

فردای آن روز یا ۱۷ ژوئن هلندی‌ها محمد زینل خان دائی میر جهانگیر را بازداشت کردند. این کار به گونه‌ی واکنشی در قبال عدم همکاری شاهزاده در بازگرداندن سربازان فراری شرکت هلند بود. شورای شرکت هلند در ۲۵ مه انجام این طرح را به تصویب رسانده بود. اتلام به تن خود محمد زینال خان را بازداشت کرد و این اقدام آن هنگامی که خان مزبور از نزدیک جایگاه شرکت می‌گذشت بی‌سروصدا انجام گرفت. خان اسیر را در زیرزمین اتاق مدیر شرکت جای دادند و با او به خوبی رفتار شد.

در ۱۸ ژوئن هلندی‌ها دریافتند که آدم‌های محمد زینل خان شبانه در گروه‌های کوچک گریخته و خبر بازداشت خان را به آبادی سندرک رسانده‌اند. اتلام به خان اسیر اجازه داد که نامه‌ای برای خواهرزاده‌اش میر جهانگیر بنویسد. در ۲۲ ژوئن محمد صالح بیگ نامه‌ای از میر جهانگیر دریافت داشت با این مضمون: «دائی مرا از زندان هلندیان آزاد سازید من پیشنهاد می‌کنم که تا زمانی که سپاهیان گریخته از شرکت هلند بازگردانده نشده‌اند دائی من نزد شما بازداشت باشد». اما اتلام این پیشنهاد را نپذیرفت. فردای آن روز محمد صالح بیگ با ریشخند از اتلام خواست که پیشنهاد میر جهانگیر را بپذیرد به خصوص که همگنان محمد صالح بیگ از هرمز او را تهدید کرده بودند که اگر این کار را انجام ندهد او را مقصر خواهند دانست زیرا به نظر ایشان این منازعه در کار برداشت محصول خرما که ناچار می‌بایست در پیرامون میناب و بخش‌های دیگر آغاز شود اختلال پدید می‌آورد. اما اتلام حتی از توجه به - درخواست‌های محمد صالح بیگ تن زد.

چون هلندی‌ها انتظار داشتند که این ماجرا برای آنها دردسر پدید آورد دستور دادند که دیوارهای جایگاه نمایندگی هلند را افزاشته‌تر سازند. و هر نگهبانی واحدی داشته باشد. او همچنین یک جدول نوبت خدمت برای نگهبانان شرکت فراهم کرد تا از حملات غافلگیرانه در امان ماند و در این احوال همه روز آب آشامیدنی، چوب و سوخت دیگر نیازمندیهای زندگانی را به درون شرکت آورده و ذخیره می‌کردند.

در ۲۶ ژوئن محمد صالح بیگ نامه‌ای از میر جهانگیر، حسن علی بیگ و کلانتر میناب دریافت کرد با این مضمون: «ما از شما می‌خواهیم که دوباره به شاهزاده بپیوندید، نیز از شما دعوت می‌کنیم که به سندرک بیائید تا به اتفاق درباره‌ی یک استراتژی مشترک گفتگو کنیم. برای اینکه هر نوع سوء ظن بی‌اساس از ذهن شما دور شود فرزند میر جهانگیر را نزد شما می‌فرستیم.» محمد صالح بیگ پاسخ داد: «شما همگی چنانچه دوستانه به بندرعباس بیایید مقدمات را گرامی خواهم داشت.»

اثر بازداشت محمد زینل خان بزودی بالا گرفت. در ۲۹ ژوئن ۱۷۲۷ اتلام از ایشک آغاسی خود که اینک آزادی بیشتری یافته بود نامه‌ای دریافت کرد. علی اکبر نوشته بود که: «من انتظار دارم که بزودی با شش سپاهی گریخته به شرکت بازگردم.» نیز در چندین آبادی مانند رودان روستائیان تردید خود را از پیوستن به شاهزاده و بیعت با او نشان داده بودند و این خبرها را پسر کلانتر شمیل در طی نامه‌ای به آگاهی اتلام رسانده بود وی نوشته بود: «پدرم را در سندرک زندانی کرده‌اند چون با شاهزاده مخالفت نموده و در قلعه را بر روی او بسته بود. چندین مأمور مالیاتی شاهزاده را مردم کتک زده به سندرک بازگردانده‌اند. اینان هر چه بخواهند می‌توانند به سر پدر من بیاورند. آگاه باشید که پس از بازگردانده شدن سپاهیان گریخته میر جهانگیر به شرکت هلند حمله خواهد کرد.»

چاپار فرستاده اتلام به سندرک در یکم ژوئیه ۱۷۲۷ بی‌آنکه پاسخ‌نامه او را آورده باشد بازگشت. در همین روز هلندیان خبر یافتند که شاهزاده از انگلیسیان خواسته که خطوط تهیه آذوقه هلندیان را در دریا قطع کرده و یکی از مقامات مهم هلندی را به نام شاهزاده زندانی کنند.

در ۷ ژوئیه شایع شد که شاهزاده با سران بلوچ سپاه خود که دیگر از او اطاعت نمی‌کرده‌اند به جدال پرداخته است.

در ۱۴ ژوئیه خسرو بیگ از بندرعباس برای پیوستن به شاهزاده به قصد سندرک بیرون رفت و اتلام از او خواست که بین او و شاهزاده پادرمیانی کرده اختلافشان را به آشتی مبدل سازد.

در ۱۶ ژوئیه علی اکبر ایشک آغاسی اتلام به گونه‌ای نامنتظر به شرکت هلند بازگشت و گفت: مرتضی قلی بیگ هرمزی در آزادی من کوشید و اگر کلانتر میناب برای من خوراک فراهم نمی‌کردی من از گرسنگی مرده بودم. وی افزود: شاهزاده حتی قصد داشت که طی نامه‌ای، از اتلام فرستادن سپاهیان اروپائی بیشتری را درخواست کند.

## آغاز یادداشت روزانه

بنا به روایت یک گزارشگر: این شاهزاده پیش از آنکه پیشوا و رهبر متابعان خود باشد تابع و رعیت آنهاست، زیرا که هر چه را اینان بخواهند انجام می‌دهد. در میان اینان میر جهانگیر از همه بانفوذتر است و پس از او میرزا حسنعلی کلانتر میناب، برخی از یوزباشیان هرمز و بزرگان دیگری قرار دارند. اما قورچی سالم کلانتر شمیل فقط نفوذی (پشت برگ ۴۳۴۳) اندک دارد.

گویند چون خبر زندانی شدن خالوی جهانگیر، محمد زینل خان به شاهزاده می‌رسد این نواب به پیرامونیان خود فرمان می‌دهد که ساختمان شرکت هلند را با شتاب تسخیر کنند. اما آنان که از وضع هلندیان بیشتر آگاه بوده‌اند به نواب گفته‌اند:

«این کاری بس بزرگ است، چون برای انجام دادن آن باید بیش از آنچه اینک داریم نیرو در اختیار داشته باشیم». افزون بر این، این پیرامونیان با نفوذ به شاهزاده جعلی خود توصیه کرده‌اند که از سندرک بیرون شده و در میناب ساکن شود زیرا در میناب بی‌شک اروپائیان به واسطه قرب مسافت او را از پیشکش‌ها و تعارفی‌ها سرشار خواهند کرد. نیز چون بیشتر فعالیت‌های شاهزاده خواندن نماز و گرفتن روزه بود تنها آدم‌های معدودی فرصت می‌یافتند که با او سخن بگویند. گزارشگر همچنین گفت که آن مرد فرانسوی که بارها از آن سخن رفته و در آنجا به سردار شهرت دارد و فرمانده یک گروه انگلیسی، پرتقالی و گریختگان ماست که جمعا نزدیک ۲۰ تن هستند پیشنهادها و طرح‌های حیرت‌انگیزی از قلعه‌ها و ارک‌ها و جز آن ارائه داده است. او همچنین با بازگشت گریختگان ما سخت مخالفت نموده است. زیرا نیروی او چنانچه اینان بازگردند سخت تضعیف خواهد شد. گفته می‌شود که به مرتضی قلی‌بیگ دستور داده شده که جانشین را ترغیب به تلاش برای آزاد ساختن زندانی نموده او را وادار کند که برای بازگشت گریختگان کله پوک ما ضمانت کند. همچنین دوباره جان و مال خود را نثار شاهزاده کند. نیز گزارشگر افزود که در زمان اقامتش در آنجا هراس نسبتاً زیادی پدید آمده بود زیرا شایع بود که مدیر شرکت هلند سه هزار تومان پول نقد به رئیس نیرومند و ثروتمند تازی شیخ رحمة جلفاری که در نزدیک مسقط است داده تا در برابر این پول هر تعداد مرد تازی که برای بازگرداندن نگهبانان گریخته از شرکت هلند لازم است در اختیار مدیر بگذارد تا او به زور آنها را از آبادی سندرک بازگرداند و جز آن.

پایان یادداشت در ۲۱ ژوئیه مرتضی قلی بیگ به شرکت هلند آمد و از اتلام خواست که محمد زینل خان را آزاد کند. اتلام گفت: «من نمی‌توانم با این درخواست موافقت کنم».

من، محمد زینل خان را یک ماه پس از گریختن نگهبانان شرکت هلند به سندرک، بازداشت کرده‌ام. شاهزاده حتی پاسخ نامه‌های مرا هم نداده و با چاپار من رفتار بسیار خصمانه‌ای داشته است. فرستاده مرا زندانی ساخته و به او حتی نانی داده که برای خوراک سگش هم مناسب نبوده است اما من محمد زینل خان را در خانه خود نگه داشته و سکونتگاه و خوراک خوب به او داده‌ام» اتلام حتی مایل نبود توهینی را که نسبت به شرکت هلند و شخص او از سوی شاهزاده اعمال شده بود مطرح کند اما محمد زینل خان را تنها هنگامی می‌خواست آزاد کند که نگهبانان گریخته از شرکت هلند از آبادی سندرک بازگردانده شوند.

در ۲۶ ژوئیه گفته می‌شد که شاهزاده از آبادی سندرک بیرون آمده و به حوالی آبادی بودان رسیده. محمد صالح بیگ که شاید این حرکت را حاکی از آن - می‌دانست که شاهزاده مشاوران خود مانند میر جهانگیر را کنار گذاشته است. او به قولی مدعی شده بود که هیچ‌گاه از مشاوران شاهزاده دست برنداشته است. در واقع او اعتراضاتی نسبت به نزدیک‌ترین مشاوران شاهزاده داشت. اینان که امرا خوانده می‌شدند چند روز پیش نامه‌ای برای محمد صالح بیگ فرستاده بودند و او در پاسخ نوشته بود که: «من می‌خواهم بدانم در طی سال گذشته شما برای شاهزاده جوان چه کرده‌اید پولهایی که من و دیگران دادیم صرف چه کاری شد. و با آن پولها چند تن سپاهی استخدام کردید؟ اگر برای این پرسش‌ها پاسخی ندارید از شما می‌خواهم که به من بگوئید برای آینده چه نقشه‌هایی دارید و به من خبر دهید هر یک از شما چقدر می‌توانید کمک کنید تا من هم همان قدر کمک کنم»»

در یکم اوت محمد صالح بیگ توسط یکی از منشیان خود که او را به آبادی بودان فرستاده بود دانست که شاهزاده در آبادی بنک<sup>۱</sup> اردو زده است. شاهزاده جرأت نکرده است که به آبادی بودان رود چون میر جهانگیر و میرزا حسنعلی او را متقاعد ساخته‌اند که کدخدای آبادی بودان سید عبد الرضا که از شاهزاده روی برتافته است او را خواهد کشت. نیز گفته می‌شد که گروهی از مردمان میناب و شماری سپاهی که روی هم‌رفته صد و پنجاه تن بوده‌اند برای خوشامدگویی به سکونتگاه تازه شاهزاده آمده‌اند.

---

Bonek<sup>۱</sup>

بنا به گزارش‌هایی که از میناب رسیده میر جهانگیر بر آنست که از شاهزاده بگسلد چون نمی‌خواهد هدایائی را که دریافت داشته بازپس دهد. اتلام برای اینکه از میان این خبرهای ضد و نقیض از حقیقت اوضاع آگاه شود کسی را به آن صوب گسیل داشت.

فرستادهٔ اتلام در دهم اوت خبر آورد که شاهزاده تنها با ۱۴ تن درباری از آبادی سندرک به روستای مرتفعی در کوهستانهای قلمرو شاهداد خان رفته است. می‌گویند که مشاوران اصلی خود از جمله میر جهانگیر و پسرش میرزا حسنعلی را در آبادی سندرک وا گذاشته و به آنها گفته است که حدود یک ماه دیگر باز خواهد گشت. (آرشیو مستعمرات هلند. /ف. ۳۴۵۲)

فردای آن‌روز پسین هنگام چهار تن از نگهبانان گریخته به شرکت هلند بازگشتند و هلندیان نیز محمد زینل خان را آزاد ساختند. به زینل خان در یک جشن عمومی که در ۱۲ اوت برگزار می‌شود خلعتی داده خواهد شد. محمد زینل خان عصر همین روز در اثر ترس آهسته و بی‌صدا از بندرعباس بیرون رفت. گفته می‌شد که انگلیسیان او را دستگیر خواهند کرد، چون نگهبانانی که از شرکت انگلیس گریخته بودند هنوز بازگردانده - نشده بودند. هلندیان به قول خود وفا کرده آن خلعت را به مرتضی قلی‌بیگ یوزباشی هرمز دادند تا آن را به محمد زینل خان دهد و او در ۱۳ اوت ۱۷۲۷ به سندرک رفت. در این اثنا شایعهٔ آمدن زاهد علی خان با سپاهی سترگ افزایش یافت. محمد صالح بیگ بیشتر قصد داشت که او را براند و حکومت او را نپذیرد. زیرا که همگنانش نیز تاکنون حرکتی که حاکی از پذیرش زاهد علی خان باشد انجام نداده بودند. به عکس همگی اعلام کرده بودند که او را همچون دشمن می‌نگرند.

در ۲۶ اوت ۲۷۲۷ نیروهای کمکی درخواستی محمد صالح بیگ به - سرکردگی قورچی سالم کلانتر شمیل به بندرعباس درآمدند.

در روز جمعه ۲۹ شایع شد که حاکم لار دستور دارد که از تسخیر بندرعباس توسط زاهد علی خان که اینک با سیصد مرد نزدیک این شهر است جلوگیری کند.

فردای این روز آشکار شد که این خبر اندکی تحریف شده است. به جای حاکم لار ندا خان از اصفهان به بندرعباس گسیل شده و او با گروهی از سپاهیان افغان به کورستان رسیده بود. انگیزهٔ وی از این آمدن دستگیری سلطان محمد میرزا یا بازداشت زاهد علی خان بود. برخی دیگر می‌گفتند که زاهد علی خان به او خواهد پیوست و فردا از کنگ حرکت خواهد کرد. در ۲ سپتامبر معلوم شد که

ندا خان به جای اینکه یک‌راست به بندرعباس بیاید راه خود را کج کرده و به فین رفته است. فردای این روز مسلم شد که ندا خان از فین برای دستگیری نواب به میناب خواهد رفت. در همین روز پنجاه سپاهی به سرکردگی یک یوزباشی که پیشاپیش توسط زاهد علی خان گسیل شده بود به شهر رسید. اندکی بعد پنجاه سپاهی دیگر به شهر درآمدند باور بر این بود که اینها می‌خواهند از گریز بزرگان شهر جلوگیری کنند. زاهد علی خان ذره‌ای عوض نشده بود و پیش از این از دلایان شرکت هلند چیزهای ویژه‌ای را خواستار شده بود. (برگ ۳۴۶۰ پشت برگ، و ۶۱ پشت برگ)

در ۹ سپتامبر ۱۷۲۷ محمد صالح بیگ در جشنی عام که در آن نمایندگان شرکت‌های هلند و انگلیس نیز حضور داشتند خلعتی را که زاهد علی خان برایش فرستاده بود بر تن کرد. این جلسه در اثر نزاعی سیاسی که میان سران شرکت هلند و انگلیس بر سر بالانشینی درگرفت به هم خورد چون هریک از این دو گروه می‌خواست که دسته سواره او بر دیگری تقدم داشته باشد. آقای دراپیر<sup>۱</sup> در این نزاع شکست خورد و گفته شد که سخت خشمناک است فردای آن روز هلندیان آگاهی یافتند که او باغ انگلیسیان را در آبادی ایسین آماده کرده و برای اینکه خودش را چند روزی سرگرم کند زاهد علی خان را به باغ دعوت کرده است. اتلام نیز خبر یافت که قلعه هرمرز تقویت شده و بخش‌های شکسته‌شده آن مرمت و تعمیر گردیده است. گفته می‌شد که سران شمیل، میناب، رودان و جایگاه‌های دیگر صندوق مشترکی برای پرداخت هزینه این تعمیرات تشکیل داده‌اند. این صندوق برای پرداخت هزینه تعمیر سایر قلای که هنوز در دست ایرانیان بود نیز به کار می‌رفت. میزان پرداخت کمک با میزان ثروت و قدرت کمک‌کننده تناسب داشت.

شهریار میناب سرگرم گرد کردن سپاه بود تا به نبرد با زاهد علی خان پردازد چون نه او نه هیچیک از کوتوالان آن حوالی مایل نبودند که زاهد علی خان را به رسمیت بشناسند. در ۱۲ سپتامبر بخشی از باروبنه زاهد علی خان به بندرعباس رسیده بود. (ف. ۴۴۶۳ پشت برگ)

در روز یکشنبه ۲۱ سپتامبر ۱۷۲۷ زاهد علی خان با شکوه فراوان به بندرعباس درآمد. هلندیان طبق معمول در بیرون شهر به او خوشامد گفتند. روز بعد انگلیسیان برای خوشامدگویی به خانه‌اش رفتند. از روز ۲۶ سپتامبر زاهد علی خان درخواست دریافت پیشکش را آغاز کرد و در یکم اکتبر ۱۷۲۷ او کار قدیمی خود کلاشی و اخاذی پول را از سر گرفت. (ف. ۳۴۶۴ و ۳۴۶۵ پشت برگ)

در ۱۴ اکتبر به زاهد علی خان خبر رسید که حاکم شیراز محمد خان بلوچ پس از رفتن به اصفهان در نزدیک دشتستان با جمعی از سپاهیان صفی میرزا به جنگ پرداخته و تقریباً همگی آنها را نابود ساخته است. به شادی این پیروزی سه روز نقاره‌خانه شیراز در نواختن بوده و زاهد علی نیز همین کار را در بندرعباس کرد.

در اثر اخذی‌های زاهد علی بازرگانی به رکود انجامید. در ۲ اکتبر زاهد علی یک کشتی را که محموله‌اش بادام زمینی بود صادره کرد چون برای استفاده شخصی به آن نیازمند بود. با توجه به شیوه در خانه‌بازی و خوان‌گستری او هلندیان این شایعه را باور کردند. آنان گزارش دادند که یک‌بار او در یک مهمانی نود من بادام زمینی، چهل من نان با انواع و اقسام خورش‌های دیگر در سفره داشته است. همه این موارد را غالباً نانوایان و فروشندگان کره و برنج ناچار بودند که به رایگان به او دهند. بنابراین اینان در دکانهایشان را بستند و ناپدید شدند تا در آینده این افتخار نصیبشان نشود.

(ف. ۳۴۶۶ پشت برگ)

سرانجام به اهالی بندرعباس گفته شد که ناچار باید مبالغی را به گونه مالیات اضافی بپردازند یعنی:

ایرانیان و بانیان‌ها ۵۵۰ تومان

کارکنان گمرک‌خانه ۱۲۶ تومان

مردم آبادی ایسین ۴۵ تومان

شیخ علی شاه‌بندر پیشین ۱۰۰ تومان

جمع کل ۸۲۱۱ تومان

اینان می‌بایست سه روزه این پول را بپردازند. (ف ۳۴۶۶ پشت برگ)

او همچنین کوشید از کارکنان شرکت هلند ۲۰ تومان باج بگیرد که اتلام عجاله از پرداخت آن جلوگیری کرد. کارکنان شرکت انگلیس فقط می‌بایست ۶ تومان بپردازند. شاید به این سبب که انگلیسیان به زاهد علی قول دادن یک کشتی را داده بودند تا توسط آن طرح از میان بردن باسعیدو را اجرا کند. وی همچنین با اخذی پول از اهالی به پر کردن جیب‌هایش ادامه داد. (ف ۳۴۶۷)



وضع بندرعباس از ناگاه با آمدن سید احمد خان در ۲۲ اکتبر ۱۷۲۷ یک بارگی تغییر کرد. او زاهد علی خان را بازداشت و همه دارائیش را مصادره کرد. چون شایعه نزدیک شدن افغانان همی بود سید احمد خان دستور داد تا باروهای شهر را استوار سازند. افزون بر این بر مردم بندرعباس مالیاتی وضع کرد و به زحمت از منازعه با شرکت هلند چشم پوشید. افغانان در ۲۶ نوامبر به سرکردگی ندا خان به روستای بند علی رسیدند. و پس از زدوخوردهای کوتاهی که میان دو گروه رخ داد در آغاز دسامبر ۱۷۲۷ عقب نشستند. ندا خان چشم به راه آمدن سپاهیان اصلی به سرکردگی زبردست خان ماند. سید احمد خان عقب نشینی را بر جنگ ترجیح داده در ۲۰ دسامبر ۱۷۲۷ از بندرعباس بیرون رفت. دو روز بعد زبردست خان بندرعباس را تسخیر و سید احمد خان را که به آبادی ارسو عقب نشسته بود دنبال کرد. زبردست خان دستور داشت که اگر نتواند سید احمد خان را نابود کند او را براند و نیز مأمور بود که محمد میرزا شاهزاده صفوی یا چنانکه غالباً به او اشاره شده «نواب» را نابود کند.

از اوت ۱۷۲۷ از جنبش‌های نواب خبری نبوده است. در ۶ ژانویه ۱۷۲۸ نشانه‌ای از تجدید حیات او پدید گشت و گفته شد که در میناب است و برای جنگ کمر تنگ بسته است. این خبرها به گوش زبردست خان که در جستجو و اندیشه دستگیر کردن وی بود رسید. اما چون سرب و باروت چندانی نداشت پیش از هر کار از شرکت‌های هلند و انگلیس سرب و باروت درخواست کرد. انگلیسیان هشتاد من به او دادند اما اتلام به این دلیل که این معامله با اصول تجاری شرکت هلند مغایر است از دادن آنها تن زد. این درخواست بارها تکرار شد و زاهد علی خان که باز خود را محبوب افغانان کرده بود با ریشخند کوشید که اتلام را راضی کند اما اتلام سر سوزنی رضایت نداد. چون خبر این امتناع‌ها به گوش زبردست خان رسید گفت: «بسیار خوب نخست باید بینم بی سرب و باروت هلندیان در میناب چه می‌توانم کرد» اما از همین لحظه، اختلاف میان زبردست خان و شرکت هلند آغاز گشت.

سرانجام در ۱۲ ژانویه ۱۷۲۸ زبردست خان مبارزه خود را علیه نواب آغاز کرد، او با تیمور خان و قریب هشتصد مرد که بیشتر سواره بودند برای نابود کردن سلطان محمد میرزا حرکت کرد و صفی قلی بیگ را مقام جانشین حکومت بندرعباس داد.

هلندیان در ۱۵ ژانویه خبرهائی درباره نتیجه مبارزه زبردست خان دریافت داشتند. او از شمیل به جستجوی نواب و سپاهیان بلوچش بیرون رفته اما اثری از آنان به دست نیآورده بود. بنابراین برای

نگهداشت روحیه سپاهیان خود به شتاب به پیش تاخت تا به آبادی بهمنی نزدیک میناب رسید. تیمور خان که او نیز بدون آگاهی زبردست خان با دویست مرد پیشاپیش رانده بود به اردوی نواب رسید. امکان دستگیری نواب سخت اندک بود چون تخمیناً هشت هزار سپاهی با خود داشت. بنابراین تیمور خان به این منظور که سپاه نواب را از جایگاه امن و مستحکم کوهستانی‌شان بیرون آورد به جنگ و گریز پرداخت حیلۀ او مؤثر افتاد و سپاهیان نواب به میان دشت هموار سرازیر شدند. در این زمان زبردست‌خان با ششصد مرد دیگر به میدان نبرد رسید و چنان سخت به مردان نواب تاخت که پس از سه ساعت نبرد همگان گریختند و او حاکم بر صحنۀ نبرد گشت. نواب گریزان که زبردست‌خان را به دنبال داشت به میناب و از آنجا به کوهستانها شتافت تا شب فرا رسید و دیگر افغانان نتوانستند او را دنبال کنند. کشتگان سپاه نواب چندان زیاد بود که زبردست‌خان می‌خواست کوهی از سرهای بریده‌اشان در بندرعباس برافرازد.

زبردست‌خان پس از این نبرد به پیرامون قلعه میناب رفته در آنجا خرگاه افراشت. مدافعان قلعه به سرکردگی احمد بیگ پسر میر جهانگیر قوللر آغاسی‌باشی پیشین شاهزاده و علی خان سرکرده بزرگ بلوچ، خود را تسلیم کرده و زندانی شدند.

شرکت‌های اروپائی به شادمانی این پیروزی چند تیر توپ شلیک کردند اما صفی قلی بیگ سراسر آن روز را از سر و صدای آلات موسیقی و بوق و کرنا انباشت.

در این اثنا زبردست‌خان در پیرامون میناب پیشرفت چندانی نکرده بود، در شهر در اثر دزدی‌ها و دشمنی‌های افغانان اشغالگر مخالفت با ایشان سخت اوج گرفته هر روزه افزایش می‌یافت. پیام رسیده بود که نواب می‌خواسته خود را تسلیم کند اما پیرامونیانش این کار را مردود دانسته بودند. پایداری چنان بود که مردم باور داشتند که سید احمد خان شاهزاده را یاری می‌دهد و احتمالاً زبردست‌خان نمی‌تواند پیروز بازگردد. حتی پیام رسیده بود که خود زبردست‌خان زخمی شده و چند تن از سرکردگان سپاهش کشته شده و گروهی از سپاهیان گریخته‌اند. شاید همین شایعات زبردست‌خان را واداشت که در ۲۵ ژانویه ۱۷۲۸ نامه‌ای به اتلام بنویسد با این مضمون: «فرمانهای شاهانه‌ای را که در نزد خود دارید به جانشین من در بندرعباس نشان دهید تا روشن شود که آیا هلندیان در هنگامی که پادشاه ایران یا نمایندگانش به کمک و تجهیزات نیاز دارند باید به آنها یاری دهند یا نه؟»

در ۶ فوریه ۱۷۲۸ زبردست‌خان پیروزمندانه با شکوه و آب‌وتاب فراوان به بندرعباس بازگشت و همه شایعاتی را که درباره گرفتاریهای او در نزدیک میناب بر سر زبانها بود خنثی ساخت. در حدود دو هزار شتر، خر، اسب و قاطر، بره و قوچ و تعداد دیگری از این چارپایان غنیمتی را، پیش از ورود او به شهر آوردند. هلندیان و دیگران نزدیک آبادی نخل ناخدا به پیشباز او رفته و تا شهر او را همراهی کردند.

بازگشت ناگهانی زبردست‌خان شاید به این معنی بود که با نواب به گونه‌ای تفاهم و سازش رسیده است. گفته می‌شد که پس از پیروزی بر نواب از او خواسته که به ریش و سبیل خود و قرآن سوگند یاد کند که اگر اجازه یابد با بقیه السیف سپاهش هر جا که خواهد برود و دیگر هرگز به بندرعباس حمله نکند شاهزاده این پیشنهاد را پذیرفته و سپس در میان آن دو آتش بس اجرا شده است. اما برخی دیگر می‌گفتند که زبردست‌خان در اثر پایداریهای سخت شاهزاده و زیانهای که متحمل شده بوده پیروزی کامل را محال دانسته از این رو خود را با این پیمان و سازش دلخوش داشته است.

بدین‌سان نقش شاهزاده سلطان محمد میرزا به پایان خود می‌رسد زیرا که دیگر پس از این تاریخ در رویدادهای گونه‌گون نواحی ساحلی خلیج فارس از این شاهزاده خبری شنیده نمی‌شود. واپسین شایعه در ژوئیه ۱۷۲۸ درباره او انتشار یافت که: «سلطان محمد میرزا نیروی تازه‌ای گرد کرده آهنگ آمدن به بندرعباس دارد.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> این بخش بر اساس اسناد و مدارک زیر گردآوری شده است: شماره پرونده بایگانی ۱۹۲۶ گزارش اتلام به بیگلربیگی بندرعباس در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۷۲۵، برگهای ۵۶-۵۱ و ۶۶-۶۵. شماره پرونده بایگانی ۱۹۲۶ گزارش شیخ راشد شاه‌بندر به اتلام در تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۷۲۵، برگهای ۸۷-۲۸۴، شماره پرونده بایگانی ۱۹۲۶ گزارش اتلام به شیخ راشد در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۷۲۵، برگهای ۷۳-۲۷۱.

## وضع بندرعباس

بخش دوم (۱۷۲۸)

### دوران حکومت زبردست خان و زاهد علی خان

در ۶ نوامبر ۱۷۲۸ به زبردست خان دستور رسید که عازم گرمسیرات شود.

وی در اصفهان به هلندیان گفت که: «دستور دارم که بندرعباس و بخش‌های دیگر را در زیر فرمان افغان درآورم و راه‌ها را برای بازرگانان امن و خالی از خطر سازم» وی به اسخارور گفت: «به اتلام بنویس چون شاه بر آن است که جزیرهٔ هرمز و دیگر جزیره‌ها را تسخیر کند هلندیان باید میزان کمک‌های خود را افزایش دهند. افزون بر این هلندیان باید توجه داشته باشند که از آن پس میزان بازرگانی آنها به پایهٔ روزگاران پیشین خواهد رسید». اسخارور پاسخ داد: من نیک می‌دانم که شاه می‌خواهد سلطهٔ خود را تا بنادر گسترش دهد اما دربارهٔ جزیرهٔ هرمز و دیگر جزیره‌ها هلندیان نه می‌توانند کمکی بکنند و نه قول مساعدی بدهند. زیرا که اینان در ایران تنها نقش مهمان را دارند و در اینجا برای بازرگانی آمده‌اند. اما آماده‌اند که به شاه اندرزهایی بدهند.

اسخارور افزود: با اینکه هلندیان در آزادی خسرو بیگ نایب بیگلربیگی بندرعباس که برگماشتهٔ افغانان بود نقش مؤثری داشتند در ازای این زحمت نه همان تفقدی اضافی از سوی شاه ندیدند بلکه از خانهٔ سکونتگاه خود که بارزترین نشانهٔ امتیازات آنها بود بیرون رانده شدند. دربارهٔ بازرگانی باید بگویم که پیش از این اتلام نامه‌هایی به شاه نوشته است. اگر قول می‌دهید که این خواست‌های ما را انجام دهید می‌توانید شماری از بازرگانان را با خود به بندرعباس ببرید و آنها خواهند توانست کالاهای هلندی را در آنجا خریداری کنند. زبردست خان پاسخ داد: ان‌شاءالله! و افزود «من در ۱۳ نوامبر ۱۷۲۷ دربارهٔ این نکات با شاه گفتگو خواهم کرد». اما نخستین بار این موضوع را با محمد امین بیگ قوللرآغاسی در میان گذاشت و او به زبردست خان اندرز داد که این نکات را با شاه در میان نگذارد و افزود: اگر هلندیان ده خانهٔ کوچک هم خارج از شهرک نمایندگی می‌خواستند می‌توانستند داشته باشند.

در ۲۸ دسامبر ۱۷۲۷ اعتمادالدوله<sup>۱</sup> جدید محمد امین بیگ قوللرآغاسی پیشین از هلندیان خواست که در حین اقامت زبردست خان در بندرعباس او را یاری دهند. در این هنگام زبردست خان در بندرعباس نبود اعتمادالدوله همچنین از هلندیان قدردانی کرده قول داد که شاه فرمانی دایر بر خشنودی‌اش از خدماتی که هلندیان نسبت به او انجام داده‌اند صادر خواهد کرد. اما به درخواست هلندیان که بازپس دادن خانه نمایندگی هلند بود توجهی ننمود.

تا پایان نوامبر ۱۷۲۷ پیشتازان سپاه زبردست خان به سرکردگی ندا خان به آبادی بند علی رسیدند. پس از چند زدوخورد افغانان باز در آغاز دسامبر (رک فصل مربوط به سید احمد خان) عقب نشستند. ندا خان چشم به راه آمدن نیروی اصلی با زبردست خان ماند چون زبردست خان فرا رسید، سید احمد خان که شهر را در دست داشت بی‌آنکه بجنگد به سوی آبادی ارسو گریخت. سپس بی‌درنگ در ۲۰ دسامبر ۱۷۲۷ زبردست خان به بندرعباس اندر آمد.

در ۲۱ دسامبر ۱۷۲۷ زبردست خان به گونه‌ای نامنتظر به دیدار هلندیان آمد، و پرسید که آیا می‌تواند از باروها و استحکامات شرکت بازدید کند؟ آیا همه توپهای شرکت را می‌توان به گونه‌ای نمایشی شلیک کرد؟ آیا شرکت چگونه ساخته شده؟ و بسیاری پرسش‌های دیگر. هر چند زبردست خان نسبت به هلندیان سخت اظهار تفقد کرده بود اتلام به او گفت که احتمالاً نمی‌تواند درخواست‌هایش را برآورده کند.

زبردست خان در این باب پافشاری ننمود، و در عوض چیزهای گونه‌گونی را که در بندرعباس یافت نمی‌شد، درخواست نمود. هلندیان برای اینکه زیاد منفی قلمداد نشوند برخی از چیزهایی را که می‌خواست به او دادند.

---

<sup>۱</sup> در ۲۷ اکتبر ۱۷۲۸ چاپاری از سوی اعتمادالدوله به گونه‌ای کاملاً محرمانه نزد مدیر شرکت هلند خبر آورد که اگر «مدیر شرکت فقط یک‌هزار یا یک‌هزار و پانصد تومان به اعتمادالدوله دهد او یقیناً قلعه و جزیره هرمز را در اختیار او خواهد گذاشت»، گفته می‌شود که اعتمادالدوله خسیس‌ترین و جوکی‌ترین مرد در ایران است و اگر قدرت داشته باشد دلش می‌خواهد سراسر ایران را بفروشد. واک ۲۰ برگ ۳۵۴۲ همان‌جا برگ دست چپ ۳۵۴۹ (۵ نوامبر ۱۷۲۸) گزارش می‌دهد که: زبردست خان حتی یک‌بار از زبانش جسته است که «این سنگ‌ها (این جزیره‌ها) در خور آن نیست که زحمتی برای تسخیر آنها کشیده شود.» لکن رک یادداشتهای ص ۱۰۹ که مفهومی مخالف این عقیده دارد.

فردای آن روز انگلیسیان زبردست‌خان را به گونه‌ای پذیرفتند که هلندیان خاطرنشان ساختند که دشمنی زبردست‌خان نسبت به انگلیسیان پایان یافته و او هوادار انگلیسیان خواهد شد. به خصوص چون انگلیسیان یک کشتی به دوساری و هرمز فرستادند تا چند کشتی توپ‌دار را که در آن حول و حوش پراکنده بود بیاورد. این کار به درخواست زبردست‌خان انجام گرفت که به او پنج توپ به غنیمت گرفته را هدیه دادند (۱۲-۲۳).

ندا خان در ۲۷ دسامبر پس از نبرد پیروزمندان‌اش با سید احمد خان بازگشت سید احمد خان زاهد علی خان را به گونه‌ی اسیر با خود در یکی از کشتی‌هایی که بخشی از بار و بنه‌ی همراهانش را نقل می‌کرد برد. این روباه حيله‌گر توانست کشتی خود را عقب انداخته و با کشتی‌های دیگر پر از تجهیزات خود را به ساحل هرمز رسانده و در ۲۸ دسامبر به بندرعباس بازگردد.

زبردست‌خان گذشته از سپاه‌یانی که به شمیل و میناب فرستاد، ندا خان را نیز در ۳۱ دسامبر با لشکریانی به سوی لار گسیل داشت.

افغانان گذشته از اینکه هر روز چند بار کارکنان شرکت‌های خارجی را با درخواست انواع هدایا آزار می‌دادند با اهالی شهر نیز به شیوه‌ای وحشیانه رفتار کرده، آنها را مورد آزار قرار می‌دادند. از آنها پول می‌گرفتند و به چشم برده و غلام به آنها می‌نگریستند.

مردم را با کتک وادار به حمل و نقل چیزهای دزدیده‌شده و آوردن چوب و هیزم و آنچه به ایشان مربوط نبود، وادار می‌ساختند؛ هر که را در حوزه بندرعباس، میناب، شمیل و رودان می‌زیست به بردگی گرفته با احشام و مواشی دزدیده‌شده از روستائیان در بندرعباس می‌فروختند. اگر افغان‌ها به آتش نیاز داشتند کلبه‌های مردم را آتش می‌زدند.

نسبت به شرکت هلند نیز بی‌حرمتی نشان دادند چون با کارکنان بومی آن نیز مانند دیگر ساکنان شهر رفتار می‌کردند. در هنگام جستجوی غنایم زاهد علی خان دستیار افغانان بود. او همانند موشی که در کلیسا باشد بینوا بود، و با نشان دادن راه‌ها و وسایل اخاذی پول بیشتر به زبردست‌خان، کوشید که خود را طرف توجه او کند. نقشه‌ی دریافت یک خراج کامل از مردم شهر و تقسیم شهر در میان گروه‌های گونه‌گون را وی طرح کرد. قرار بود ۲۵۰۰ تومان پرداخته شود. حتی شیخ راشد باسعیدی که در ۲۸/۱/۲ پس از اطمینان یافتن از خوشرفتاری افغانان به بندرعباس آمده بود از پرداخت پول معاف نشد. و در ۴ ژانویه او مزه‌گرسنه چشمی و پول‌پرستی افغانان را چشید. اینان از

او فقط پنجاه هزار تومان پول خواستند که توانست آن را به نصف کاهش دهد. شیخ راشد برای اینکه این سگان گرسنه را از گزیدن بازدارد دو هزار تومان به آنها داد و قول داد که از وضع اداره گمرکات خود گزارشی عرضه کند. زبردست خان نسبت به این پیشنهاد واکنشی نشان نداد اما در ۶ ژانویه یک ترانکی<sup>۱</sup> به باسعیدو فرستاد تا همه مردمان دارا را بیاورد.

زبردست خان همچنین با درخواست مصرانه یک کشتی، هلندیان را به ستوه آورد. او می‌خواست یک کشتی به هرمز بفرستد تا چندین کشتی گونه‌گون را با تجهیزات آزاد کند. انگلیسیان به این کار راضی شدند. و مقامات هرمز به زبردست خان نوشته بودند که: ما فقط در صورتی کشتی‌ها را بازمی‌گردانیم که مدیر شرکت هلند این کار را تأیید کند. نظر به روابط آنها اتلام نتوانست مخالفت کند؛ چرا که بی‌فایده بود چون کشتی‌ها در ۶ ژانویه دست خالی بازگشتند. همچنین افغانان از هلندیان توپ‌هائی می‌خواستند. انگلیسیان چهار دستگاه توپ فلزی برای افغانان فراهم کرده بودند، اما اتلام به آنها گفت: من نمی‌توانم با درخواست شما موافقت کنم. با درخواست مشابهی برای سرب و باروت که بارها از سوی افغانان تکرار شده بود نیز مخالفت شد زیرا دادن سرب و باروت از سوی مدیران شرکت هلند اکیدا قدهن شده بود. بنابراین هلندیان هرگز و هیچ‌گاه حتی یک پوند باروت یا یک گلوله به هیچ‌کس یا مقامی نداده یا نفروخته بودند. زاهد علی خان نیز برای حفظ مقام خود کوشید که اتلام را به دادن این مواد ترغیب کند ولی همان پاسخ را شنید.

موضع بی‌طرفانه و خنثای هلند سرانجام بر روابط آنها با افغانان اثر گذاشت زیرا که در ۱۰ ژانویه افغانان از هریک از کارکنان بومی شرکت هلند خراجی به مبلغ ۳۵ تا ۵۰ محمودی خواستند. اتلام دیلماج شرکت را نزد صفی قلی بیگ ناظر بیوتات زبردست خان و خواهرزاده او فرستاد تا فرمان شاه را که کارکنان شرکت هلند را از چنان خراج‌هائی معاف ساخته بود به او نشان دهد. صفی قلی بیگ آن فرمان را مسخره‌کنان گفت: «چه چیزی مرا از کوفتن آنها بر سرت بازمی‌دارد به کاپیتان بگو که من این فرمان را گردن نمی‌نهم او آزاد است که از این کار در دربار شکایت کند و من هم شکایت می‌کنم.» اتلام با شنیدن این ماجرا در نامه‌ای به زبردست خان نوشت که:

«برای خاطر من از گرفتن خراج از کارکنان شرکت هلند دست بردارید چون هنوز مستوفی مالیات بر درگاه خانه شرکت هلند نشسته است». دیلماج نزد زبردست خان بازگشت و خان

<sup>۱</sup> Tranki - ترانکی، یک نوع کشتی پاروئی که در آن زمان در خلیج فارس بسیار متداول بود.

ناسزاگویان او را عتاب کرد که: «از اینجا گم شو سگ! و به اربابت بگو که من با توپ و مهماتش به او نشان خواهم داد که من زبردست خان‌ام بگذار بداند که او کاپیتان است». او همچنین هلندیان را متهم کرد که دشمنان او مانند سلطان محمد میرزا را یاری داده‌اند. اتلام که مایل به جنگ نبود تسلیم شد. او در عین حال از زاهد علی خان پرسید علت این تغییر ناگهانی رفتار افغانان با هلندیان چیست؟ آیا تو دستورهای پنهانی درباره ما داری؟ من همچنان که قبلاً توضیح داده‌ام تنها بر طبق دستورهای مقامات شرکت هلند رفتار کرده‌ام. زاهد علی خان پاسخ داد: من به تو اخطار کرده بودم که اگر فقط پانصد تومان پیشکش دهی و توجه کنی که مقداری سرب و باروت هم به این پیشکش‌ها بیفزائی همه چیز روبه‌راه خواهد شد. تو می‌توانی در دفترهای شرکت درباره مصرف سرب و باروت دست ببری چون باتاویا (Batavia) نیازی به تحقیق در این باره ندارد.

در ۱۲ ژانویه ۱۷۲۸ زبردست‌خان با نزدیک هشتصد مرد برای دستگیری سلطان محمد میرزا مدعی تاج و تخت صفوی به میناب رفت. در غیاب او صفی قلی بیگ مسئول اداره شهر بود. در ۱۶ ژانویه زبردست‌خان درباره پیروزی خود بر شاهزاده خبرهائی فرستاد.

خراج کارکنان بومی هلند به افغانان تا ۲۲ ژانویه پایان یافته بود. منشی هلندیان به عنوان سر-کارکنان، مسئول پرداخت خراج کارکنان به افغانان گردیده بود. او را بارها آزرده‌اند، دشنام دادند و حتی کتک زدند. در ۱۹ ژانویه حتی چهار افغان سرزده به خانه‌اش که تحت حفاظت شرکت هلند بود درآمدند و از قنبر علی منشی هلند خواستند که یا دو تومان باقیمانده را بپردازد و یا آماده خوردن چوب و فلک باشد. قنبر علی اعتراض کرد و از آنها خواست اجازه دهند با اتلام گفتگو کند و افغانان اجازه دادند.

در این اثنا پسرکی که در خدمت افغانان بود جسارت ورزیده دو شتر متعلق به اتلام را از خانه کمپانی دزدید و در حین دزدی دربان خانه را زخمی ساخت. اتلام به این تجاوز و آزار پیوسته دیپلماسی و منشی‌باشی شرکت هلند اعتراض کرد و گفت: مرتکبان این اعمال باید مجازات شوند وگرنه من خود ناگزیر به مجازات آنها خواهم شد. در طی پانزده سالی که در ایران اقامت داشته‌ام هرگز رویدادهائی از این قبیل رخ نداده است افزون بر این شاه اشرف امتیازات شرکت را تأیید کرده و به مقامات افغانی دستور داده که ضمن یاری کردن هلندیان رفتار دوستانه با ایشان داشته باشند. صفی قلی بیگ برای حفظ ظاهر آن پسرک را با یک اخطار مجازات کرد. در عین حال دیپلماسی هلند را در حضور دلالان شرکت که برای شهادت دادن آمده بودند تهدید نمود که شکمش را پاره می‌کند یا



سرش را می‌برد. همچنین به هلندی‌ها طعنه زد که هلندی‌های اصفهان پول زیادی داده‌اند. اما هلندیان اینجا خیلی کم پرداخته‌اند و من با طیب خاطر این پول را پس می‌دهم. مدتهاست که هلندیان چنان رفتار می‌کنند که گوئی حاکمان شهرند. چرا در دوره انقلاب قلعه و استحکامات شهر را تسخیر کردند؟ دیلماج شرکت پاسخ داد: «هلندیان تنها خواسته‌اند که مطابق امتیازاتشان با آنها رفتار شود.» صفی قلی بیگ سرانجام فقط وعده داد که توجه خواهد نمود که از چنان کارهای - خودسرانه جلوگیری شود. با وجود این فردای آن روز یا ۲۳ ژانویه باقی پول در همان کلبه به زور از منشی‌باشی گرفته شد. اتلام برای اینکه منشی‌باشی را از تجاوز بیشتر مصون دارد دو تومان باقیمانده را از جیب خودش پرداخت.

در ۲۷ ژانویه افغانان از کارکنان شرکت هلند ده درصد دیگر از خراج پیشین را خواستار شدند. صفی قلی بیگ به دیلماج شرکت گفت: من کاری ندارم که بندر-عباس پیشرفت کرده یا نه، یا هلندیان از اینجا می‌روند یا نه. شاه می‌تواند بی‌وجود هلندیان سلطنت کند. اما بی‌آنکه سهم خود را بگیرد و خزانه خود را پر کند نمی‌تواند شاه باشد. فردای آن روز افغانان قنبر علی را برای گرفتن ده درصد اضافی کتک زدند اتلام برای اینکه از این مخمصه هم نجات یابد این بار نیز ۳۵۵ محمودی از جیب خودش پرداخت کرد.

در ۲۹ ژانویه صفی قلی بیگ دلانان شرکت هلند را تهدید کرد که: «اگر اتلام را وادار نکنید که به ما سرب و باروت دهد شما را به چوب و فلک خواهیم بست.» با ورود کشتی‌های دوسماریتان<sup>۱</sup> و دوکرنیلیا<sup>۲</sup> در ۲ و ۳۰ ژانویه افغانان درخواستهای تازه‌ای را مطرح کردند. در ۴ فوریه صفی قلی بیگ پارچه چیت و پارچه‌های گرانبه‌های دیگر خواست و وعده داد که در مقابل آنها طلا خواهد داد. اتلام پاسخ داد:

هنوز تصمیم نگرفته‌ایم که آیا باید کشتی‌ها را بازپس فرستیم و آیا همه کارکنان شرکت هلند باید بندرعباس را ترک کنند یا نه. زیرا اگر آزارها و سد و بندهای دمامد سپاهیان افغان متوقف نشود دیگر تجارتی بر جای نخواهد ماند و در آن صورت بهتر آنست که هلندیان بروند. زبردست‌خان در ۶ فوریه با غنایم فراوان از جنگ با شاهزاده صفوی بازگشت. و دیری نپائید که او هم درخواست گرفتن چیت و دیگر پارچه‌های گرانبه‌ها را تکرار کرد. و در پی آن به گونه‌ای نامنتظر به جایگاه شرکت هلند

<sup>۱</sup> de Samaritaan

<sup>۲</sup> de Cornelia

آمد و از خود خوشروئی و مهربانی نشان داد. او آمده بود که پارچه‌ها را بگیرد و می‌گفت که بهای آنها را نقدا می‌پردازد. اتلام پاسخ داد: من آنها را فقط در صورتی می‌توانم تحویل دهم که بار کشتی به هم ریخته نشود چون هنوز بارهای آن تخلیه نشده است.

در ۱۲ فوریه ۱۷۲۸ زبردست‌خان پرسید: «آیا می‌توانم به دیدن کشتی هلند بیایم» هلندیان برای اینکه از کج خلقی بیشتر او جلوگیری کرده باشند با این درخواست موافقت کردند. فردای آن روز زبردست‌خان می‌خواست در قایق پاروئی انگلیسیان نشسته به بازدید یک کشتی انگلیسی برود. در این اثنا اتلام که در ساحل راه می‌رفت به وی گفت: آیا می‌خواهی همین اکنون از کشتی هلندی دیدار کنی؟ زبردست‌خان موافقت نمود و مدیر انگلیسی را همچنان در کشتی انگلیس به انتظار خود باقی گذاشت.

از لباس دریانوردان و تدارکات داخل کشتی چنین استنباط می‌شد که این دیدار به گونه‌ی اتفاقی و سرزده انجام گرفته است. فقط یک روز بعد زبردست‌خان از کشتی انگلیسی بازدید کرد و در آنجا به اتفاق همراهانش هدایائی فراوان و گرانبها دریافت داشتند.

تقریباً دیر هنگام زبردست‌خان جشنی ترتیب داد تا خلعت خود و دو تن از مدیران شرکت‌های اروپائی و بیست و چهار خلعت دیگر را به تشخیص خود توزیع کند. در فرمان شاه برای اتلام نیز گذشته از اظهار تفقد شاه نسبت به اتلام از او شماری توپچی و متخصص بمب نیز درخواست شده بود.

همه‌ی این خلعت‌ها زمان درازی نزد زبردست‌خان بوده است. زبردست‌خان که از ششم فوریه همه‌روزه هر روز چندین بار به دنبال پارچه‌ها می‌فرستاد از اینکه هنوز به او تحویل نشده بود خشمگین گشت. سرانجام اتلام درمانده بود که چگونه این خودداری از تحویل را ادامه دهد و برای چاره‌اندیشی از اعضای دیگر شورا استمداد جست. اینان به اتفاق آراء نظر دادند که اتلام باید مؤدبانه به خودداری از تحویل پارچه‌ها ادامه دهد و بگوید که هلندی‌ها نمی‌توانند برای چند قواره پارچه تمام بارهای کشتی را زیر و رو کنند. افزون بر این قیمتی که زبردست‌خان می‌خواست برای پارچه‌ها بپردازد خیلی کم بود. در ۱۷ فوریه اعتبار گفته‌های زبردست‌خان دستخوش تردید گشت، چرا که می‌خواست به جای طلا به دلالتان شرکت محمودی بد بدهد و آنها را تهدید می‌کرد که اگر این سکه‌ها را نپذیرند بی‌احترامی خواهند دید.

زبردست خان باز در ۱۸ فوریه به دیدار اتلام آمد زیرا که دختر کوچولویش در گذشته بود. در این دیدار از اتلام تقاضا نمود که آیا می‌تواند از انبارهای شرکت دیدار کند، که با آن موافقت شد. پس از این دیدار او خواست که مقادیری، باروت، سرب، چندین توپچی، مقادیری خمپاره و بمب و یک متخصص ماهر بمب به وی داده شود. اتلام به او گفت: من قادر به انجام این خواسته‌ها نیستم. اما زبردست خان در خواسته‌هایش پافشاری نمود و گفت با حضور سه کشتی هلندی در اینجا یقیناً می‌توانید چند کارشناس و بخشی از اقلامی را که من خواسته‌ام تأمین کنید. اما اتلام گفت: توپچی-ها به خصوص در کشتی‌ها مورد نیاز هستند اگر به آنها نیازی نبود باتاویا در این باره به ما نامه می‌نوشت زبردست خان به اتلام گفت آیا می‌توانی درباره این درخواست من به باتاویا نامه بنویسی و از فرماندار کل آنجا اجازه بخواهی؟ اتلام بی‌درنگ با این خواسته موافقت نمود و از زبردست خان خواست که یک نسخه از فرمان شاه اشرف را به او دهد. او مطمئن بود که زبردست خان نسخه را نخواهد داد چون به عقیده زبردست خان در آن فرمان از هلندیان قدری بیش از استحقاق ایشان ستایش شده بود.

زاهد علی خان سرانجام در کوشش‌هایش برای بازیافتن قدرت پیشین خود کامیاب گشت، زیرا که زبردست خان با گرفتن سندی از او که متضمن قول پرداخت مبلغی پول بود. او را به مقام شاه‌بندر بندرعباس برگماشت. همچنین به رایگان او را مقام جانشین یا نایب بیگلریگی داد.

بنا به شایعات زبردست خان از سوی دربار فراخوانده شده بود که شاید نیز درباره مقاماتی که به زاهد علی خان داده توضیح دهد. ظاهراً زبردست خان پیش از حرکت می‌خواست از هلندیان چیزهای بیشتری دریافت دارد. چون زاهد علی خان در نهان به اتلام آگاهی داد که: «خان قصد دارد عین هدایائی را که به او داده‌اید و یا بهای آنها را به شما بازگرداند زیرا این هدایا را خیلی ناچیز می‌شمارد. من به شما اندرز می‌دهم که مقداری هدایای گرانبها برای خان بفرستید.» اتلام پاسخ داد: «خان هر کار که دلش می‌خواهد انجام دهد چون من با گشاده‌دستی هدایائی همراه با ادب و نزاکت به او داده‌ام و ظاهراً نه هدایا و نه ادب و احترام ما هیچیک اثری نداشته است.

آیا افغانان مبلغی هنگفت از هلندیان در اصفهان نگرفته‌اند، کی می‌خواهند آن پول هنگفت را بازپس دهند؟» زاهد علی خان اشاره کرد که: «زبردست خان مردی نیست که با اروپائیان وارد معامله شود و یقیناً هلندیان از برانگیختن دشمنی او سودی نخواهند برد.» اتلام پاسخ داد: «من پیوسته کوشیده‌ام و خواهم کوشید تا آنجا که ممکن است از پدید آمدن دشمنی جلوگیری کنم، اما اگر

توهین‌ها و نیشخندهای خان با تجاوز و بی‌حرمتی آشکار و حتی تخلفات تحمل‌ناپذیر بیشتری همراه شود من به هر شیوه و وسیله شرافتمندانه‌ای که در اختیار دارم با او مقابله خواهم کرد».

فردای آن‌روز زاهد علی خان با قورچی سالم کلانتر شمیل نزد اتلام آمده و یکبار دیگر کوشیدند تا او را وادار کنند هدایای بیشتری به زبردست خان و برادرزاده‌اش بدهد. در این دیدار ماجرائی میان برخی از افغان‌ها و هامل<sup>۱</sup> نایب اتلام رخ داد. هامل که اندکی حالت مستی داشته پیاده به در خانه‌اش که در تصرف افغانان بود رفته بود تا ببیند که آیا آن را خالی کرده‌اند یا نه. و چون طرفین زبان یکدیگر را خوب نمی‌فهمیدند در میان آنها نزاع درمی‌گیرد و یکی از افغانان به دست هامل زخمی می‌شود.

زاهد علی خان که تازه از خانه اتلام بیرون رفته بود بزودی بازگشت تا از سوی زبردست خان بتوان بخواهد و هامل را با خود ببرد زیرا که در غیر این صورت زبردست خان تهدید کرده بود که شدت عمل نشان خواهد داد. اتلام پاسخ داد: تا آنجا که من دریافته‌ام افغانان در آن ماجرا در خور سرزنش‌اند. و به دو تن از اعضای شورا دستور داد تا به همراه زاهد علی خان نزد زبردست‌خان بروند و نخست از او بپرسند که خواسته‌هایش چیست و اگر خواسته‌ای دارد بنویسد. دوم اینکه از او بخواهند که درباره همه تخلفاتی که نسبت به کارکنان شرکت هلند اعمال شده به داد رفتار کند وگرنه هلندیان ناگزیر خواهند شد که خود عدالت را اجرا کنند. سوم اینکه از همه ستم‌هایی که تاکنون به هلندیان شده شکایت کرده بپرسند: آیا خان برای آن به اینجا آمده است که آدم‌های ما را بیازارند؟ چهارم و نکته آخر اینکه آیا از شاه فرمانی دارد که در آن از هلندیان خواسته شده باشد که اینجا را ترک کنند یا اینکه باید همچون زمانهای پیشین با ایشان رفتار شود؟ فرستادگان اتلام چون نزد زبردست‌خان آمدند او را خشمناک یافتند. گرداگردش چهارصد تا پانصد تفنگچی با تفنگ‌های چخماقی فتیله گذاشته آماده کار بودند.

### آغاز یادداشتهای روزانه فرستادگان اتلام

ما تقریباً در ۵ گامی زبردست‌خان ایستادیم زاهد علی خان تعظیم‌گرایی نمود و ما نیز همچنان کردیم. زبردست‌خان بر دیوار کوتاهی نزدیک درگاه خانه نشسته نعره می‌زد و ناسزا می‌گفت (و به سختی نگاهی به ما انداخت): وزیر کجاست؟ این آدم‌ها کیانند؟ دیلماج گفت: این داروغه و آن یکی

---

Hamel<sup>۱</sup>

منشی شرکت هلند است. زاهد علی خان با لحنی لابه‌آمیز به میان سخن دوید که: نواب خان! کاپیتان<sup>۱</sup> می‌خواست وزیرش را خدمت شما بفرستد اما او در اثر می‌خوارگی بیمار شده و در خانه‌اش بستری است! من این را هنگامی که در شرکت بودم خودم دیدم چون وقتی به طبقه بالا آمده بود کاپیتان از رفتار او اظهار ناخشنودی نموده او را به خانه بازپس فرستاد. با شنیدن این سخنان زبردست‌خان سخت خشم‌گینانه گفت: «من وزیر او را می‌خواهم، یک‌تن بمیرد بهتر از آنست که دویست سیصد تن کشته شوند. من او را به هر نحوی که ممکن باشد به چنگ می‌آورم.» او همچنان خشم‌گینانه افزود: «آیا این پاداش آن همه دوستی و محبتی است که من نسبت به هلندیان انجام داده‌ام؟ با محبت بسیار سفارش آنها را به شاه خود کردم که نتایج آن عایدشان شد. (۳۵۳۱) حال باید با چند مرد به یکی از بهترین صاحب منصبان من حمله کنند و او که برهنه نشسته بوده به دست وزیر زخمی شود.» سپس از ناگاه رو به جانب ما برگرداند و گفت: «تو منشی‌باشی دوست خوب منی با من در کشتی بودی و فارسی یاد گرفتی بگو علت این کار چیست؟ و نظر خود را در این باب بیان کن.» منشی که زبانه خشم را در چهره خان دید گفت: «من فارسی کم می‌دانم و می‌ترسم حرف بزنم از خان استدعا دارم اجازه دهند به واسطه یک دیلماج پاسخ بگویم!» خان مرحمه درخواستش را پذیرفت. آنگاه دیلماج محترمانه از سوی مدیر شرکت به خان سلام رساند و چون خواست نیت ما را از این مأموریت به او بفهماند خان میان حرفش دوید و گفت: ببین منشی تو بهتر می‌توانی به پرسش‌هایی که از تو کرده‌ام پاسخ دهی! در این هنگام منشی خیلی به خان نزدیک شد و گفت: «به نظر من کل این ماجرا در اثر ندانستن زبان پدید آمده و هر یک از دو طرف دعوا را می‌توان به آدم ناشنوائی همانند کرد که می‌بیند طرف دیگر حرف‌هایی می‌زند و می‌پندارد که دارد به او ناسزا می‌گوید.» زبردست‌خان که با شنیدن این توضیح اندکی آرام شده بود با زاهد علی خان به سخن پرداخت. اندکی بعد آشکار شد که زاهد علی خان با احترام زیاد از خان خواسته که باور کند آن نزاع نوعی نعره مستانه بوده و از فارسی ندانستن وزیر کاپیتان هلندی ناشی شده است. زبردست‌خان بی‌درنگ گفت: «نه! نه! (پشت برگ ۳۵۳۱) زاهد علی خان من می‌خواهم این وزیر را به چنگ آورم و گرنه در خانه آنها سنگی روی سنگ نخواهد ماند من زمان درازی است که از قندهار دورم اما از آن زمان تاکنون هیچ‌کس دل آن را نداشته که به مردان من آزار رساند. افزون بر این چرا کاپیتان پادرمیانی نکرده که این ماجراها رخ ندهد؟ آدم‌های من از ترس من حتی از خودشان دفاع نکرده‌اند

<sup>۱</sup> منظور اتلام است. م.

وگرنه خودشان را نشان می‌دادند.» آنگاه خان از ناگاه روی به سوی دیلماج برگرداند و شنید که می‌گوید: «خان خواهش می‌کنم این موضوع را زیاد جدی نگیرید این یک امر گذشته است» هنگامی که دیلماج آغاز سخن کرد زاهد علی خان خواست او را ساکت کرده به جای خود بنشانند اما زبردست خان حرفهای دیلماج را شنیده بود و کوشش زاهد علی خان نتیجه‌ای نبخشید. زبردست خان خشماگین به هر سو می‌جست و خشم زمام اختیار از کفش ربوده بود همچنان که فارسی می‌گفت زبان خود را به لهجه افغانی (به سخن بهتر به سخنان جنون‌آمیز) تغییر داد و با این کلمات سخنان خود را به پایان برد: من می‌خواهم او را به چنگ بیاورم و به چنگ می‌آورمش. بگذارید این دوستان بازگردند اینان بی‌گناهند. در همین حال به منشی روی کرد و گفت: «آیا این رفتار نمونه خوبی نیست. چون شما بهتر می‌دانید!» منشی که می‌دید خان در انتظار پاسخ است گفت: جناب خان شما یقیناً می‌دانید که هر قاری خوب ممکن است اشتباهی بکند با وجود این کاپیتان خود را به دوستی شما پشت‌گرم داشته و هر چه شما برای نگهداشت او لازم داشته باشید یقیناً خواهد کوشید که در حدود مسئولیت خویش انجام دهد. خان پاسخ داد: بله! بله! بیش از پنجاه بار گفته‌ام که وزیر را می‌خواهم، به سر شاه قسم از این خواسته دست برنمی‌دارم. من فقط از خدا می‌ترسم و نه از کس دیگر، نه از پادشاه کاپیتان می‌ترسم نه از هیچ‌کس دیگر، هر کس که می‌خواهد باشد. پس از گفتن این سخنان خان به آخرین امضاکننده این گزارش نگاه کرد و او مؤدبانه گفت: جناب خان کاپیتان باوری سخت دیگر گونه نسبت به شما دارد. در این اثنا وزیر انگلیس، پزشک و دیلماج آنان نزد خان آمدند و پس از سلام و تعارف، ما چنین پنداشتیم که پذیرائی خان از آنان دوستانه بود. اطلاع پیدا کردیم که انگلیسیان از اینکه کاپیتان آنها به سبب بیماری و جز آن نتوانسته به تن خود بیاید پوزش خواسته‌اند. آنگاه خان با لحنی شکوه‌آمیز از وزیر هلند با انگلیسیان سخن گفت و خطاب به پیرامونیان افزود: (با اشاره به انگلیسیان) اینها پیشترها هرچه می‌خواستند ۱۴۰ می‌کردند. برده‌وار خدمت می‌کردند و هر چه در ید قدرت داشته‌اند به من داده‌اند. و به شیوه بسیار رضایت‌بخشی مرا یاری کرده‌اند (نگران در ما) سپس افزود: هلندیان تاکنون چه کرده‌اند؟ آنگاه دیلماج انگلیسیان به دستور آنان پاسخ‌هایی داد که ما خوب درنیافتیم تنها این بخش از سخنش را دریافتیم که می‌گفت: جناب خان خواهش می‌کنیم از این موضوع درگذرید آن فقط نعره مستانه‌ای بوده است. (۷۶-۳۵۳۲).

پایان یادداشت پس از آن هلندیان با انگلیسیان بازگشتند. فردای آن روز مدیر شرکت انگلیس به اتلام گفت: «اگر به گونه‌ای خان را راضی نکنید او در خواستن حامل پافشاری خواهد نمود». اتلام پاسخ داد. من می‌توانم حامل را بیاورم و اگر زبردست خان چه بخواهد و چه نخواهد بر سر این ماجرا جنگی پدید آورد به عهده خود اوست.

با اینکه افغانان یک چاپار هلندی را کتک زده بودند در ۲۸ فوریه که اتلام به- دیدن زبردست خان رفت پس از برخوردی سرد، از وی با خوشروئی بسیار پذیرائی شد. فردای آن روز زبردست خان گستاخانه از هلندی‌ها خواست که پارچه‌های - درخواستی‌اش را تحویل دهند.

هلندیان برای اینکه رابطه بهتری پدید آورند سرانجام در ۴ مارس هدایائی به ارزش ۷۱۴۸ محمودی برای زبردست خان، و نیز هدیه‌ای برای آن افغان زخمی فرستادند. صفی قلی بیگ به دائی خود گفت: از دلان انگلیسی بخواهید که این هدایا را ارزشیابی کنند چون به نظر من ناچیز می‌نماید. چون صفی قلی بیگ می‌خواست پول این هدیه‌ها را به دلان شرکت هلند بدهد اتلام گفت: اگر زبردست خان اینها را دوست ندارد می‌تواند عین آنها را پس دهد. در ۵ مارس که باز صفی قلی بیگ کوشید دلان شرکت هلند را به پذیرش آن پول مجبور کند اتلام همان گفته پیشین خود را تکرار کرد.

پسین گاه همان روز زاهد علی خان به اتلام خطاری فرستاد که: اگر هریک از اروپائیان از خانه شرکت بیرون بیاید افغانان به دستاویزی، مرافعه‌ای پدید خواهند کرد. زبردست خان بزودی به بندر کنگ می‌رود او از شاه اشرف اجازه جنگ با هلندیان و تراج شرکت ایشان را خواسته است و در غیاب خود به سیصد افغان دستور داده که هلندیان را آزار دهند. ادامه تیرگی روابط هلندیان و افغانان نیز از آنجا آشکار می‌شد که زبردست خان گفته بود هلندیان باید افزون بر آن هدایا ده درصد دیگر هم بدهند که در پاسخ این درخواست اتلام گفت: من آمادگی این پرداخت را ندارم.

زاهد علی خان گفته بود که اگر هلندیان به صفی قلی بیگ هدیه‌هایی ندهند او زبردست - خان را وادار خواهد ساخت که به شرکت هلند حمله کند. در این گیرودار زبردست خان دلان شرکت هلند را فراخواند و عموم هلندیان، فرماندار کل و به ویژه اتلام را به باد ناسزا گرفت و گفت من به شما نشان خواهم داد که نوکر افغانها هستید او همچنین به دیلماج از این بابت که همه سخنانش را به خوبی به اتلام نفهمانیده است ناسزا گفت. اتلام به دلان شرکت هلند گفت: اگر زبردست خان بار

دیگر شما را فراخواند به او بگوئید که شرکت هلند تاکنون از جانب صفی قلی بیگ، تعدیهای زیادی را تحمل کرده است دادن هدایا در ازای این تخلفات خفت آور است من حد اکثر توان خود را به کار بردم که با زبردست خان رابطه خوبی داشته باشم هدایائی را هم که داده‌ام نه به قصد فروش بلکه برای خاطر دوستی بوده است.

در ۹ مارس زاهد علی خان به دیدن اتلام آمد تا درباره وضع موجود و چگونگی حل بحران که به نظر او فقط با تقدیم هدایای بیشتر به افغانان حل شدنی بود به گفت و شنود پردازد. فردای آنروز زاهد علی خان به اتلام پیام داد که اگر صد قواره چیت گلدار برای زبردست خان بفرستی کاری می‌کنم که یک اسب نر جوان به ارزش ۲۵ تومان برایت بفرستند. اتلام پاسخ داد که: به مخدوم خود بگو که من نیازی به اسب ندارم. در ۱۲ مارس زاهد علی خان باز به اتلام پیشنهاد کرد که برای جلب دوستی زبردست خان هدیه‌ای به او بدهد، اما اتلام پاسخ داد: دوست ندارم دوستی کسی را با پول بخرم. فردای آنروز باز زاهد علی خان به اتلام پیام داد که: دست کم ۶۰ تومان هدیه بده وگرنه وضع گذران هلندی‌ها وخیم خواهد شد. اتلام پاسخ داد من دیگر در شرکت هدیه‌ای ندارم و اگر هم می‌داشتم به کسی نمی‌دادم.

در ۱۴ مارس سپاهیان افغان دو دریانورد هلندی را کتک زدند و در همان احوال یک هلندی تحت‌الحمایه را نیز کتک زدند. اتلام از این کارها به زبردست خان شکایت برد اما او زحمت پاسخ دادن هم به خود نداد. فردای آنروز اتلام به زاهد علی خان پیام داد، از این افغانانی که به ما سنگ می‌پراندند، دشنام می‌دهند و کارکنان شرکت هلند را کتک می‌زنند جلوگیری کنید. اگر این تجاوزات و بی‌حرمتی‌ها متوقف نشود من به کارکنان شرکت دستور می‌دهم که از خودشان دفاع کنند، زاهد علی خان پاسخ داد که زبردست خان به سپاهیان خود دستور داده که از این کارها دست برداشته - رفتارهای خود را اصلاح کنند. ظاهراً اتلام چندان به این گفته اعتماد نکرد زیرا وقتی هلندیان می‌خواستند نعش یکی از افرادشان را به خاک بسپارند اتلام چهارده سپاهی همراه جنازه فرستاد. در سیصد گامی گورستان افغانان با قداره‌های آخته و باران سنگ از اینان استقبال کردند. هلندیان با تنی چند که زخمی شده بودند ناچار عقب نشستند.

اتلام به سبب این حمله از زبردست خان غرامت خواست و به او پیام داد که هم‌اکنون به مردان خودش دستور داده که هرکس را که مزاحم ایشان شود بکشند. اتلام برای اینکه خیال مردمی را که می‌اندیشیدند هلندیان تلافی خواهند کرد راحت کند پسین - هنگام با مشاور خود سواره در شهر به



گردش پرداخت. پس از بازگشت به کارکنان شرکت دستور داد که فقط در گروههای شش نفره مجازند در پیرامون خانه شرکت آمد و رفت کنند. افزون بر این مجاز نیستند که به کسی ستم یا از کسی تحمل ستم کنند.

اگر کسی آنها را بزند آنها هم باید او را بزنند اما اگر جنگی رخ دهد باید به خانه شرکت عقب بنشینند. این دستورها در انظار عموم ایراد شد و اتلام می‌خواست ببیند که افغانان چه واکنشی از خود نشان می‌دهند. از این گذشته مردان ساکن خانه شرکت مدت یک ماه بود که بیرون نرفته بودند و به تغییر و تحولی نیاز داشتند.

در ۲۰ مارس چند نامه و یک دست خلعت از سوی شاه اشرف برای زبردست خان رسید. فردای آن روز زبردست خان برای پوشیدن خلعت شاه به بقعه خدر رفت.

اتلام و مشاورانش نیز برای گفتن تبریک به او به آن آبادی رفتند.

در ۲۸ مارس زبردست خان همراه چهارصد سپاهی، و غنایمی که دزدیده بود و خواهرزاده‌اش به بندر کنگ رفت و اداره بندرعباس را به عهده زاهد علی خان واگذاشت. او بسیاری از کودکان شهر و نیز شماری کثیر از شتران، گاوان، گوسفندان، بزها و خران را با خود برده بود.

زبردست خان پس از لشکرکشی در گرمسیرات و مشاجراتی که با شرکت هلند انجام داده بود در ۲۸ آوریل ۱۷۲۸ به اصفهان بازگشت. با اینکه هلندی‌ها به استقبال او رفتند اما چون مانند انگلیسیان هدایائی به او ندادند او با بی‌اعتنائی تمام سلام آنها را جواب نداد. اما در ۷ مه با اینکه بیمار بود به دیدار هلندیان رغبت یافت. او از خست و تنگ چشمی هلندیان شکوه کرد زیرا که انگلیسیان ارمغانهای بسیار به او داده بودند.

اسخارور انگشت روی این حقیقت گذاشت که شاه محمود همه دارائی شرکت هلند را گرفته و اینکه انگلیسیان این‌چنین با گشاده‌دستی هدایائی به او می‌دهند به سبب اینست که در سالهای حکومت محمود از چنان تراجی بر کنار مانده‌اند.

در خصوص منازعه‌اش در بندرعباس به نظر می‌رسید که زبردست خان از اقداماتی که اتلام علیه حامل بازرگان انجام داده راضی است. او گفت: اتلام نظم را خوب حفظ کرد اما سخت خسیس و تنگ

چشم بود به عکس انگلیسیان هر چه را خواستم دادند سرانجام افزود که: من دوست انگلیسیان و دشمن هلندی‌ها هستم.

اسخارور به رغم این شکایت‌ها خواهان دوستی وی با هلندیان گردید که او نیز قول دوستی داد، اما روشن بود که هلندیان نباید بر روی دوستی او زیاد حساب کنند. در ۲۴ ژوئن ۱۷۲۸ زبردست‌خان که به دستور شاه به جای عبد الله خان مقام بیگلربیگی کرمان یافته بود به آن صوب عزیمت کرد.

در ۲ آوریل روشن شد که زاهد علی خان باز به قدرت رسیده است زیرا که از انگلیسیان خواست تا عوارض گمرکی کالاهائی را که کشتی خصوصی آنها به نام چارلز<sup>۱</sup> روز پیش تخلیه کرده بود پردازند انگلیسیان به او پاسخ دادند که: اگر بار دیگر ما را با این قبیل ادعاها و تهدید به زورگویی بیازاری ما به باسعیدو نقل مکان خواهیم کرد. این موضوع در ۶ آوریل با پرداخت مبلغ معینی به زاهد علی خان حل و فصل شد.

در ۲۲ آوریل برخی از سقایان شرکت هلند باز توسط سپاهیان افغان مورد آزار قرار گرفتند. زاهد علی خان در پاسخ اعتراض اتلام گفت افراد کوتوال قلعه، سقایان را آزار داده‌اند. کوتوال محمد صفی سلطان نام داشت. در ۳ آوریل از لار برای اداره قلعه آمده بود. زاهد علی خان از کوتوال خواسته بود که آدم‌هایش را از آزار بازداشته آنها را گوشمال دهد. کوتوال پاسخی طعنه‌آمیز به او داد. همان افراد به یک دریانورد هلندی در ۲۴ آوریل حمله کردند. رویداد مشابهی در ۱۳ مه رخ داد در این روز یکی از کارکنان بومی شرکت هلند را در آبادی عیسین کتک زدند، اتلام خشمناک گشت و به کارکنان بومی شرکت گفت: اگر به این افغانان اجازه دهید که شما را کتک زده و آزارتان دهند و شما آنها را پس نزنید و بیائید به من شکایت کنید من شخص شاکی را آن قدر شلاق می‌زنم تا جان دهد! اما هر کدام از شما که از خودتان دفاع کنید در زیر حمایت شرکت هلند خواهید بود و هر هزینه و تاوانی را که دفاع شما در بایست داشته باشد شرکت می‌پردازد.

خوشبختانه کوتوال قلعه که پیش ازین از بانیان‌ها بوده و سپس مسلمان شده بود شب‌هنگام ۳۱ مه از بندرعباس رفت تا از جو ناراحت آنجا نجات یابد. وی پیش از رفتن کودکان هشت تا ده‌ساله را از خیابان‌های شهر ربود.

---

Charles<sup>۱</sup>

زاهد علی خان که بیمار بود درخواست کرد که با سیصد تن از آدم‌هایش به باغ شخصی اتلام واقع در آبادی عیسین برود. اتلام پاسخ داد که: «باغ من در خور شأن کسی مانند زاهد علی خان نیست». با وجود این او به باغ رفت اما اتلام هزینه او را به عهده نگرفت. انگلیسیان که باغ زیبایی درست در برابر باغ اتلام داشتند از زاهد علی خان خواستند که به خرج آنها، به آن باغ نقل مکان کند اما او نپذیرفت. اتلام با شتاب همه نیازمندیها را فراهم کرد تا به گونه‌ای شایسته از زاهد علی خان در باغ خود پذیرائی کند چون اگر او دعوت انگلیسیان را می‌پذیرفت و از باغ اتلام بیرون می‌رفت اهانت جبران‌ناپذیری برای اتلام به شمار می‌رفت.

در ۱۰ ژوئن شایع شد که هفت کشتی پرتغالی به بندرعباس می‌رسند. گفته می‌شد که آنها از مسقط حرکت کرده و دو فروند از آنها به پشت جزیره قشم رسیده است این شایعه در قشم و هرمز حیرت برانگیخت. با رسیدن چهار کشتی پرتغالی به بندر - کنگ در ۲۶ ژوئن آن شایعه درست از آب درآمد. این رویداد حیرت و بهتی عظیم در بندرعباس، باسعیدو، هرمز، قشم و لارک پدید کرد. افزون بر این، شیخ بلال نیز که زبردست‌خان در ۲۳ مارس او را مقام جانشین داد و در راه بود به آبادی کوهستک<sup>۱</sup> رسیده و بر وخامت اوضاع افزوده بود.

در ۲۸ ژوئن شیخ بلال در نامه‌ای به اتلام نوشته بود که: «من بامیر جهانگیر و چند تن دیگر از سران بلوچ متحد شده‌ام.» نیز شایع بود که سه فروند از کشتی‌هایش در هرمز هستند. هلندیان این شایعه را باور نداشتند چون جزیره نشینان حکام انتصابی افغانان را به رسمیت نمی‌شناختند. زاهد علی خان به اتلام اصرار داشت که مانند او و انگلیسی‌ها نامه‌ای به شیخ بلال بنویسد و او را از آمدن منع کند. زیرا آمدن او همان و ویران شدن شهر همان. در این اثنا زاهد علی خان سرگرم گرد کردن پول از مردم شهر - ظاهراً برای پرداخت به شیخ بلال - بود. خراج مردم به قرار زیر بود:

مردمانی که در خدمت اروپائیان نبودند\۸۳۲ تومان

کارکنان ایرانی شرکت هلند\۱۲ تومان

کارکنان ایرانی شرکت انگلیس\۶ تومان

دلان شرکت\۱۵۰ تومان

بنابراین اتلام به دلانان شرکت هلند دستور داد که در درون خانه شرکت که دروازه‌هایش را بسته بودند، بمانند. زاهد علی خان برای دفع این فریب در ۳ ژوئیه با سی مرد برای یافتن کسانی که جانشین دلانان شوند به جستجو پرداخت و بزودی در خانه‌هایی که زیر حمایت هلندیان بود آنان را بازیافت. اتلام به این رفتار سخت اعتراض نمود. زاهد علی خان پاسخ داد: این اعتراض چنانچه این افراد دلانان شرکت هلند بودند بجا می‌بود اما بنیان‌هایی که گرفتار شده بودند تبعه شرکت هلند نبودند.

فردای آن روز بار دیگر اتلام به زاهد علی خان اعتراض کرد و گفت: به یاد داشته باش که پیوسته بین شرکت هلند و تو و نیاکان و خاندانت روابط دوستانه‌ای وجود داشته است. رفتار اخیرت مغایر با همه اصول دوستی است، شرکت هلند چنین تخلفاتی را برنخواهدتافت و تو باید اسپران را آزاد کنی. زاهد علی خان در ۵ ژوئیه به اتلام پاسخ داد.

### آغاز یادداشت

دوشنبه ۵. مدیر شرکت دیروز اعتراضی برای زاهد علی خان فرستاده که پاسخ خان در زیر آمده است یعنی: (۳۴۸۳) ترجمه پاسخ نامه فارسی مورخ ۵ ژوئیه ۱۷۲۸ زاهد علی خان به اعتراض دیروز تاجر باشی و مدیر شرکت هلند پیتر اتلام. بنا به تصمیمی که در ۳ ژوئیه گرفته شد در زیر درج می‌شود.<sup>۱</sup>

پس از تعارفات و احوال‌پرسی‌های مقدماتی و جز آن. نامه دوستانه شریف‌تان را دریافت کردم و آنچه را که درباره دوستی‌ای که پیوسته میان نیاکان من<sup>۲</sup> و من و شرکت محترم هلند از روزگاران گذشته وجود داشته، نوشته‌اید و حقیقت محض است به خوبی دریافتم.

در چندین سال پیش که من اینجا آمدم و زبردست‌خان به دنبال من آمد چنانکه بر جناب‌عالی و همگان روشن است نسبت به شما و افرادتان همه‌گونه محبت<sup>۳</sup> ابراز داشته‌ام. در دوران زبردست‌خان

<sup>۱</sup> نایب رئیس شرکت هلند بندرعباس برای روشن کردن مدیران محترم شرکت در باتاویا پانویس‌هایی به این نامه می‌افزاید.

<sup>۲</sup> پدر و نیای او نیز در گذشته مقام شاه‌بندر بندرعباس را داشته‌اند.

<sup>۳</sup> محبت او اساساً در روز ورودش نسبت به مدیر شرکت انگلیسی آن روز ابراز شد.

مذکور (پشت برگ ۳۴۸۳) که کارکنان شرکت هلند مرتکب انواع کارهای خلاف<sup>۱</sup> می‌شدند پیوسته تا آنجا که در توان داشتم کوشیدم که زبردست‌خان را آرام کنم و از واکنش بازدارم و نگذارم نسبت به این رویدادها رفتار سخت داشته باشد.

پس از رفتن مخدوم من زبردست‌خان نامبرده در بالا من حتی بیش از پیش نسبت به آدمهای شما ابراز محبت کردم. نیز یکی دو بار<sup>۲</sup> که مشاجراتی در میان کارکنان جناب‌عالی و آدم‌های الله بخش کوتوال که غلام زبردست‌خان بود درگرفت من آنها را تصفیه کردم و کاری کردم که طرف ستم‌دیده داد خود را بگیرد. یک‌بار دیگر یکی از نگهبانان قلعه نسبت به یکی از آدمهای جناب‌عالی مرتکب خلاف شد و من او را در حضور دیلماج<sup>۳</sup> شما به عنوان سرمشقی که من به دنبالش هستم مجازات کردم و این کارها را پیوسته به خاطر دوستی صمیمانه خود انجام داده‌ام. آدم‌های من نیز همین رفتار را داشته و هنوز همین رفتار را دارند<sup>۴</sup> (۳۴۸۴) اما به نظر من می‌رسد که جناب‌عالی<sup>۵</sup> نه در پی دوستی شاه و رؤسای شرکت هستید و نه دوستی خود با من و مردان خدا (مسلمانان و مردم شهر)، گویا جناب‌عالی نمی‌خواهید این دوستی را حفظ کنید زیرا که مهربانی و دوستی راستین دو سره است. هر دوست به دوست دیگری نیکی می‌کند و دوستی نمی‌تواند فقط یک‌طرفه باشد.

همچنین گویا جناب‌عالی فقط در اندیشه سود هستید و آیا من که خود انگیزه و دلیلی برای شکایات دارم<sup>۶</sup> هنوز ناچار باید به شکایت‌های شما گوش فرا دهم؟<sup>۷</sup>

---

<sup>۱</sup> در اینجا به نظر می‌رسد به ماجرای بازرگان و حسابدار پیشین پاولوس هامل Paulus Hamel اشاره دارد اما از تخلفاتی که مخدوم او زبردست‌خان بارها نسبت به ما انجام داده است سخنی نمی‌گوید.

<sup>۲</sup> به جای دو بار نزدیک بیست بار این مشاجرات درگرفت بی‌آنکه عدالتی اجرا شود فقط می‌گفت که اینها آدم‌های من نیستند. و من نسبت به الله بخش و آدم‌هایش نمی‌توانم کاری کنم و جز آن... آدم‌های ما کتک خوردند، مضروب شدند آری حتی توسط این اوباشان زخمی گشتند رک همین روزنامه مورخ ۲۴ آوریل و ۱۳ مه گذشته.

<sup>۳</sup> او دستور داد که نگهبان قلعه در حضور دیلماج ما مجازات شود اما این کار را نکرد. این خان چه گستاخانه و بی‌شرمانه سخن می‌گوید.

<sup>۴</sup> مهربانی و دوستی آدم‌هایش در زمانی که او نایب بیگلربیگی بود به روشنی در بالا (۳۴۸۴) نشان داده شده است.

<sup>۵</sup> این شاید در اثر این روزگار پرآشوب است که کسی می‌کوشد کارکنان بومی شرکت هلند را طبق مواد امتیازنامه شرکت هلند از پرداخت خراج به حاکم شهر معاف دارد به ویژه دیلماج و دلان را و دستور می‌دهد که به این کارکنان باید احترام گذاشته شود و نباید مورد آزار قرار گیرند در صورت لزوم باید از مخدومان خود همه‌گونه کمک‌های ممکن را دریافت دارند.

<sup>۶</sup> در اینجا او انگیزه شکایت را دارد.

<sup>۷</sup> این راست است.

در این اوان چنانکه برای جناب‌عالی و انگلیسیان نوشته‌ام شیخ بلال چشم طمع به این شهر دوخته بود. او از من درخواست غرامت برای هزینه‌ها و مخارجش داشت<sup>۱</sup> و یک‌هزار تومان می‌خواست. اگر در پی عدم پرداخت این پول از جانب من وی به گمبرون که اینک همه چیز در آن سخت کمیاب و گران است می‌آمد. آن وقت یقیناً هیچ‌چیز در شهر نمی‌ماند (پشت برگ ۳۴۸۴) و حتی اگر او تنها سه روز در اینجا می‌ماند هیچ‌شکی نیست که یک‌هزار تومان دیگر هم برای هزینه آدم‌هایش می‌خواست این پول<sup>۲</sup> را نه من می‌توانستم بپردازم نه از درآمدهای شاه پرداختنی بود در حالی که چنانکه جناب‌عالی به خوبی آگاهید من چیزی نداشتیم افزون بر این هرگز معمول نبوده است که چنین پولهایی از محل درآمد یا خزانه بیگلربیگیان پرداخته شود و بنابراین ناگزیر تبعه آنها باید بپردازند. همچنین در روزگاران پیشین هرگز مرسوم نبوده است که مردم عادی هزینه ایلچیان شرکت‌ها را<sup>۳</sup> متحمل شوند.

گذشته از این اگر چه معمول این بوده است<sup>۴</sup>، مردمان شهر پیشترها بارها در چنین مواقعی دیده‌اند که چگونه با آنها رفتار شده است. بنابراین در صورت آمدن شیخ بلال آنها نمی‌توانستند حتی با دادن یک‌هزار تومان دیگر او را بازگردانند. هر چند آنها در زیر شلاق کشته می‌شدند (۳۴۸۵) چون در صورت آمدن او همه چیز در این شهر و پیرامون آن خراب می‌شد آنگاه کدامیک از اهالی دلش

---

<sup>۱</sup> این (ظاهراً) دستاویز بهانه‌ایست برای اینکه هفتصد تا هشتصد تومان به جیب خود بریزد زیرا با توجه به اینکه شیخ بلال در زمان بودن مخدومش در این شهر فقط حکومت میناب را برای خود می‌خواست و پاسخ شنید که اگر حکومت میناب را می‌خواهی نخست باید نشان دهی که نوکری خوب و ساعی برای شاه هستی و باید با همه آدم‌های خود به اینجا بیایی و جز آن و اینک گفته می‌شد که حتی با رقمی از شاه و اعتماد الدوله تأیید شده است (اگر این راست باشد با اینکه خود خان نیز این را تأیید کرده با گرفتن این پول بر خلاف دستور مخدوم خود عمل کرده است) که اگر هدایایی برای او می‌فرستاده بیشترین هدیه‌اش دوپست تا سیصد تومان ارزش داشته است.

<sup>۲</sup> اگر این مقامات شهری پیوسته ۴۵۰ مرد در خدمت نگه می‌دارند که مطابق دستورهای شاه مجبورند این کار را بکنند و هرساله برای این کار پول می‌گیرند پس می‌توان دریافت که این پول از درآمد خود حاکم پرداخت نمی‌شود با وجود این یک حساب، حساب دیگر را ترمیم می‌کند زیرا هر دو انحصاراً درآمدهای پادشاه محسوب می‌شوند و شاه است که باید بپردازد هر چند درآمدها کاستی گرفته باشد.

<sup>۳</sup> این گفته ظاهراً روشن می‌کند که اگر او نباید چیزی بدهد و شانه خالی می‌کند شرکت محترم در یک مورد مشابه ناچار باید آن‌قدر گشاده‌دست باشد که نخواهد تبعه حاکم شهر هزینه‌ای را متحمل شود.

<sup>۴</sup> این گفته‌ها نشان می‌دهد که چرا مردم شهر پیوسته دستخوش انواع تجاوزات و تاراج‌ها می‌شوند با اینکه برای هزینه نگهداری تعدادی کافی از مردان دلاور در پادگان شهر کمک کافی به حاکم می‌کنند. (۳۴۸۵)

می‌خواست که در گمبرون باقی بماند؟<sup>۱</sup> بنابراین فکر کردم بهترین راه آنست که همین مردم را به پرداختن پول یادشده در بالا ترغیب کنم و آن را به شیخ بلال بدهم تا به اینجا نیاید و در پیرامون این شهر هم نگردد<sup>۲</sup> و این شهر را در آبادانی و رشد نگهدارد. آنگاه من به تن خود او را وادار به این کار کردم.

درباره این امر با همه بزرگان شهر<sup>۳</sup> مشورت کردم و آنها راضی شدند که هریک به سهم خود کمک کنند. بنابراین من خود بر این هدیه که توسط برخی از بزرگان شهر برده می‌شود یک خلعت، قدری مهمات و آذوقه خواهم افزود تا بلال از آمدن چشم پوشد. ایسورداس<sup>۴</sup> دلال شرکت به عنوان رئیس<sup>۵</sup> بنگ‌سالی‌ها<sup>۶</sup> نه همان با این تصمیم موافقت نمود (پشت برگ ۳۴۸۵) بلکه راضی شد که آن سهمیه را از گروه خودش گرد کند و قول دهد که بعد از ظهر پس بدهد اما به جای انجام دادن این کار به خانه‌اش رفت و همان‌جا ماند.<sup>۷</sup> ایسورداس همچنین، بانیانی را که در پشت این نامه از آنها یاد شده، به نافرمانی و شورش ترغیب کرده و نزدیک صد تن از آنها را که زن و کودک هستند به ساختمان شرکت هلند برده است. و به این ترتیب عدم تمایل خود را نشان داده است. بنابراین از جناب‌عالی خواهش دارم بفرمائید آیا کسانی که هرگز نه خود و نه خانواده‌هایشان از سوی من تحت فشار و توقیف قرار نگرفته‌اند<sup>۸</sup> آیا باید این چنین رفتاری داشته باشند؟ چون سایر اهالی همه آماده‌اند

---

<sup>۱</sup> اگر این دو شرکت در این شهر نبودند یا اگر امکان گریختن اهالی وجود داشت و می‌توانستند با خانواده‌هایشان پناهگاه خوبی پیدا کنند این شهر مدت‌ها قبل به یکباره خالی از جمعیت شده بود.

<sup>۲</sup> این عبارتی که درباره آبادان نگهداشتن این شهر می‌گوید تناقض دارد. این شهر از دست جور او فریادش به آسمان بلند درست است اما از روی ترس این کار را کرد تا از جهات دیگر وسایل نیرومندتری پیدا کند لکن اینان در آغاز اعتراض نمودند و گفتند ما قبلاً دوشیده شده‌ایم. و اگر او همچنان که به وی توصیه گردید از سوی خودش و مدیران دو شرکت هلند و انگلیس نامه‌ای به بلال نوشته بود که کسی خواستار آمدنش نیست شاید نتیجه‌ای بسیار خوب می‌گرفت. اما این کار با منافع خصوصی او سازگار نبود.

<sup>۴</sup> Issouradas

<sup>۵</sup> ایسورداس این ماجرا را کاملاً انکار کرده می‌گوید: من به او گفته بودم که نخست باید درباره این کار با کاپیتان (اتلام) حرف بزنم.

<sup>۶</sup> Bangesalies - بنگ سالیس به نام یک کاست هندی اشاره دارد که بانیان‌ها Banyans متعلق به آنند آن کاست غالباً به به کمباتی Combatié معروف است (رک در زیر ص ۱۳۲+۱۳۱)

<sup>۷</sup> او با برادرش اتومشانن Ottumsjant در این شرکت نگهداری شده است. آن به اصطلاح شورش و نافرمانی را فقط می‌توان به عنوان تأییدیه‌ای برای اتهام خودش پنداشت آنچه پس از آن نوشته دروغی بزرگ است زیرا این دو تن فقط دو روز و دو شب در شرکت نگهداری شده‌اند تا مقام خاص خود را حفظ کنند.

<sup>۸</sup> اینکه آنان یا خانواده‌هایشان از سوی او زیر فشار قرار نگرفته‌اند نیز ادعائی از همان نوع بالاست هر چند برای جلوگیری از اعمال چنین فشاری هر کاری انجام شد. در خصوص بی‌میلی مردان شهر در حاشیه ۲۸ صفحه پیش (۱۵۰) سخن گفته‌ایم.

که سهم خودشان را بپردازند افزون بر این آیا ممکن است ایسورداس<sup>۱</sup> با یک یا دو تن از بنگ‌سالیهای<sup>۲</sup> ثروتمند که آنان نیز تابع پادشاهند این‌چنین شورش کنند؟ من باز از جناب‌عالی خواهش می‌کنم<sup>۳</sup> چرا شما او را برای این کار مجازات نمی‌کنید و چرا به او دستور نمی‌دهید که با گرد کردن سهمیه<sup>۴</sup> خراج گروهش (۳۴۸۶) به تحقق این خدمات مفید یاری دهد. اوضاع از این قرار است و من خیلی تعجب می‌کنم که جناب‌عالی هنوز به اموری که این‌قدر خوب و معقول انجام شده است اعتراض می‌کنید.

با وجود این ایسورداس با یکی دو تن دیگر از افراد گروهش-که هرگز از سوی من مورد آزار قرار نگرفته‌اند-تا این حد لجاجت و کله شقی از خود نشان می‌دهند.

درخواست اجرای رقم شاه (که نزد من است) بر خلاف همه سنت‌های معهود است<sup>۴</sup> اما اینکه آیا قبول آن معمول هست یا نه من به عنوان یک بیگلربیگی می‌دانم چه کار باید بکنم و چه کار نباید بکنم جناب‌عالی حق مداخله در امور مردم شهر را ندارید<sup>۵</sup> زیرا که شما فقط باید نگران کارهای شرکت باشید، درباره رقم‌هایی که نزد من است آنها مقرر می‌دارند که من ناگزیرم که در جهت پیشبرد رفاه شهر کار کنم<sup>۶</sup> و برای گرد کردن مالیات‌های اضافی یا معمولی به دستورهای تازه نیازی ندارم.

در سابق که جهانگیر مارسی<sup>۷</sup> بلوچ با آدم‌هایش اینجا بود نایب آن زمان محمد صالح بیگ (پشت برگ ۳۴۸۶) را واداشت که به زور از مردم خراج بگیرد.

---

Issourdass<sup>۱</sup>

Bangesalies<sup>۲</sup>

<sup>۳</sup> پرسش گستاخانه‌ایست. شرکت باید کسانی را که می‌کوشند حقوق و اموال خود را حفظ کنند مجازات کند. این خان جسارت یافته که این کارها را خدمات مفید و خوب و معقول بشمارد.

<sup>۴</sup> این نیز بر خلاف حسن تفاهم است و داوری درست است چون غیر معمول نیست که مقامات به ویژه هنگامی که رابطه آنها با شرکت خوب باشد-مانند همین شخص-تا کنون هرگاه دستورهایی از مدیر شرکت یا نماینده‌اش دریافت می‌کرده‌اند رقم شاه را نشان می‌داده‌اند.

<sup>۵</sup> ولی ما در امور دلالتان خود مداخله می‌کنیم چون بنا به رقم‌های شاه دلالتان ما از اینکه خدمتکاران شرکت هلندند از پرداخت پرداخت خراج به حکومت معافند بنابراین هنگامی که مدیر شرکت از حقوق خود سخن می‌گوید او تنها به امور شرکت توجه دارد.

<sup>۶</sup> بهتر بود نفع خصوصی‌اش را مطرح می‌کرد.

<sup>۷</sup> جهانگیر مارسیه میر جهانگیر کلاتر سندرک رک ص ۸۷ که این مطلب به آنجا اشاره دارد و ص ۹۱ به بعد در فصلی که مربوط به سلطان محمد میرزاست.



هیچ کس علیه او اعتراضی ننمود<sup>۱</sup> جناب عالی می‌توانید با رقم‌های شاه ثابت کنید که کارکنانی که در زیر پرچم شرکت هلند زندگی می‌کنند تنها به همان شرکت وابسته‌اند<sup>۲</sup> و تبعه پادشاه ایران نیستند. اگر چنین است من گردن می‌نهم. بنابراین من می‌خواهم بدانم بنگ‌سالیها<sup>۳</sup> چه رابطه‌ای با آن شرکت دارند.<sup>۴</sup> چون هر چند دو تن از اعضای برجسته این فرقه دلان شرکت هلند می‌باشند و بسیاری دیگر از بنگ‌سالیها به شرکت امید بسته‌اند اینان هنوز مانند دیگران تبعه این کشورند همچنان که همیشه بوده‌اند حالا هم هستند.

پس از صمیمیتی که من در گذشته به جناب عالی ابراز داشته‌ام<sup>۵</sup> و هنوز دلم می‌خواهد آن را حفظ کنم انتظار داشتم که جناب عالی دوستی مرا متقابلاً با دادن کمکی پاسخ گوئید، (۳۴۸۷) اما نه اینکه در جلو من سد و بند پدید آورید. این که جناب عالی به من کمک نمی‌کنید و هر بار این بنگ‌سالیها را به درون شرکت می‌برید شباهتی به دوستی ندارد. پس چرا جناب عالی از من شکایت می‌کنید و حال آنکه رفتار من همسان شما نیست.

دیروز بعد از ظهر با درخواست جناب عالی درباره آزاد ساختن زندانیان<sup>۶</sup> پس از آنکه ایشان راضی شدند که سهم خراج خودشان را بپردازند موافقت کردم.

دیلماج، دلان و دیگر کارکنان جناب عالی همیشه از رفتار بسیار مؤدبانه من برخوردار بوده‌اند<sup>۷</sup> و من هنوز آماده‌ام که با آنها همان رفتار را داشته باشم. به واسطه دوستی طولانی که بین من غلام پادشاه (او در سراسر این نامه از خود با عنوان غلام پادشاه نام می‌برد) و شرکت محترم هلند وجود

---

<sup>۱</sup> این یک دروغ بی‌شمانه بزرگ است چون ما در آن زمان هر روز اعتراض و شکایت می‌کردیم و جهانگیر از کارکنان شرکت چیزی عایدش نشد یا حد اقل خراج اندکی به دست آورد.

<sup>۲</sup> نه اما دیلماجان و دلان شرکت از همه مالیات‌ها و خراج‌ها معافند چنانکه در حاشیه ۳۹ صفحه پیش آمده است.

<sup>۳</sup> Bangesalies

<sup>۴</sup> این قبلاً در آخرین یادداشت نشان داده شده است.

<sup>۵</sup> چون با انگلیسیان در افتاده بود پیوسته به ما بیش از انگلیسیان ابراز دوستی می‌نمود اما از این کار سودی عایدش نشد و ما هرگز با او مخالفت نکرده‌ایم جز اینکه از امتیازات خود دفاع کرده‌ایم.

<sup>۶</sup> درباره ادعای شرفی که ما در اعتراض خود داشته‌ایم سکوت می‌کند. او فقط برای این آزادشان ساخت تا احتمالاً آنها بیش از آنچه نخستین بار خواسته بود، به او بدهند.

<sup>۷</sup> به همان دلیل که در حاشیه ۳۹ ص ۱۵۲ ذکر شد.

داشته به خدا سوگند می‌خورم<sup>۱</sup> که درباره آن دلان یا هیچیک از نوکران جناب‌عالی نیت بدی در سر نپرورانده‌ام (پشت برگ ۳۴۸۷) بلکه قصدم این بوده که در حد توان در تمام زمینه‌ها نسبت به آنها با محبت و احترام تمام رفتار نمایم. به همین جهت بهتر است که جناب‌عالی نیز در پرورش این دوستی و در گرد کردن خراجهای لازم مرا یاری دهید زیرا که من به خوبی آگاهم که شرف و نبالت آن جناب اجازه نخواهد داد که من درحالی که مأمور اجرای شاه هستم به زحمت و دردسر دچار شوم بنابراین جناب‌عالی باید مواظب باشید که بهانه‌ای به دست دشمنان ما نیفتد که ما را مفتضح کنند و به بدنامی بکشانند و جز آن.

در این احوال زاهد علی خان به گرد کردن مالیات‌هایش ادامه داد، اما دلان شرکت هلند را از پرداخت مالیات معاف کرده بود. هر چند هلندیان همچنان از او احتیاط می‌کردند. در ۹ ژوئیه زاهد علی خان مبلغی پول برای شیخ بلال فرستاد و از او خواست که بازگردد. زیرا که در این سرزمین بایر میوه‌ای نیست که برای او چیده شود. وی همچنین به اتلام اطمینان داد که در دوستی با او همچنان پابرجاست. هلندیان انتظار داشتند که زاهد علی حيله‌ای در آستین خود داشته باشد و به راستی در ۱۱ ژوئیه دلان شرکت خبر آوردند که او به میراثی که حق و مال آنهاست چشم طمع دوخته است. اتلام حق دلان را به زاهد علی گوشزد کرد و خواست که از آن چشم بپوشد و او پذیرفت.

در ۱۶ ژوئیه هلندیان آگهی یافتند که پرتقالیان به باسعیدو فرودآمده می‌خواهند در آنجا خانه‌ای ساخته ماندگار شوند، گفته می‌شد که شیخ راشد از باسعیدو گریخته است.

در ۲۲ ژوئیه ۱۷۲۸ گزارش شد که زاهد علی خان برای پرتقالیان که در باسعیدو هستند اسبان زیبا گرد می‌کند و این اسبان را می‌خواهد به تن خود به آنها هدیه کند.

گزارش شد که پرتقالیان در ۳۱ ژوئیه ۱۷۲۸ از بندر کنگ به باسعیدو رفته‌اند تا آن شهرک را تسخیر کنند. آنها گمرک‌خانه را تسخیر کرده و بار دیگر به مقاومت در برابر انگلیسیان که می‌خواستند پرچمشان را در باسعیدو به اهتزاز درآورند، پرداخته‌اند.

گزارش شد که پرتقالیان ادعای مالکیت خود را بر اساس ادعای پیشین خود بنیاد نهاده‌اند.

---

<sup>۱</sup> اینکه سوگند ایرانی تا چه حد مراعات خواهد شد، گذشت زمان-که او را بسیار بدنام ساخته است-آن را روشن خواهد ساخت آن هنگام که شوق پول بیشتر دامن‌گیرش شد استادانه آن را زیر پا خواهد گذاشت (پشت برگ ۳۴۸۷).

<sup>۲</sup> این پیشنهاد مسخره، حتی لازم نبود اگر او تنها کارکنان شرکت را در صلح و آرامش رها می‌کرد.

در این اثنا بار دیگر زاهد علی خان به گرد کردن پول پرداخت و باز از مردم شهر هزار تومان خراج خواست. او همچنین کالاهائی را به سه برابر قیمت اصلی به زور به بازرگانان فروخت با این بهانه که ناچار است پرتقالیان را بخرد. او گفت که پیش از این پانصد تومان به پرتقالیان داده است. در ۲ اوت ۱۷۲۸ زاهد علی خان همه کشتی‌ها را به زور به خدمت گرفت و گفت من سفری فوری به کنگ در پیش دارم. او همچنین سرگرم گرد کردن ذخایر گونه‌گونی (گوسفند، بز، تمبر) بود که به شهر آورده شوند.

اینها را بی‌درنگ کوتوال توقیف کرد و روستائیانی که اعتراض کردند کتک خوردند این رفتار گرسنه‌چشمانه ناشی از کمبودی بود که در این زمان در مواد خوراکی بندرعباس پدید آمده بود. تا اواسط ژوئیه هیچ کشتی محلی به سبب بادهای سخت و خیزاب‌های سهمگین قادر نبود که برای تهیه آذوقه حرکت کند. راههائی که به بیلاق می‌رفت از راهزنان پر شده بود بنابراین به ندرت امکان داشت که از آنجا ذخایری به شهر آورده شود. کار به جائی کشید که تنگدستان به سختی می‌توانستند تمبری به دست آورند و چیزداران فقط با پرداخت پول نقد می‌توانستند برنج، گندم و بادام زمینی به دست آورند.

در ۸ اوت پنجاه افغان به بندرعباس اندر آمدند. اینان دستور داشتند که بپرسند گوگردهای که از معدنی در پل خمیر استخراج شده بود کجا رفته است. حاکم لار به شاه اعتراض کرده بود که این معدن از روزگاران پیشین باز در تملک حکومت لار بوده و باید در دست همین حکومت بماند. با اینکه هلندیان ندانستند که زاهد علی - خان به افغانان چه پاسخی داد، می‌دانستند که او مقدار زیادی گوگرد به پرتقالیان داده است. آمدن این افغانان و شاید رویدادهای دیگر موجب شد که زاهد علی خان زودتر تصمیم به رفتن گیرد. در ۱۷ اوت گفته شد که شیخ راشد به یاری دو هزار عرب موسوم به چارک‌ها به پرتقالیان حمله کرده و با این جماعت به کمپرو (خمیر؟) که در دو سه میلی ساحل است آمده، ظاهراً به شیخ اجازه داده شده بود که آنجا بماند چون حمله او در پی یک مشاجره تجاری بر سر برخی از کالاها درگرفته بود. پرتقالیان سپس به او پیام دادند که می‌تواند دوباره به سرزمین خود بیاید. در عین حال آنها صد مرد در ساحل داشتند و همه اهالی شهر را در یک کاروانسرا گرد کرده بودند. این مردم و نیز گمرک‌خانه را ظاهراً برای خاطر حفظ جان خودشان زیر نظر گرفته بودند.

اما هلندیان دربارهٔ موثق بودن این خبرها تردید داشتند. سرانجام زاهد علی خان با این ادعا که به کنگ می‌رود بندرعباس را در ۲۷ اوت ترک کرد. او عموی خود میرزا عبدالحی را به جای خویش گذاشت.

در این اثنا در ۱۱ سپتامبر ۱۷۲۸ کوتوال بندرعباس گزارش داد که پانصد بلوچ به دو روستا در نزدیکی میناب تاخته و آنها را تاراج کرده و به اردوگاه اصلی خود بازگشته‌اند.

فردای آن‌روز کوتوال نامبرده از اتلام برای پرداخت مواجب ۲۵ تن از نگهبانان تحت فرمان خود با شتاب درخواست پول کرد و به او پیام داد که بلوچان می‌خواهند به بندرعباس حمله کنند.

در روزهای ۱۳-۱۴ سپتامبر کلیهٔ خانوارها بنه کنده با گله و رمه و چارپایان خود از آبادی‌های نزدیک بندرعباس و میناب به شهر درآمدند. گریختگان از دزدی و غضب و تاراج و کشتار و ویرانی بلوچان سخن‌ها گفتند و این امر موجب شد که بسیاری از اهالی با دارائی‌شان به آن‌سوی خلیج هجرت کردند. انگلیسیان نیز مردم را تشویق به مهاجرت نموده و دعوت می‌کردند که در قشم تحت‌الحمایهٔ انگلیسیان شوند.

کوتوال بندرعباس چنان نشان می‌داد که گویا می‌خواهد با حمایت مالی هلند و انگلیس از شهر دفاع کند. هلندیان فقط برای اینکه انگلیسیان ۱۵ تومان به او داده بودند ده تومان به او دادند. روایات مربوط به آمدن بلوچان توسط گزارشگران دیگر تأیید شد شمارهٔ بلوچان را بیست تا هشتاد هزار تخمین زدند. هلندیان بر آن بودند که این تخمین اغراق‌آمیز است و احتمالاً دو صفر بر سمت راست شمارهٔ آنها افزوده‌اند. اتلام برای آگاهی از اوضاع یک کشتی به میناب فرستاد. در همین حال کوشش می‌شد که جایگاه نمایندگی شرکت هلند وضع دفاعی خود را استوار سازد همچنین ایرانیانی که در خانه‌های هلندیان پناه بسته بودند مورد حفاظت قرار گرفتند.

چاپاری که در ۱۷ سپتامبر از میناب بازگشت خبر آورد که به چشم خود جنازه‌هایی را دیده که در ساحل میناب افتاده بوده‌اند، او از ماهیگیرانی که با قایق‌هایشان گریخته بودند شنیده بود که در آنجا دو هزار بلوچ‌اند و اینان همهٔ نفوس ذکور حتی پسرکان را در گهواره‌هایشان قتل عام کرده‌اند. و پس از گرد کردن همهٔ غنایم از جمله همهٔ زنان به اردوگاه خود نزدیک قیروان Kiriwoen رفته‌اند. چند روز بعد خبر رسید که بلوچان به زاد و بوم خود بازگشته‌اند.

سرانجام از سوی چاپاری که اتلام به کنگ برای کسب خبر فرستاده بود خبر رسید که زاهد علی خان با پرتقالیان به هند خواهد رفت. چاپار خبر داد که زاهد علی خان چندین بار با رهبر پرتقالیان که در حدود پانصد تن هستند دربارهٔ تمایل آنها که داشتن پایگاهی در بندر کنگ یا باسعیدو و بیرون راندن انگلیسیان از قشم است گفت و شنید داشته است. پرتقالیان شایع ساخته‌اند که پس از ۶ ماه با نیروی بیشتری برای اجرای این نقشه‌ها بازخواهند گشت.

در ۲ اکتبر ۱۷۲۸ زاهد علی خان به اتلام پیام داد که: من با پرتقالیان به بندر سورت می‌روم، اما دلیلی برای این سفر خود ذکر نکرد. شاید برای آن بود که انگلیسیان می‌کوشیدند محمد صالح بیگ را به مقام نایب بیگلربیگی بندرعباس برگمارند. نخستین بار که اطلاعاتی در این باره به اتلام رسید در ۲۶ ژوئن بود که دریافت که این دو گروه به مبادلهٔ نامه و گفتگو پرداخته‌اند. وی همچنین دریافت که انگلیسیان در این باره عرض‌حالی به زبردست‌خان داده‌اند. بنابراین اتلام برای جلوگیری از افزایش نفوذ انگلیسیان به محمد صالح بیگ گفت: می‌خواهی منم برای زبردست‌خان دربارهٔ تو نامه بنویسم اما کوتوال پاسخ داد که: من میلی به این مقام ندارم. در ۱۰ ژوئیه گفته شد که انگلیسیان جزیرهٔ قشم را از کوتوال آن گرفته پرچم انگلیس را در آنجا به اهتزاز در آورده و آن را به یک گروه‌بان و پانزده سپاهی سپرده‌اند.

پس از عزیمت زاهد علی خان انگلیسیان محمد صالح بیگ را اغوا کرده از او خواستند که گمرک‌خانه را در اختیار گرفته و علیه حاکم گریخته مدارکی فراهم کند.

اینکه آیا انگلیسیان اطلاعات وسیع و شم سیاسی پیشرفته‌ای داشته‌اند روشن نیست اما در ۱۰ اکتبر ۱۷۲۸ محمد صالح به مقام جانشین بندرعباس گماشته شد. وی پیش از این تاریخ به شمیل رفته و به هلندیان دربارهٔ افتخاری که نصیبش گردیده بود خبری نداده بود. اما انگلیسیان نخستین کسانی بودند که به بزرگداشت این انتصاب سه تیر توپ شلیک کردند.

## اوضاع هرمز

در سالهای ۱۷۲۸-۱۷۲۹

دوران پس از گریز زاهد علی خان تا پایان سلطهٔ افغانان در بندرعباس را اوضاع هرمز تحت الشعاع خود قرار داد. این وضع ناشی از آزار روز افزونی بود که پس از سال ۱۷۲۲ شرکت‌های اروپائی آماج آن بودند. هر دو شرکت هلند و انگلیس بر آن بودند که از ساکنان عرب نواحی ساحلی تقلید کنند و به هنگام بالا گرفتن ستم خداوندگاران ایرانی از زیر بار ستم شانه خالی کرده به ساحل جنوبی خلیج فارس بروند. در بندرعباس می‌بینیم که انگلیسیان به قشم و لار و هلندیان به هرمز چشم طمع دوخته‌اند، بدیهی است که این دو شرکت با یکدیگر همکاری نکرده بلکه می‌کوشیدند تا آنجا که ممکن است دیگری را از رسیدن به اهدافش بازدارند. هلندیان در ۱۷۲۷ دربارهٔ نقل مکان خودشان به هرمز به تفکر پرداختند. اتلام در ۱۶ ژوئن ۱۷۲۷ مستقیماً نامه‌ای به مدیر شرکت هلند در آمستردام نوشت و پیشنهاد نقل مکان را مطرح کرد. او به باتاویا در این باره خبری نداد زیرا باتاویا این نقل مکان را نپسندیده او را سرزنش کرده بود اما چون مدیران آمستردام این پیشنهاد را دریافت کرده بودند باتاویا منتظر ماند تا ببیند تصمیم مدیران چه خواهد بود که آشکارا به همان شیوه‌ای بود که اتلام طرح کرده بود. اساس طرح اتلام پول هنگفتی بود که شرکت هند خاوری هلند به شاه سلطان حسین وام داده بود و پولی که محمود شاه اخاذی کرده بود. اتلام استدلال کرده بود که بی‌کاربرد زور شرکت هرگز نمی‌تواند طلب خود را بگیرد. آنچه شرکت هلند نیاز داشت اهرمی بود که با آن حکومت ایران را زیر فشار قرار دهد. این اهرم تملک جزیرهٔ هرمز و قلعهٔ آن بود.<sup>۱</sup> اگر شرکت هلند یک نمایندگی در جزیرهٔ هرمز می‌داشت به دو طریق برای آن سودمند بود یکم: حکومت ایران به پرداخت بدهی خود و دادن امتیازاتی جدید ناگزیر می‌شد. دوم: جزیرهٔ هرمز در زیر تسلط هلندیان پرجمعیت‌تر می‌شد و در نتیجه بازرگانی رونق می‌یافت زیرا که دیگر در این جزیره ستم حکمفرما نبود. شرکت هند خاوری هلند از این رونق دو بهره می‌برد یعنی، از کارهای بازرگانی طبیعی و گردآوری ده در صد عوارض گمرکی، نیمی از آن سهم شرکت هلند می‌شد همچنان که در روزگاران پیشین نیمی از آن را شرکت هند خاوری انگلیس می‌گرفت. افزون بر این دیگر شرکت هلند لازم نبود که برای شن‌ریزی ته هر کشتی ۱۲۰۰۰ فلورین هلند بپردازد.

<sup>۱</sup> در ۲۷ اکتبر ۱۷۲۸ از سوی اعتماد الدولهٔ چاپاری به گونه‌ای سخت محرمانه نزد مدیر شرکت هلند خبر آورد که: «اگر مدیر شرکت فقط یک‌هزار تا یک‌هزار و پانصد تومان به اعتماد الدوله بدهد او یقیناً قلعه و جزیرهٔ هرمز را در اختیار مدیر خواهد گذاشت.» گفته می‌شد که اعتماد الدولهٔ خسیس‌ترین و جوکی‌ترین مرد ایران است و اگر قدرت داشته باشد دلش می‌خواهد سراسر ایران را بفروشد. واک ۲۰. برگ ۳۵۴۲ همان‌جا برگ دست چپ ۳۵۴۹ (۵ نوامبر ۱۷۲۸) گزارش می‌دهد که: زبردست‌خان حتی یک‌بار از زبانش جسته است که: «این سنگ‌ها (جزیره‌ها) در خور آن نیست که زحمتی برای تسخیر آنها کشیده شود». لکن رک یادداشت‌های ص ۱۰۹ که مفهومی مخالف این عقیده را دارد.

اگر شرکت هلند جزیره هرمز را تسخیر می کرد البته می بایست نمایندگی بندرعباس ترک شود. سپس اتلام می بایست سعی کند تا کارمندان شرکت هلند در اصفهان آزاد شوند. اتلام امید چندانی نداشت که افغانان طلب های شرکت هلند را بپردازند زیرا که دربار افغان درباری وحشی و بی قانون بود که به جزیره هرمز هیچ اهمیتی نمی داد اما ایرانیان اهمیت می دادند و اتلام آشکارا انتظار داشت که بار دیگر آنان قدرت را قبضه کنند.

برای اجرای طرح تسخیر جزیره هرمز اتلام به سه تا چهار کشتی سراپا مسلح نیاز داشت که یکی از آنها می بایست یک قایق کوچک تندرو از نوع (Frigate yauct یا galliat) باشد که آب زیاد به آن نفوذ نمی کند. این کشتی با بمب های خوب و - خمپاره اندازها می بایست از ناگاه در ضمن ژرف پیمائی راه خود به پشت جزیره هرمز برود.

کشتی های دیگر می بایست گروه هائی را در آن بخش از جزیره هرمز که به جانب قشم است پیاده کنند. عملیات تسخیر هرمز قرار بود در فصل برداشت محصول خرما (ژوئیه-سپتامبر) که سه بخش از اهالی جزیره برای برداشت محصول خود در قطعه اصلی هستند صورت گیرد.

اتلام انتظار نداشت که افغانان با کشتن کارکنان شرکت در اصفهان تسخیر جزیره هرمز را تلافی کنند. کارکنان شرکت بخش اصفهان پیوسته می توانستند بگویند که همگنانشان برای دور نگهداشتن هرمز از دستهای بیگانگان به این جزیره رفته اند.

اگر اتلام اسلحه کافی داشت از ایرانیان هیچ پروائی نداشت. نایب بیگلربیگی و یکی از یوزباشیان مهم هرمز محمد صالح بیگ اتلام را تشویق کرده بود که: «اینجا چه کار می کنی نزد من به جزیره هرمز بیا آنجا می توانی شاه شوی!» اتلام نمی دانست که این حيله ایست یا نه اما مطمئن بود که واک (شرکت هند خاوری هلند) باید رؤسای هرمز را در خدمت خود گیرد و مواجب معمولی آنها را که گفته می شد سالی ۱۲ تا ۲۰ تومان (۵۸۰-۵۱۰ فلورین هلند) است بپردازد. اتلام برای اینکه از مداخله انگلیسیان جلوگیری کند می خواست به رؤسای هرمز ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان هدیه و پرداخت بی در پی مواجب آنها و تحت الحمایگی هلند را پیشنهاد دهد. او انتظار داشت که طی دو سال هزینه این لشکرکشی را از درآمد آنجا جبران کند ۴.

باتاویا مایل نبود که جنگی را در خلیج فارس آغاز کند و از این رو اتلام را برای خاطر دادن پیشنهاد تسخیر جزیره هرمز سرزنش کرد ۵. اتلام در ضمن برای تأیید عقیده خود دلایلی داشت:

زیرا که هلندیان دشمنی‌های سید احمد خان را تحمل کرده بودند و حالا تازه رفتارهای دشمنانه زبردست‌خان آغاز گشته بود. آز و گرسنه چشمی افغانان و حاکمان ایرانی محل به درجه‌ای رسیده بود که اهالی بندرعباس دیگر در خانه‌های خودشان هم در امان نبودند. افزون بر این ستمگران نظری داشتند به شرکت هلند و می‌خواستند با آن تماس یابند همچنان که با نمایندگی اصفهان کرده بودند. افغانان در اندیشهٔ ایجاد مزاحمت و به چنگ آوردن بهانه‌ای بودند تا کار خود را شروع کنند. اعتراضات سودی نمی‌بخشید و مورد توجه قرار نمی‌گرفت و اعتمادالدولهٔ جدید یکی از دوستان نزدیک زبردست‌خان بود.

بنابراین اتلام در پیشنهاد خود پافشاری نمود تا طرح خود را اجرا کند اما برای اینکه بتواند نقشه‌اش را عملی کند نیاز به کشتی‌هایی داشت تا با آنها کارمندان، نقدینه و کالاهای واک را انتقال دهد. مردم هرمز اینک حتی بیش از پیش آمادهٔ پذیرش حکومت هلندیان بودند چرا که افغانان راه ورود به میناب یا انبار آذوقهٔ آنها را به رویشان بسته بودند. برای اینکه سران هرمز قلعهٔ جزیره را تسلیم کنند می‌توانستی با دو هزار تومان آنان را بخری. اتلام عقیده داشت که پیشنهاد دادن دو هزار تومان با پشتیبانی نیروی دریائی یقیناً به نتیجه خواهد رسید. اتلام عقیده داشت که اگر باتاوایا با پیشنهاد او موافقت نکند هلندیان دیگر در نمایندگی بندرعباس در امان نخواهند بود و با تملک جزیرهٔ هرمز منافع هلندیان تأمین خواهد شد. به ویژه اگر جزیرهٔ قشم که از هرمز بسیار ضعیف‌تر است نیز تسخیر شود. زیرا توسط آن هلندیان می‌توانند منابع آب آشامیدنی و نیز خطوط کشتیرانی بندرعباس را زیر نظر داشته باشند.

انگلیسیان نیز همین نظر را داشتند و رابطهٔ خودشان را با محمد صالح بیگ کوتوال پیشین قشم گسترش داده از نامزدی او برای مقام نایب بیگلربیگی بندرعباس پشتیبانی نمودند. در ۱۱ اکتبر ۱۷۲۸ انگلیسیان با یاری محمد صالح بیگ قلعهٔ قشم را تصرف کردند. بنا به گفتهٔ هلندیان، انگلیسیان به سرکردگان و قلعه‌بانان جزیره وعده داده بودند که موجب عقب افتادهٔ سه سال آنها را (گفته می‌شد که نزدیک ۵۰۰۰ تومان است) با موجب ماهیانه‌شان بپردازند و زمین‌های آنها را در میناب حفظ کرده دشمنانشان را برانند ۷.

همچنین هلندی‌ها خبر یافتند که پادگان لارک هم از انگلیسیان پول دریافت کرده است. انگلیسیان همچنین به پادگان هرمز پیشنهاد و وعده داده بودند که دو برابر هلندیان به آنها پول



خواهند داد چنانچه ۱۲۰۰ گز زمین به آنها بدهند و هلندیان و هر ملت دیگر را از سرزمینشان بیرون کنند. هر چند هنوز مقامات شرکت پیشنهاد اتلام را تصویب نکرده بودند او احساس می کرد که اگر انگلیس هرمز و نیز قشم و لارک را بگیرد وضع واک بسیار دشوار خواهد شد. زیرا چنانکه با افغانان نبردی درگیرد هلندیان تا حد زیادی به انگلیسیان وابسته خواهند بود. و حال آنکه اگر مستقیماً با انگلیسیان به جنگ پردازند چون این جنگ میان اروپائیان است هلندیان وضعی سخت وخیم خواهند یافت. بنابراین او با توافق شورای سیاسی شرکت هلند پیشنهاد خود را به سران هرمز تسلیم کرد. آنها پاسخ دادند که: ما ترجیح می دهیم با هلندیان معامله کنیم هر چند انگلیسیان پیشنهاد پرداخت پول بیشتری را داده اند. اما آنها برای تسلیم کردن جزیره به دست هلندیان آماده نبودند و می خواستند یک قطعه زمین به هلندیان بدهند تا در آن نمایندگی و خانه‌هایی برای خود بسازند، با گورستانی برای دفن مرده‌هایشان، و نیز در انجام مراسم مذهبی‌شان آزاد باشند. افزون بر این هلندیان و همه کارکنان ایرانی آنها از پرداخت مالیات و حقوق گمرکی معاف باشند و هلندیان بر کارکنان خود حق قضاوت داشته باشند. سرانجام همه ملل دیگر می بایست از هرمز بیرون رانده شوند. در عوض هلندیان مکلفند موجب عقب افتاده سه سال از مأموران جزیره را با موجب ماهیانه ایشان نقدا پردازند. این قرارداد همچنین برای آن گروه از افراد پادگان جزیره که در ظرف یک ماه به محل کار خود بازگردند معتبر خواهد بود. همه مالیات‌ها و عوارض ورودی باید توسط سران هرمز گردآوری شود. سر- انجام هلندیان می بایست اهالی جزیره هرمز و زمین‌هایشان را در جزیره میناب حفظ کنند و چنانچه زبانی در آنجا ببینند آن را جبران کنند اما اتلام با این شرایط مخالفت نموده به سران هرمز اطلاع داد که: من می خواهم مالک مطلق العنان جزیره هرمز و قلعه و همه ملحقات آن باشم بی آنکه مجبور باشم جزیره یا املاک جزیره نشینان را در میناب حفظ کنم. من نمی خواهم مالیات‌ها را گرد کرده یا مالیات‌های جدیدی وضع کنم. موجب شما را یا جنسی یا نقدا می دهم و شما تحت‌الحمایه هلند خواهید بود.

سران هرمز با پیشنهاد اتلام از آن جهت که پیشنهاد انگلیسیان مناسب‌تر بود مخالفت نمودند. منشی ایرانی هلند که تاکنون گفتگوها را انجام داده بود پیشنهاد کرد که اگر اتلام می خواهد از رفتن انگلیسیان به هرمز-جائی که خود دچار شکست شده بود- جلوگیری کند باید یکی از هلندیان به هرمز برود. افزون بر این انگلیسیان شایع ساخته بودند که هلندیان می خواهند هرمز را به افغانان بدهند و وجود یک تن هلندی در هرمز ممکن است وضع موجود را به هم زند. اتلام منشی ایرانی اش

را به هرمز فرستاد با این پیام که: «نایب من در ۱۶ اکتبر به هرمز می‌آید اما او در مسأله تملک جزیره و قلعه پافشاری خواهد نمود.» اتلام برای اینکه روشن سازد که گماشتگانش از سوی او سخن می‌گویند مهر شرکت هلند را به هنریک مولنغراف<sup>۱</sup> و جرج گوچی<sup>۲</sup> داد تا نشان دهد که اینان مجازند با سران هرمز یک قرارداد موقت به امضاء رسانند.

در ۱۷ اکتبر هلندیان دریافتند که جز انگلیسیان شخص ثالثی هم می‌کوشد که هرمز را تصرف کند یعنی شیخ رحمه رئیس جلفار<sup>۳</sup>. هر دو دسته سخت علیه یکدیگر دست به کار شده بودند. شیخ رحمه خود را موفق می‌دانست و به همکیشی خود با اهل جزیره دلخوش بود. و گروه دیگر به سبب هدایای بزرگی که می‌داد خود را موفق می‌شمرد.

اندکی پس از آمدن هلندیان انگلیسیان پیشنهاد هدیه بیشتری دادند چنانکه اهالی هرمز گیج شده ۹ نمی‌دانستند کدامشان را انتخاب کنند. فرستادگان شرکت هلند از قاضی هرمز و ۱۶ تن از یوزباشیان جزیره در چادر خود پذیرائی کردند. اینان پیش-نویس قراردادی را به فرستادگان هلند دادند. هلندیان ناچار بودند که این قرارداد را امضاء کنند، زیرا آوردگان آن می‌گفتند اگر شما امضاء نکنید آن را نزد انگلیسیان خواهیم برد. انگلیسیان شرایط بسیار خوبی به اینها وعده داده بودند و اینها با هیچ تأخیری (شرط چند وقتی) موفق نبودند. نخست عقیده اتلام را درباره این قرارداد جوپا شدند. سرانجام مولنغراف آنان را متقاعد ساخت که یکبار دیگر درباره این قرارداد بین خودشان بحث کنند و چون دیر وقت است ۱۰ فردا بار دیگر از نو گفتگو را آغاز کنند.

اتلام همچنین از دست دو یوزباشی هرمزی که در خدمت افغانان بودند یعنی مرتضی قلی بیگ و کلب علی بیگ<sup>۴</sup> در زحمت بود. اینان دیگر یوزباشیان هرمز را برانگیخته بودند تا دو فرستاده شرکت هلند را بازداشت کنند. اتلام فرستادگان را اندرز داد که توجه داشته باشید که اگر نتوانستید سران هرمز را به امضای قرارداد با شرکت هلند وادار کنید دست‌کم کاری کنید که انگلیسیان جایی را تصرف نکنند. در این اثنا انگلیسیان پس از توافق پنهانی با محمد صالح بیگ پادگان خود را از قشم

---

<sup>۱</sup> Henric Molengraaff

<sup>۲</sup> George Gutchy

<sup>۳</sup> شیخ رحمه جلفاری رهبر عربان قواسم و یکی از مهم‌ترین بازرگانان خلیج فارس بود.

<sup>۴</sup> کلب علی خان ایشک آغاسی محمد صالح بیگ نایب بیگلربیگی بندرعباس بود.

فراخواندند. چون افغانان محمد صالح بیگ را ناگزیر کرده بودند که انجام این کار را از انگلیسیان بخواهد. هلندیان اعتقاد داشتند که عقب‌نشینی انگلیسیان تنها برای خاطر حفظ ظاهر بوده است. ۱۱

در ۱۸ اکتبر سران هرمز بامدادان پگاه به دیدار مولنغراف آمده نظر خود را تکرار کردند یعنی هلندیان ناگزیر باید پیش نویس قراردادی را که آنها فراهم کرده بودند مهر کنند وگرنه آن را نزد انگلیسیان خواهند برد. چون در قرارداد تملک جزیره و قلعه آن را به شرکت هلند واگذار کرده بودند با اینکه یک ماده آن حفظ زمین‌های میناب را هم به عهده هلندیان وامی گذاشت اینان آن را امضاء کردند. در واقع مولنغراف به این قرارداد اعتقاد داشت چون به اتلام نوشت: «باور کردنی نیست که ما قلعه هرمز را با دادن پنجاه هزار تومان مالک می‌شویم و حال آنکه ارزش واقعی آن حد اقل ده هزار تومان بیشتر است، هر چند ویرانه باشد. من بر این باورم که در مدت چهار سال همه پولهای را که برای این قرارداد پرداخته‌ایم به دست خواهیم آورد». ۱۲.

شرایط پیمان‌نامه به قرار زیر بود ۱۳:

یکم، دلایل خجسته این پیمان‌نامه اینهاست که ایران زمان درازی است که در آشوب به سر می‌برد و امنیت از عرصه زندگانی همگان رخت بر بسته است. از این رو کسانی که هنوز به خاندان صفوی (وارثان پادشاهان پیشین ایران) دلبستگی دارند باید تا آنجا که می‌توانند (پشت برگ ۳۵۳۱) کاری کنند که قلعه‌ها و شهرهایشان در برابر حمله دشمن حفظ شود تا اینکه یکی از وارثان به حق آن خاندان ایرانی قدرت کافی برای غلبه بر دشمن به دست آورده قلمرو خود را از دست دشمن بازپس گیرد. آنگاه همه کسانی که دلبستگی خود را به آن خاندان به اثبات رسانیده باشند یقیناً از احترام و افتخار برخوردار خواهند شد. به همین جهت ما صاحب منصبان و جزیره‌بانان قلعه و جزیره مبارک هرمز صمیمانه و با سوگند قراردادی با جناب مستطاب کاپیتان شرکت ارجمند و قدرتمند هلند در ماه ربیع الاول سنه هزار و صد و چهل و یک به امضاء رساندیم که متن آن به قرار زیر است:

این قلعه و جزیره مبارک هرمز با کلیه توابع و ملحقات و مملکات آن را بی‌آنکه کسی کوچک‌ترین ادعائی داشته باشد به شرکت قدرتمند هلند یادشده در بالا انتقال (۳۵۳۲) و در اختیار آن گذاشتیم با این شرط که یوزباشیان (یوزباشی فرمانده هزار مرد) و مستحفظان (مستحفظ به طور کلی بر نگهبان اطلاق می‌شود اما به هر کسی که چیزی را نگهدارد نیز گفته می‌شود) کنونی، از جانب شرکت یادشده کما فی السابق به وظیفه نگهبانی خود از جزیره و قلعه مزبور ادامه دهند. افزون

بر این کاپیتان شرکت هلند همه کالاهای بازرگانی یا چیزهای دیگر شرکت را که در جایگاه نمایندگی شرکت در بندرعباس وجود دارد به این قلعه و جزیره انتقال داده، برای انجام دادوستدهای دادوستدهای بازرگانی پرچم هلند را بر فراز قلعه و جزیره برافراشته خواهد داشت.

نیز هیچ کس دیگر بجز شرکت هلند و همه کارکنان آن و ما صاحب منصبان و مستحفظان هرگز حق سکونت یا داشتن زمین در اینجا را نخواهد یافت مگر اینکه با رضایت طرفین قرارداد و شرایط خاص باشد (پشت برگ ۳۵۳۲)

دوم اینکه، موجب ماهانه این صاحب منصبان و مستحفظان توسط شرکت محترم هلند نقداً به میزان همیشگی به تعدادی که اینجا هستند و کسانی که نامشان در لیست زیر آمده پرداخت شود. این اصل در مورد کسانی هم که در ظرف یک ماه به این جزیره بازگردند- معتبر است. اما اگر تا یک ماه دیگر هنوز به اینجا نرسیده باشند حق ادعای یک دینار (یک صدم محمودی) هم ندارند و مواعبی شامل حال آنها نخواهد شد.

سوم، اگر دشمنی (خدای ناکرده) برای یکی از طرفین پیمان نامه پدید آید طرف دیگر ملزم است که او را با هر چه در قوه دارد علیه دشمن- هر کس که می خواهد باشد خواه مسلمان، اروپائی یا عرب و جز آن- یاری دهد.

چهارم، زمین های ما صاحب منصبان و مستحفظان جزیره هرمز در میناب سالانه درآمدی دارد که صرف گذران زندگی ما می شود و از آن ها سود می بریم (۳۵۳۳) بنابراین کاپیتان- که بارها از آن یاد شده- ما باید مراقب باشیم که با همیاری دو جانبه امور به گونه ای باشد که حق استفاده از این منابع مالی بدون تزییع عین آن برایمان محفوظ بماند و بهره اش عاید ما گردد. اما اگر این کار ممکن نباشد کاپیتان ناگزیر خواهد بود چنانکه شورای محترم او تشخیص می دهد پس از برآورد دقیق میزان خسارت، زیانهای ما را جبران کند.

پنجم، همه درآمدهای خراجها که بر صادرات و واردات وضع می شود و یا مالیاتهایی که فقط ما صاحب منصبان و مستحفظان و شرکت محترم هلند از آن معاف هستیم بدون استثناء می بایست پس از کسر همه هزینه ها و موجب ماهیانه ای که الزاماً به صاحب منصبان و مستحفظان داده می شود، به دو بخش شود نیمی از آن ما و نیمی از آن شرکت خواهد بود.

ششم، اگر (خدای ناکرده) یکی از کارکنان اروپائی، مسلمان یا بانیان‌های شرکت محترم مرتکب خطایی شد (پشت برگ ۳۵۳۳) این امر به مدیر شرکت هلند گزارش خواهد شد تا او را طبق سنت خود پس از تحقیق همه‌جانبه در موضوع تخلف، مجازات کند. افزون بر این هریک از هلندیان که احتمالاً بمیرد بنا به آداب و آیین خودشان بی‌کمترین مانعی باید به خاک سپرده شود. اما اگر یک یا چند تن از مستحفظان یا هر مسلمان دیگری مرتکب خطائی شد باید جریان امر به یوزباشیان اطلاع داده شود تا ایشان هر طور لازم بدانند آنها را تنبیه کنند.

سرانجام ما صاحب منصبان و مستحفظان قلعه و جزیره مبارک هرمز به انگلیسی، پرتغالی، فرانسوی یا هر اروپائی دیگر، یا تازیان یا افغانان یا هر که می‌خواهد باشد بجز هلندیان به هیچ‌کس دیگر در سراسر این جزیره، تحت هیچ شرایطی جای یا پناه نخواهیم داد. ما تاکنون این کار را نکرده و از این پس نیز نخواهیم کرد. این مطلب در زیر نوشته شده (۳۵۳۴) تا این توافق را اعلام دارد. بالای آن مههور است به مهر قاضی شرع با نقش و شرح آن: میر محمد جعفر پسر میر سید علی سید الثانی و در زیر آن افزوده شده است که: «همه صاحب منصبان و مستحفظان نزد من آمده رضایت کامل خودشان را از این قرارداد اعلام داشتند». سپس ۱۶ یوزباشی (سه یوزباشی غایب بودند) و ۴۵ مستحفظ معمولی که نماینده همه مستحفظان بودند آن را امضاء و مهر کردند.

البته اتلام نیز از این پیمان‌نامه بسیار خشنود بود. دو یوزباشی که در زمان عقد پیمان‌نامه در میناب بودند انتظار می‌رفت فردا آن را امضاء کنند. هرمز در سور و جشن و مولنغراف شادمان بود: که اینک ما را در اینجا «اختیار باشد». او از اتلام خواسته بود که گروهی زن رقاوه<sup>۱</sup> به هرمز بفرستد تا بر سرور و شادی همگانی بیفزایند ۱۴. اتلام رقاوگان را فرستاد اما به مولنغراف دستور داد که پس از دو روز آنها را بازپس فرستد چرا که: «غیبت دراز آنها از بندرعباس ممکن است عامه مردم را خشمگین سازد چون مردم سخت این بانمکان شیرین حرکات را دوست دارند». او همچنین به مولنغراف دستور داد که فهرستی کامل از شماره توپها، عراده‌ها، باروت، سرب، و همه تجهیزات نظامی دیگر موجود در قلعه را فراهم نماید و اگر لازم باشد پیشنهاد دادن تجهیزات اضافی به صاحب منصبان هرمز بدهد. وی همچنین اشاره کرد که: در ترجمه متن پیمان‌نامه سخنی از اینکه بخش

---

<sup>۱</sup> رقاوگان فقط در ۳۰ اکتبر بازگشتند چون از ترس اینکه افغانان آنها را بربایند جرأت بازگشت نداشتند بنابراین مولنغراف آنها را وادار به بازگشت کرد.

اندرونی قلعه به هلندیان تعلق می‌گیرد به میان نیامده و حال آنکه در متن فارسی این نکته ذکر شده است و این مطلب باید به ترجمه نسخه هلندی آن نیز افزوده گردد. ۱۵

زمان شادی دیری نپائید. در بندرعباس یوزباشی کلب علی در حال تعمیر جایگاه استقرار توپخانه بود. این جایگاه را سید احمد خان به گونه‌ای ساخته بود که «می‌توانست مرا با شلیک توپ از خانه براند.»<sup>۱</sup> محمد صالح بیگ نایب بیگلربیگی بیست سوار به میناب فرستاد تا همه کشتی‌های متعلق به اهالی هرمز را آتش بزنند. این سواران همچنین می‌بایست زمین‌های هرمزبان را در میناب به نفع شاه صادره کنند.

این رویدادها بیش از پیش به اتلام ثابت کرد که هلندیان باید بندرعباس را ترک کرده به هرمز بروند ۱۶.

اما وضع هرمز برای هلندیان بسیار بد به نظر می‌آمد. صاحب منصبان هرمزی از برافراشته شدن پرچم هلندیان بر فراز قلعه جزیره یا وارد شدن آنان در این قلعه اکراه داشتند. هلندیان عامل ایجاد اکراه را انگلیسیان می‌دانستند که منشی ایرانی خود را نزد قاضی و یوزباشیان هرمز فرستاده به آنان گفته بودند که هلندیان به قول خود و پیمان‌نامه وفادار نمانده و همه آنان را خواهند کشت ۱۷ اما عامه مردم نمی‌خواستند این امر را باور کنند. نام سرکار ولاندس<sup>۲</sup> (شرکت هلند) هنوز بر سر زبان همگان و این عبارت نقل مجالس بود که: به سلامتی سرکار ولاندس (-شرکت هلند) و شاه طهماسب.

یوزباشیان هرمز انجمن کردند تا درباره دشواریها به بحث پردازند مهم‌ترین این مشکلات این بود که آیا باید به آن دو هلندی که برای برافراستن پرچم هلند بر- فراز قلعه آمده‌اند اجازه انجام این کار را بدهند؟ و آیا باید به هلندیان اجازه استفاده از انبارهای قلعه داده شود؟ مولنغراف که می‌دید بی‌آنکه سندی از اعتبار و موثقت هلندیان ارائه دهد نمی‌تواند یوزباشیان را با خود همراه سازد از اتلام خواست که پول وعده داده شده را بفرستد. اما به هیچ وجه همراه پول از افراد سپاهی کسی را نفرستد زیرا این کار موجب هراس هرمزبان که پیشاپیش اعتماد خود را به هلندیان از دست داده‌اند خواهد گشت ۱۸.

<sup>۱</sup> سید احمد خان مقر توپخانه را طوری ساخته بود که لوله‌های توپش به سوی تجارتخانه هلند نشانه رفته بود بنابراین همچنان که مدیر شرکت در آن زمان گفته او می‌توانست «مدیر شرکت هلند را با گلوله توپ از خانه‌اش براند.»

<sup>۲</sup> Sarkari Valandis

اما اتلام مایل نبود پیش از آنکه دو منشی هلندی<sup>۱</sup> به قلعه هرمز وارد شوند آن پول را بپردازد. او مولنغراف را تشویق کرد که شتاب کند زیرا وقت اندک است.

محمد صالح بیگ و انگلیسیان خبر رویدادهای هرمز را در کرمان به زبردست خان داده بودند احتمال داده می شد که خان به تن خود بیاید. پیش از این، آزار و اذیت کارکنان ایرانی شرکت هلند توسط مقامات محلی جزیره هرمز، مشاهده شده بود.

اتلام در فرستادن ۱۴ سپاهی با آن پول پافشاری داشت ولی قول داد که آنها از کشتی در جزیره هرمز پیاده نخواهند شد. اما پول پیش از ورود آن دو منشی هلندی به قلعه نباید پرداخت شود اتلام می گفت: تا ما از جزیره مطمئن نگردیم دیگر «سلامتی» وجود ندارد. زیرا که ایرانیان دوستانشان را می فروشند یا می کشند. همه آن مهربانی ها مقدمه ایست برای فریب. اگر تا ساعت ۲۱ همان روز (۲۰ اکتبر) از ورود هلندیان به قلعه هرمز جلوگیری شود من خود برای بررسی امکانات ورود به قلعه آنجا خواهم آمد<sup>۲</sup> ۱۹ با اینکه انگلیسیان به ایجاد دردسر برای هلندیان ادامه و به یوزباشیان وعده همه چیز دادند<sup>۳</sup>، ۲۰ مجلس یا انجمن یوزباشیان سرانجام به مولنغراف خبر داد که شرکت هند خاوری هلند می تواند جایگاهی برای نمایندگی خود در هر جای هرمز و به هر اندازه ای که می خواهد بسازد. اما نمی تواند با حضور هلندیان در قلعه موافقت کند «زیرا که این کار اگر لازم باشد وقتی انجام خواهد گرفت که کاپیتان با همه آدم ها و کارکنانش برای اقامت به جزیره هرمز بیایند». آنها پولهایی را که به آنان وعده داده شده بود طلب می کردند و می خواستند با هلندیان نان و نمکی بخورند. چون حق استفاده هلندیان را از انبارها و توپ قلعه نیز انکار کرده بودند. هر چند مولنغراف باور داشت که اگر رفتار ملایمی داشته باشد می تواند یوزباشیان را به استفاده هلندیان از این تسهیلات راضی سازد. یوزباشیان سه ماه پیش پرداخت مواجب را درخواست کردند و پس از سه ماه باز سه ماه پیش پرداخت یا مساعده خواستند چرا که مستحفظان اصلا پول نداشتند. بنابراین مولنغراف اتلام را تشویق کرد که با پرداخت این مساعده موافقت کند به خصوص که یوزباشیان به او گفته بودند که قاضی

---

<sup>۱</sup> نام این دو منشی یعقوب اسخارور Jacob Scharer (این مرد نباید با نیکلاس اسخارور رئیس شرکت هند خاوری هلند در اصفهان اشتباه شود) و جریت وان ارلیانس Gerrit Van Ooreliense بود و هر دو مقام دستیار داشتند.

<sup>۲</sup> اتلام به سبب بیماری نتوانست برود.

<sup>۳</sup> بنا به گفته هلندیان انگلیسی ها پیش از این افزون بر هزار تومان یا ۴۲۵۰۰ فلورین هلند به این فرومایگان خیانتکار پرداخته بوده اند.

هرمز به منشی ایرانی انگلیسیان دستور داده که از هرمز بیرون برود. اتلام می‌ترسید که اگر مساعده داده نشود ممکن است نقشه‌اش به شکست کامل دچار گردد. ۲۲

اتلام سرانجام موافقت کرد که سه ماه مساعده پرداخت شود بدین عنوان که:

«آنها از خودمانند!» ضمناً به مولنغراف اندرز داد که فریب نخورد. زیرا که ایرانیان به هیچ وجه در خور اعتماد نیستند. ۲۳

مولنغراف پاسخ داد که من درخواست‌های جزیره نشینان هرمز را نامعقول نمی‌دانم زیرا که به هلندیان آزادی کامل در تملک جزیره و شهر هرمز و حتی حقی هم از قلعه داده‌اند تنها چیزهائی که از دادن آن به هلندیان امتناع کرده‌اند اجازه حق ورود به قلعه و تملک آنست. در آنجا چند ساختمان وجود داشت مانند انبارها که پس از انجام کارهائی آماده می‌شد اما خانه به ندرت یافته می‌شد قلعه هم احتیاج به تعمیراتی داشت.

تنها در زمان جنگ به زنان و کودکان اجازه داده می‌شد که وارد آنجا شوند. یوزباشیان و مستحفظان زبردست آنها در شهر می‌زیستند، زیرا فقط کسانی که در حال انجام وظیفه بودند در قلعه می‌ماندند. مردم جزیره هرمز پیشنهاد کردند که چنانچه افغانان حمله کنند صد مرد برای حفاظت نمایندگی هلند خواهند داد. اینان می‌خواستند نشان دهند که خدمتگزاران خوبی برای شرکت هلندند. انگلیسیان هنوز یوزباشیان را برای آنکه قراردادی با آنها امضاء کنند اغوا می‌کردند. از این رو مولنغراف خواست که بی‌درنگ پول موعود پرداخته شود وگرنه از آن بیم داشت که جزیره هرمز از دست آنها بیرون برود و به چنگ انگلیسیان بیفتد. ۲۴ اتلام می‌پنداشت که یوزباشیان می‌خواهند شرکت هلند را بدوشند چه قلعه را به آن بدهند چه ندهند. انگلیسیان به یوزباشیان وعده داده بودند که در ازای تحویل ندادن قلعه به هلندیان و اعطای یک قطعه زمین به انگلیسیان دو هزار تومان به آنان خواهند داد. این وعده اتلام را آشفته خاطر ساخت.

به خصوص که قاضی شرع هرمز پیش از این بنده انگلیسیان بوده و هنوز سیصد تومان هم به آنها بدهکار بود. بنابراین اتلام به مولنغراف دستور داد که برای بحث درباره این موضوع به بندرعباس بیاید. شورای شرکت سرانجام موافقت کرد که برای نشان دادن حسن نیت پانصد تومان به یوزباشیان پرداخته شود اما بقیه پول زمانی پرداخته شود که هلندیان مالک قلعه شده باشند. ۲۵



مولنغراف پس از بازگشت به جزیره هرمز فردای آن روز یا ۲۳ اکتبر ۱۷۲۸ آن پول را توزیع کرد. نزدیکی‌های ظهر پرچم هلند توسط یکی از بزرگترین یوزباشیان بر فراز قلعه به اهتزاز درآمد<sup>۱</sup> و یازده تیر توپ از قلعه شلیک شد. با این کار اهالی هرمز و وابستگانشان آشکارا خود را تبعه شرکت هند خاوری هلند (واک) اعلام کردند. با این حال هنوز به یک هلندی هم اجازه ورود به قلعه داده نشده بود. ۲۶ انگلیسیان از موفقیت هلندیان برآشفته شده و حتی آقای واتر<sup>۲</sup> نماینده آنها می‌خواست به تن خود به هرمز برود و پیمان نامه هلند را باطل کند. وی همچنین به اتفاق محمد صالح بیگ نامه‌ای به کرمان و دربار شاه فرستاده کسب دستور کردند. آقای واتر بسیار ابلهانه کار می‌کرد هلندیان درباره تهدیدهای گونه‌گون آشکارش گفتند: «او خیلی عصبانی است». ۲۷.

درحالی‌که وضع هرمز نامتغیر باقی بود اتلام می‌کوشید که از مشاجره‌ای که میان محمد صالح بیگ و میرآخور زبردست‌خان درگرفته بود استفاده کند. اتلام برای خنثی ساختن گزارش‌های انگلیسیان و محمد صالح بیگ، بیان‌نامه‌ای<sup>۳</sup> درباره اوضاع هرمز نزد میرآخور فرستاد و او قول داد که آن را به زبردست‌خان بدهد. ۲۸.

در ۲۵ اکتبر ۱۷۲۸ مولنغراف گزارش داد که اگر او پانصد تومان دیگر به هرمزبان بدهد احتمالاً به دو منشی هلندی اجازه ورود به قلعه داده خواهد شد. ۲۹ اتلام پاسخ داد که: من مایل به فرستادن این پول هستم به شرطی که به دو منشی هلندی و در صورت امکان به جوخه‌ای مرکب از ۱۴ سپاهی اجازه داده شود که در آمد و رفت به قلعه آزاد باشند. ۳۰ اما در آن هنگام که برخی از اهالی هرمز در نزدیکی نخل ناخدا (که در یک ساعت راه خاور بندرعباس قرار دارد) بازداشت شده بودند یوزباشیان نمی‌خواستند به دو منشی هلند اجازه ورود به قلعه را بدهند مگر آنکه سندی حاکی از حمایت هلندیان از اتباع جدید خود ارائه دهند. افزون بر این انگلیسیان باز یوزباشیان و سران هرمز را ترسانده و گفته بودند که اگر هلندیان قلعه را تصرف کنند آنها را تحویل افغانان خواهند داد. ۳۱.

---

<sup>۱</sup> کسان زیر در مراسم برافراشتن پرچم هلند حضور داشتند: آخوند الله‌داد، ایسورداس Issurdas -دلال شرکت هلند، حسن گور و دیگر هواخواهان هلند. نماینده شیخ رحمه به مولنغراف و گوچی Gutchi تبریک گفته اظهار امیدواری کرد که حضور هلند در جزیره هرمز موجب رونق بازرگانی گردد. شیخ از رقابت چشم پوشیده بود. توپهای جایگاه نمایندگی و کشتی‌های هلند روی هم‌رفته هفده تیر توپ شلیک کردند.

<sup>۲</sup> Mr. Water

<sup>۳</sup> اتلام همچنین با پرداخت چهل تومان دو اظهارنامه یکی از کوتوال بندرعباس محمد صفی و دیگری از مشاور او حیات بیگ دریافت داشته بود اینان در این اظهارنامه‌ها نوشته بودند که کارهای هلندیان در هرمز ناشی از دسیسه‌های انگلیسیان و تمایل شاه‌بندر بوده و همچنین افزوده بودند که فعالیت‌های هلندیان در هرمز سخت به نفع ایران است.

اتلام برای آزاد ساختن اهالی بازداشت‌شده هرمز نفوذ خود را به کار برد.

کوتوال بندرعباس خبر داد که انگلیسیان وعده داده‌اند که چنانچه بازداشت‌شدگان را آزاد نسازد ۱۵۰ تومان به او خواهند داد. اما او خود شخصا مایل است که با گرفتن ۵۰ تومان آنها را به اتلام تحویل دهد. و در ۲۵ اکتبر همین کار را کرد. کوتوال همچنین قول داد که کسانی را که در میناب بازداشت شده بودند آزاد کند. اتلام به هریک از آزادشدگان هرمزی ۲۵ محمودی داد و آنها را به هرمز فرستاد. و از یوزباشیان خواست کشتی‌هائی به بندر ابراهیم، ساحل میناب برای بردن هم‌میهنان آزادشده خود بفرستند. وی انتظار داشت که نتیجه این نمایش حمایت مؤثر از هرمزیان منجر به دستیابی هلندیان به قلعه هرمز گردد به خصوص که یوزباشیان نیز وعده آن را داده بودند. ۳۲ اما آنها به قول خود پایدار نبودند چون از انگلیسیان پول گرفته بودند. عذر بیهوده آنان این بود که اتلام در نامه‌اش اجازه ورود دو منشی و شماری سپاهی را به قلعه خواسته است، که این اصلا راست نبود. در ۳۰ اکتبر ۱۷۲۸ یوزباشیان مجلسی برای مشورت در این موضوع تشکیل دادند. بیشترشان با راه دادن دو منشی اتلام به قلعه هرمز موافق بودند. بنابراین اینان به مولنغراف توصیه کردند برای اینکه نشان دهد که هلندیان جدا قصد دارند که بندرعباس را ترک کنند مقداری کالا به هرمز بیاورد.

زیرا آنان مایل نیستند که اختلافی میان آنها و هلندیان پیش آید. مولنغراف تا حدی نومید شده بود و می‌گفت: «در اینجا جامعه بزرگی از گدایان هست که به هلندیان به چشم بشر دوستان خوب می‌نگرند.» ۳۳

در این ضمن دانست که چه اطلاعاتی محمد صالح بیگ و انگلیسیان از طریق یکی از منشیان خریداری‌شده انگلیسیان به اصفهان و کرمان فرستاده‌اند یعنی اینکه:

«هلندیان علیه شاه شوریده هرمز را برای خودشان مسخر گردانیده و نگذاشته‌اند که انگلیسیان آن جزیره و قلعه را به شاه تقدیم کنند. هلندیان جایگاه نمایندگی خود در بندرعباس را برای رفتن به جزیره هرمز تخلیه کرده‌اند تا علیه شاه که فاقد کشتی است بجنگند، درآمدهای گمبرون را غصب کنند و جز آن. این دو در پایان از دربار کسب تکلیف کرده‌اند.» ۳۴ اتلام بی‌درنگ نامه‌ای از جانب خود همراه با نامه‌ای از کوتوال بندرعباس برای زبردست‌خان فرستاد. در این نامه آمده بود که: انگلیسیان با محمد صالح بیگ همدست بوده‌اند و این اخیر می‌خواسته که جزایر قشم، لارک و هرمز را در ید تصرف آنها قرار دهد که هلندیان از این کار او جلوگیری کرده‌اند. ۳۵

اتلام همچنین به مولنغراف و گوچی دستور داد که در یکم نوامبر ۱۷۲۸ بازگردند- و یکی از آن دو منشی، یعقوب اسخارور در همان جا بماند و افزود که اگر هرمزیان هنوز می‌خواهند که هلندیان را تا ژوئیه از دسترسی به قلعه بازدارند ممکن است سال آینده برای برداشت محصول خرمایشان دچار اشکال شوند. مولنغراف پاسخ داد که بیشتر یوزباشیان با ورود دو منشی هلند به قلعه موافق بودند اما جمعی از مستحفظان شاید از آن جهت که موجب موعود خودشان را دریافت نکرده‌اند با آنان مخالفت نمودند بنابراین من به گرد کردن فهرستی از اسامی مستحفظان و افراد پادگان پرداختم که به کندی پیش رفت و در ۲ نوامبر ۱۷۲۸ آماده گشت. ۳۶ اتلام بر آن شد که یک کشتی با ۶۰ عدل شکر به هرمز بفرستد تا ببیند آیا فرستادن این محموله موجب خواهد شد که یوزباشیان به دو منشی هلند اجازه ورود به قلعه و حق زندگانی و داشتن انبار در آن را بدهند یا نه. و خواست که در صورت مخالفت یوزباشیان در زمان این محموله بازگشت داده شود. ۳۷ پیش از ارسال این محموله کوتوال بندرعباس نزد اتلام آمد و پرسید:

معنی ارسال این محموله چیست؟ اتلام پاسخ داد که واک در دادوستد و بازرگانی آزاد است و این کار به کسی مربوط نیست. کوتوال نیز به اتلام گفت: محمد صالح بیگ به آدم‌هایش دستور داده که شرکت هلند را تاراج کنند و سپاهیان را برای این کار استخدام کرده است. اتلام فقط به تهدیدات او پوزخند زد و گفت این لقمه از دهان آنها بزرگتر است. خودداری اتلام از متوقف ساختن ارسال محموله به هرمز موجب شد که جبهه‌ای ضد هلندیان تشکیل شود و همه کسانی که هواخواه هلندیان یا - دست کم بدخواه محمد صالح بیگ بودند به این اخیر پیوستند و همه با هم پیامی به زیر- دست خان فرستادند حاکی از اینکه هلندیان رفتن به جزیره هرمز را آغاز کرده‌اند. و برای جلوگیری از این نقل مکان نگهبانانی در ساحل نزدیک جایگاه نمایندگی شرکت هلند به نگهبانی برگماشتند. اتلام امید داشت که کشتی‌های شتابناک از باتاوایا بیایند، زیرا که پادگان او از لحاظ نفرات در مضیقه و ذخایر خوراکی آن اندک بود. در این زمان در بندرعباس چیزی یافت نمی‌شد. ۳۷

در ۲ نوامبر ۱۷۲۸ مولنغراف پرداخت سه ماه موجب یوزباشیان و مستحفظان هرمز را به گونه مساعده آغاز کرد. «برای اینکه به این طریق آنها را حقوق بگیر شرکت هند خاوری هلند سازد» هریک از اینان در برابر گرفتن مساعده رسیدی را امضا می‌کردند. ۳۸

محمد صالح بیگ که به شاه‌بندر (رئیس گمرکات) ارتقاء مقام یافته بود نیز در ۲۷ اکتبر ۱۷۲۸ به دستور اعتماد الدوله تعمیر و مرمت قلعه بندرعباس را آغاز کرده بود. مردم شهر ناگزیر شده بودند

که سنگ و آهک حمل کنند، گفته می‌شد که این کارها به منظور ناراحت ساختن هلندیان انجام می‌گیرد. در این اثنا کوتوال به دیدار اتلام رفت و از او مواد خوراکی، باروت و سرب خواست. اتلام به او گفت: من حتی ناچار بودم که این کالاها را به مخدوم تو زبردست‌خان هم ندهم زیرا چنانکه می‌دانی یافتن این مواد دشوار است. پس از آنکه اشاره شد که هلندیان باید سرب و باروت از هرمز بیاورند معلوم شد که کوتوال تنها دویست تومان پول می‌خواهد. ۳۹

در ۶ نوامبر ۱۷۲۸ مولنغراف و گوچی درحالی‌که پاسداری از منافع هلند را به دست دو منشی هلندی سپرده بودند از هرمز بازگشتند. فردای آن‌روز انگلیسیان همه آدم‌های خود را بجز یک گروهبان از قشم فرا خواندند. هلندیان بر این باور بودند که این کار برای آن انجام گرفته که سنگ اختلاف محمد صالح بیگ و میرآخور زبر- دست خان از میانه برداشته شود. ۴۰

در ۱۰ نوامبر ۱۷۲۸ ایشک آغاسی زبردست‌خان از کرمان به بندرعباس آمد.

او از اتلام دیدن کرد و هدایائی از سوی خان به او داد. وی دستور داشت که اختلافات میان اتلام و محمد صالح بیگ را حل و فصل کند و از اتلام خواست که به بازدید همکارش میرآخور که در بخش خلوت شهر می‌زیست برود. اتلام به سبب ادامه بیماری از انجام این کار تن زد. اتلام می‌پنداشت که همه این گفتگوهای خوش برای آنست که او را برای بازگشت هلندیان از هرمز گروگان بگیرند. بخصوص که شایع بود زبردست‌خان چهارصد گرجی برای اسیر کردن اتلام به بندرعباس فرستاده است.

در ۱۱ نوامبر ۱۷۲۸ ایشک آغاسی زبردست‌خان درخواست خودش را با پافشاری بسیار تکرار کرد اما اتلام باز مدعی شد که رنجور است و هنوز باید شاه‌بندر به بازدید او بیاید. در ۱۲ نوامبر ۱۷۲۸ ایشک آغاسی پیشنهاد کرد که اتلام از شاه‌بندر در کلبه خودش بیرون جایگاه نمایندگی هلند پذیرائی کند. اما اتلام پاسخ داد که من همیشه از دیدارکنندگان خود در درون ساختمان نمایندگی شرکت پذیرائی می‌کنم. زیرا که کلبه یک خانه خصوصی است نه رسمی. اما آنان از آمدن به نمایندگی خودداری کردند. در اواخر همین روز شایع شد که زبردست‌خان دستور داده که باید بین شاه‌بندر و مدیر شرکت هلند روابط دوستانه برقرار شود و دیداری بین این دو دست دهد. کسی به هلندیان خبر آورد که میرآخور در نهان دستور دارد که در آن دیدار اتلام را به دام افکنده به تهدید تفنگهای چخماقی آماده شلیک بزور او را وادار کند که جزیره هرمز را به افغانان تحویل دهد. ۴۱

اوضاع هلندیان در هرمز تغییر چندانی نیافته بود از کلب علی بیگ خواسته شده بود که به یاری هلندیان بازگردد و او برای این کار نزد اتلام آمده گفت سعی می‌کنم به دو منشی هلندی اجازه ورود به قلعه داده شود. کلب علی بیگ در ۱۱ نوامبر به هرمز رفت و در آنجا قول خود را به طاق نسیان نهاد. یعقوب اسخارور قول او را نوعی گزافه‌گوئی و لافزنی شمرد چون کلبعلی بیگ در جزیره هرمز هیچ‌گونه نفوذی نداشت. ۴۲ تا ۱۹ نوامبر ۱۷۲۸ هنوز چهار تن از یوزباشیان و قاضی هرمز با آمدن هلندیان به قلعه جزیره مخالفت می‌نمودند. اتلام کوشید با این چهار تن سخن بگوید چون یعقوب اسخارور گزارش داده بود که باید برای راضی ساختنشان با زبان خوش با آنان سخن گفت. اینان با اینکه قول دادند که به بندرعباس بیایند پیوسته با - بهانه‌تراشی از این سفر خودداری کردند. ۴۳

در این اثنا هلندیان آگهی یافتند که انگلیسیان شیخ جباره را به حمله و تاراج جزیره‌های قشم و لارک ترغیب کرده‌اند تا آنان برای نگهداشتن و تملک قلعه‌های این دو جزیره دستاویز و بهانه‌ای داشته باشند. در ۲۴ نوامبر انگلیسیان بیست اروپائی را با شماری افغان به این دو جزیره فرستادند تا بر حسب ظاهر تازیان چپاولگر را از آنجاها برانند. ۴۴ شیخ جباره که دید خلقی کثیر از افغانان با انگلیسیان در حال آمدنند به کشتی‌های خود دستور داد که آنها را زیر آتش بگیرند اما اندکی بعد به آنها دستور عقب‌نشینی داد. انگلیسیان و محمد صالح بیگ دستور دادند که تیرهائی به نشانه پیروزی شلیک شود. گفته می‌شد که انگلیسیان در این نبرد سه کشته و پنج زخمی داشته‌اند. زخمیان را به نمایندگی خود در بندرعباس آوردند اما بقیه افراد خود را در قشم باقی گذاشتند ظاهراً برای اینکه از بازگشت تازیان به جزیره جلوگیری کنند.

اتلام نام چهار یوزباشی مخالف<sup>۱</sup> را در دفتر یادداشت سیاه خود ثبت کرد و به یعقوب اسخارور گفت: اگر من در ایران بمانم که امیدوارم نمانم از رفتاری که با من کرده‌اند پشیمان خواهند شد. ۴۵ در جزیره هرمز نیز دیدار از پی دیدار درباره ترجمه ماده اول پیمان‌نامه ادامه یافت. قاضی شرع جزیره که انگلیسیان با طلا او را خریده بودند اظهار داشت که: در هیچ جای معاهده ذکر نشده که باید به دو منشی هلندی اجازه ورود به قلعه هرمز داده شود. او به طور مؤثر از توافق یوزباشیان با هلندیان اندوه زده جلوگیری کرد. پس از گفتگوهای بسیار زیاد سرانجام یوزباشیان راضی شدند با گرفتن هفتصد تومان دیگر به هلندیان اجازه ورود به قلعه هرمز را بدهند که اتلام با آن موافقت نمود. ۴۷

<sup>۱</sup> چهار یوزباشی مخالف عبارت بودند از شیخ علی رضا، ملک‌آقا، محمد امین آقا، و ملا شاه حسین (واک ۲۱۱۴ برگ ۳۶۹۲)

در ۲۷ نوامبر ۱۷۲۸ اتلام نامه‌ای از زبردست‌خان دریافت کرد که طی آن خان پیروزی اتلام در جزیرهٔ هرمز را تمجید کرده بود. در عین حال خواسته بود که اتلام جزیرهٔ هرمز را به کوتوال و محمد صالح بیگ تحویل دهد. ۴۸

اما فردای آن روز باز یوزباشیان ورود هلندیان را به قلعهٔ هرمز انکار کردند چون قاضی، برادر زنش محمد علی خان، و شیخ علی رضا هنوز مخالف بودند. برخی حتی می‌خواستند پرچم هلند را بر فراز قلعه برافرازند اما برخی دیگر با شمشیرهای آخته از این کار جلوگیری کرده‌اند. قاضی به نامهٔ زبردست‌خان خطاب به محمد صالح بیگ اشاره کرده بود که در آن خان از محمد صالح بیگ خواسته بود جزیرهٔ هرمز را از هلندیان تحویل گیرد تا به شاه اشرف تعلق داشته باشد. اتلام به یعقوب اسخارور نوشت: «به ملا شاه حسین-که یکی از هرمزیان هواخواه هلند بود-قول بده که اگر سه یوزباشی مخالف را به نمایندگی هلند تحویل دهد او و خانواده‌اش در پرتو حمایت شرکت هلند خواهند بود و هرگاه نیاز به یوزباشی باشد این مقام به او داده خواهد شد.» اما این وعده مؤثر واقع نگشت. بنابراین اتلام به یعقوب اسخارور و اورلیانس<sup>۱</sup> دستور داد که به بندرعباس بازگردند ولی نگهبانان هلندی را در جزیرهٔ هرمز باقی گذارند. ۴۹

در ۲ دسامبر ۱۷۲۸ مدیر جدید شرکت هند خاوری انگلیس آقای گیکی<sup>۲</sup> اعلام کرد که هفت کشتی سراپا مسلح انگلیسی بزودی به بندرعباس خواهند رسید، و اگر تا پیش از رسیدن این کشتی‌ها اهالی هرمز از هلندیان بگسلند و پرچم آنها را سر-نگون سازند او دو برابر بیشتر از هلندیان به آنها پول و منافع دیگر خواهد رساند و گرنه چون کشتی‌های انگلیس برسند به زور آنها را ناگزیر به انجام دادن این کار خواهد ساخت. این اعلامیه در میان هرمزیان بگومگوهای تازه‌ای برانگیخت. و آنها باز با عذرهای بدتر از گناه از هلندیان خواستند که پیمان‌نامه فسخ گردد. در همان روز اتلام دستیار و معاون خود یعقوب پولانت<sup>۳</sup> را به هرمز فرستاد تا در آنجا به امروز و فردا کردن بگذرانند. ۵۰ در این گیرودار موقع هلندیان با ورود دو کشتی هلندی اودناردن<sup>۴</sup> و بینون وایسنت<sup>۵</sup> تقویت گشت.<sup>۱</sup>

---

Ooereliens<sup>۱</sup>

Mr Geeky<sup>۲</sup>

Jacob Pollant<sup>۳</sup>

Oudenaarden<sup>۴</sup>

Binnenwijsent<sup>۵</sup>

انگلیسیان و نایب بیگلربیگی بندرعباس تلاش داشتند بفهمند این دو کشتی چند سپاهی با خود آورده‌اند. اما اتلام برای جلوگیری از کسب اطلاع آنها شبانه سپاهیان را در گروه‌های هشت-۱۲ تا ۲۰ نفره از کشتی پیاده کرد. در بندرعباس شایع شد که هلندیان هشتصد سپاهی دیگر دریافت داشته‌اند و بزودی شماری دیگر دریافت خواهند کرد. ۵۱ این شایعه همچنین بر اهالی هرمز که نمی‌دانستند این سپاهیان برای نبرد با آنها یا با افغانان آمده‌اند اثراتی بر جای نهاد.

پولانت گزارش داد که بیشتر مستحفظان جزیره هرمز کور، کر، شل، و باریک تنند و سخت به نوشیدن عرق و قماربازی معتاد. قماربازی کار هر روزه آنهاست و بیشتر پولهایی را که از شرکت هلند گرفته بودند باخته‌اند. به همین جهت دوباره مانند پیش تهدیدست شده‌اند. بنا به گفته دلال واک که هلندیان به گونه خبرچینی از او استفاده می‌کردند در این زمان در قلعه هرمز ذخیره سه ماه از تمر، آب و مقدار زیادی ماهی دودی موجود بود. اما هیزم و چوب نداشتند چون نمی‌توانستند از قشم به دست آورند و در دهکده نزدیک میناب به نام دوسر<sup>۲</sup> و Ziseri فقط چوب سوختنی نامرغوب به دست می‌آمد. ۵۲

در ۱۱ نوامبر هلندیان دوباره امیدوار شدند که کارکنان شرکت اجازه ورود به قلعه هرمز را خواهند یافت. ۵۳ اما در ۱۴ نوامبر انگلیسیان ۱۵۰۰ تومان به قاضی شرع هرمز و برادر زنش پرداختند به این شرط که این دو تنور اختلاف را گرم نگه دارند تا هلندیان نتوانند به قلعه دست یابند. انگلیسیان نیز وعده و وعیدهای خود را نسبت به اهالی هرمز تجدید کردند. ۵۴ چون در شبانگاه ۱۵ نوامبر ۱۷۲۸ یک کشتی کوچک انگلیسی به آهستگی بندرعباس را ترک کرد اتلام نگران شد که این کشتی برای اجرای نقشه‌هایی عازم هرمز شده است. بنابراین به کشتی شرعی کرنیلیا<sup>۳</sup> دستور داد به هرمز رفته ببیند آیا آن کشتی انگلیسی راه دریا را در پیش گرفته یا به هرمز رفته است.

---

<sup>۱</sup> با این کشتی نیز اجازه بازگشت اتلام به باتاویا که زمان درازی انتظار آن می‌رفت آورده شد. قرار بود که لیندرت دوکلین Leendert de Cleen رئیس نمایندگی بصره به جای اتلام برگماشته شود. هلندیان به راستی از آمدن کشتی‌هایشان شادمان شده بودند. و در ۱۴ نوامبر در دفتر یادداشت روزانه خود نوشتند: ورود سریع کشتی‌های ما با ذخایر و نیروهای امدادی کمک بزرگی برای پایان دادن به همه عتاب‌ها و تهدیداتی است که ممکن بود جدی‌تر شود. زیرا که این افغانان به خوبی می‌دانستند که ما از لحاظ نفرت بسیار ضعیف شده‌ایم.

<sup>۲</sup> Doucer - شاید دوساری باشد رک: سدید السلطنه ص ۴۰.

<sup>۳</sup> Cornelia

کشتی‌های بزرگ شرکت هلند دستور آماده باش یافتند تا در صورت لزوم دست به کار شوند. ۵۵

در ۱۷ نوامبر ۱۷۲۸ پولانت از هرمز گزارش داد که سرانجام هرمزیان بجز ۲۰ تا ۳۰ مستحفظ و ۴ یوزباشی پیمان‌نامه‌ای را مهر و امضاء کرده‌اند که به موجب آن هلندیان را به قلعه راه دهند و مخالفان معدود را به زور به موافقت با این امر وادار کنند. ۵۶ در همین روز باروخان شاه‌بندر جدید طی نامه‌ای به اتلام خبر داد که فردا به بندرعباس می‌رسد.

بامدادان پگاه روز ۱۸ نوامبر ۱۷۲۸ اتلام به اتفاق مولنغراف<sup>۱</sup> و میخیلس<sup>۲</sup> بر اسبان خود برنشستند تا مطابق یک سنت کهن به او خوشامد بگویند و این کار را به تشویق نیکلاس اسخارور انجام دادند. او از اصفهان طی نامه‌ای خواسته بود که بارو-خان را در حرف و عمل یاری دهند. گروه هلندی در نزدیک آبادی سورو (Zuru) به بارو خان رسیدند انگلیسیان و محمد صالح بیگ و دیگر بزرگان و اعیان محل و شماری سوار با خان بودند هلندیان همچنان که در نزدیک باروخان اسب می‌رانند از ناگاه او شمشیر از نیام برکشید و به سوارانش دستور داد: هلندیان را دستگیر کنید! هلندیان سخت در معرض آزار و بدرفتاری قرار گرفتند و به آنها دستور داده شده که بر زمین بنشینند درحالی که دستهایشان در پس پشت بسته شده بود. سپس باروخان با انگلیسیان که به این کار آنها که علیه رقیبانشان انجام گرفت اعتراضی نکردند سخن گفت. اتلام از باروخان پرسید: چرا با ما این‌قدر بدرفتاری می‌کنی؟ او پاسخ داد: باید شما را به- اصفهان نزد شاه اشرف ببریم. اتلام از انگلیسیان خواسته بود که به باروخان بگویند که دست کم آنها را با دست بسته نبرند. اما آقای گیکی حاضر نبود چنین کاری را انجام دهد. در واقع در پاسخ باروخان که از او پرسیده بود درباره این موضوع چگونه فکر می‌کنی؟ آقای گیکی گفته بود به من ربطی ندارد. خان هر کار بخواهد می‌تواند بکند. ۵۷ هلندیان ساکن نمایندگی شرکت در بندرعباس خبر دستگیری رهبران خویش را شنیدند و هر کس که توان بر پای ماندن را داشت مسلح شد. بقیه اعضای دستگیر نشده شورا جلسه‌ای تشکیل داده دستور دادند که جایگاه نمایندگی و کشتی‌های هلند برای عملیات دفاعی آماده شوند. شورا همچنین به اتفاق ستوان سلینگرلانت<sup>۳</sup> و نایب التجار کوچی با ۳۶ سرباز هنگ پیاده و پنجاه تن از مردمان بالی با شتاب هر چه بیشتر به آبادی‌های خدر و سورو رفتند تا برای آزادسازی هلندیان اسیر

---

<sup>۱</sup> Molengraaff

<sup>۲</sup> Michielsz

<sup>۳</sup> Slingerland



اقدام کنند. به کشتی‌ها دستور داده شد که لنگرها را بگیرند و نزدیک قلعه بندرعباس و تا آنجا که ممکن است نزدیک ساحل موضع گرفته برای نبرد آماده باشند. به آنها دستور داده شد که گلوله‌های خود را با کوبیدن قلعه ضایع نسازند بلکه برای حد اکثر تأثیر مستقیماً شهر را زیر آتش بگیرند. و با دادن هر قدر تلفات که لازم باشد کسانی را برای تقویت پادگان شرکت به ساحل گسیل دارند.

اما خبرها درباره نیروهای هلند و حرکات کشتی‌ها به گوش باروخان رسید.

او با تهدید فراوان به اتلام دستور داد نامه‌ای بنویسد و به نیروهای تعقیب‌کننده گوشزد کند که بی‌درنگ بازگردند. باروخان پس از آنکه اتلام آن نامه را نوشت با شتاب خیمه و خرگاه را برچیده به سوی لار روان گشت. نامه اتلام، بر کوچی تأثیر مطلوب باروخان را بر جای گذاشت و او یک ساعت پس از بیرون رفتن از جایگاه نمایندگی چاروار با نامه اتلام بازگشت. در نامه چنین آمده بود: «به آقایان عضو شورای ما، ما اسیریم برای خدا دست به هیچ اقدامی نزنید وگرنه ما کشته خواهیم شد. من می‌کوشم که این ماجرا را با پرداخت پول خاتمه دهم یاران دیگر من دست و پای در زنجیر نشسته‌اند.» امضاء پیتر اتلام، مولنغراف، میخیلس.

کوچی گفت این یادداشت را در آبادی خدر که مقر نیروی تعقیب‌کننده باروخان بود یکی از بزرگان آبادی به من داد. شورا پس از مشورت به نیروی تعقیب‌کننده دستور بازگشت داد. ۵۸

پسین هنگام باروخان با هشتاد سپاهی سوار به بندرعباس درآمد چون هلندیان شنیدند که اتلام و یارانش شب‌هنگام احتمالاً در آبادی بند علی (در سه میلی باختر بندرعباس در ساحل) هستند. هم‌قطار مقدم مارتن گوابند<sup>۱</sup> با ۹۰ مرد سراپا مسلح در دو کشتی برای غافلگیر کردن افغانان اسیر گر هنگام برآمدن آفتاب بدان صوب رفت و عصر فردای آن روز بی‌آنکه نشانی از هلندیان اسیر به دست آورده باشد بازگشت. ۵۹

درست پیش از ظهر دیلماج انگلیس از سوی باروخان به شرکت هلند رفت. باروخان وعده داده بود که اگر هلندیان به او انعام دهند نامه‌ای به نفع هلندیان اسیر به شاه خواهد نوشت. در ۱۹ نوامبر همه هلندیان از هرمز بازگشتند چون یوزباشیان هنوز به آنان اجازه نداده بودند که به قلعه درآیند. ۶۰

---

<sup>۱</sup> Marten Gouwaband

در ۲۰ نوامبر باروخان به هلندیان آگهی داد که اتلام و دو هلندی اسیر دیگر را به اصفهان خواهند برد. بهتر است برای آنان مقداری جامه به لار ۶۱ بفرستید که هنگام ورود به دربار شاه سر و وضع آراسته‌ای داشته باشند.<sup>۱</sup> هلندیان باروخان را به سبب این التفات سپاس گفته چپاری را برای این کار آماده داشتند. آخرهای همان روز بارو- خان همچنین به هلندیان اطلاع داد که شاه نمی‌خواهد با آنان قطع رابطه کند فقط می‌خواهد اتلام گزارش کارهایی را که در هرمز انجام داده است بدهد. ۶۲

در ۲۱ نوامبر ۱۷۲۸ کارکنان واک که در هرمز بودند به نمایندگی هلند در بندر- عباس آمدند. پولارت<sup>۲</sup> گزارش داد که باروخان از اهالی هرمز خواسته که جزیره را تحویل او دهند و آنان پاسخ داده‌اند که به محض آزاد شدن کاپیتان هلندی و وزیر و قپان‌دار او قلعه جزیره را به باروخان تحویل خواهند داد. هرمزیان همچنین گفته بودند که اگر هلندیان به پرداخت مواجب ماهانه آنها ادامه ندهند آنها پرچم هلند را برداشته بجای آن پرچم انگلیس را خواهند گذاشت. فردای آن روز نامه مشترکی از یوزباشیان بزرگ و مستحفظان معمولی به دست هلندیان رسید که در آن قول داده بودند بیعت خودشان را با شرکت ادامه دهند. ۶۳ باروخان از دادن اجازه عبور به چپار واک که می‌خواست جامه‌ها را برای ۳ اسیر هلندی ببرد خودداری نمود. همچنان که از واکنش‌های او آشکار بود نخست می‌خواست مبلغی پول بگیرد و بعد اجازه دهد.

---

<sup>۱</sup> یادداشتی که اتلام نوشته: «از بامداد ۱۸ دسامبر تا بعد از ظهر روز نوزدهم هم دستها و هم پایهای ما بسته بود. به هریک از ما جز تکه نانی و جرعه آبی ندادند که بر پشت اسب بخوریم. پسینگاه در ساعت ۱۱ پاهایمان را گشودند و باز برنشستیم و تا ساعت ۵ بامداد روز بیستم تا آبادی خرمت را ندیم. تا ساعت ۴ بامداد روز بیست و یکم گروهی دیگر از افغانان با ما رفتار بهتری داشتند پسین‌گاه تقریباً ساعت دو در آبادی دستگرد یک تکه نان و یک تکه گوشت و پس از آن مقداری دوغ و کره تازه به ما دادند و دست و پایمان را گشودند. روز ۲۲ از دستگرد به لار. رفتار باروخان خوب است می‌گوید این کارها را به دستور اعتماد الدوله می‌کنم. روزهای ۲۳ و ۲۴ استراحت کردیم. پسین‌گاه به سوی آبادی دستگرد راه افتادیم در شش میل راه سخت بارندگی بود. شب‌هنگام سراپا خیس بر روی یک گاو مسروقه خفتیم. بیست و پنجم به آبادی خرمت رسیدیم. نامه‌ای دریافت کردیم، از پاسخ فرستادن منع شدیم. به زور چهل تومن انعام به قاصد دادیم. رفتارشان قابل تحمل بود. در یک مطبخ خوابیدیم. ۲۶ و ۲۷، کلید یکی از یخدانها را که جامه‌های هلندی ما در آن بود از ما گرفتند. نیز به ما گفتند که دوباره باید دست‌ها و پاهایمان بسته شود. مستحفظان جدید ما سیزده تنند. روز ۲۸ در دالان (Daloen) هستیم. یک سلطان ما را محکم بست و صد تومن به زور گرفت. ۲۹، از آنجا روان شده نامه‌ای نوشتیم، دیروز نامه‌ای دریافت داشتیم» برگ ۸۹-۳۵۸۸-

هلندیان گفتند به محض اینکه از بندیان هلندی نامه‌ای دریافت کنند حاکی از اینکه این جامه‌ها به دستشان رسیده و در راه اصفهان با آنان خوشرفتاری شده آن پول را خواهند داد. در ضمن از باروخان خواستند که از آزار کارکنان ایرانی واک جلوگیری کند. ۶۴

در ۲۶ نوامبر ۱۷۲۸ انگلیسیان به هلندیان آگهی دادند که عبد الله خان برادر اعتماد الدوله<sup>۱</sup> به بندرعباس می‌آید و سه اسیر هلندی را با خود می‌آورد. وی به اتهام آنها رسیدگی کرده و با احترام کامل آنها را آزاد خواهد ساخت. اما هلندیان برای این مطلب زیاد اعتبار قائل نشدند. محمد صالح بیگ نیز که می‌خواست از موقعیت استفاده کند مبلغی پول از هلندیان خواست تا با آن برای سپاه نزدیک‌شونده افغان سورات و انواع خوراکی‌ها فراهم کنند اما هلندیان از دادن پول خودداری کردند و فریب محمد صالح خان را که می‌گفت پرداخت این پول موجب خوشنامی هلندیان نزد عبد الله خان خواهد شد نخوردند. ۶۵

در ۳۱ دسامبر ۱۷۲۸ عبد الله خان با سه هلندی اسیر به آبادی عیسین<sup>۲</sup> آمد. و در ۱ ژانویه ۱۷۲۹ با دو هزار سواره نظام سراپا مسلح خود به بندرعباس رسید.

اسیران هلندی چنانکه اشاره شده بود با احترام کامل به شرکت هلند بازگردانده نشدند. آنان را در خانه‌ای که در تیررس توپهای قلعه بندرعباس بود سخت زیر مراقبت داشتند. دیلماج هلند به دیدار آنان رفت و چون بازگشت گفت که دیگر آنها در بند بسته نیستند. وی از شورای شرکت خواست که چهارصد تومن برای دادن به عبد الله - خان آماده کنند تا بدین وسیله او به آزادسازی اسیران هلندی راغب شود. بنا به گفته اتلام افغانان نه فقط برای جزیره هرمز بلکه برای شرکت هلند نیز نقشه‌هایی در سر می‌پروراندند. ۶۶

در ۲ ژانویه ۱۷۲۹ عبد الله خان که در خانه باروخان سکونت گزیده بود اتلام و دو یار زندانی و مترجم هلند را فرا خواند و به اتلام گفت: «اگر می‌خواهی دوست ما باشی و آزاد گردی باید طبق دستور شاه جزیره هرمز را تحویل ما دهی!» اتلام پاسخ داد: آقای دوکلین<sup>۳</sup> به جای من ریاست یافته اینست که من دیگر نمی‌توانم دستوری صادر کنم. اگر اجازه دهید که به شرکت رفته و در آنجا با همکاران شورای شرکت به رایزنی پردازم شاید بتوانم در این باره تصمیم رضایت‌بخشی بگیرم.

<sup>۱</sup> محمد امین بیگ مقام اعتماد الدوله داشت.

<sup>۲</sup> نام این آبادی به دو گونه «عیسین» و «ایسین» در مآخذ فارسی آمده است. م

<sup>۳</sup> Mr. de Cleen

عبد الله خان گفت: به اعضای شورا بنویس که برای مشورت با تو به خانه من بیایند.

البته پاسخ اتلام منفی بود و موجب شد که عبد الله خان بگوید تا وقتی که هرمز را به من تحویل ندهند این سه هلندی را آزاد نخواهم ساخت. و اگر به زودی جزیره هرمز تحویل نشود این سه تن را به اصفهان خواهم فرستاد. ۶۷

پیش از این در اصفهان چه رخ داده و واکنش حکومت نسبت به رویدادهای بندرعباس چه بوده است؟

در ۱۸ نوامبر ۱۷۲۸ در ساعت ۱۹ یک ریکا (چاپار) آمد تا نیکلاس اسخارور را نزد اعتماد الدوله برد. اسخارور در نزد اعتماد الدوله، ناظر بیوتات او، میرزا فتح-الله، منشی خصوصی او میرزا رضا و میرزا ابراهیم و برادرش عبد الله خان سردار گرمسیرات را دید این اخیر برای منقاد ساختن شیخ جباره که سال پیش در گرمسیرات شورش برانگیخته بود مأمور شده بود. عبد الله خان می‌بایست پس از منقاد ساختن شیخ جباره به مطیع ساختن بلوچان پردازد. به هلندیان گفته شد که عبد الله خان را در این لشکرکشی‌ها با عاریه دادن یک یا دو کشتی یاری دهند تا با این کشتی‌ها ذخایر و تجهیزات جنگی خود را نزدیک کیج مکران پیاده کند.

وی همچنین از شرکت هلند خواست که برای برادرش سرب و باروت فراهم کند. اسخارور پاسخ داد که به احتمال قوی در آنجا کشتی وجود ندارد و اگر کشتی‌ای هم بیاید فقط برای آنست که ببیند کارکنان واک هنوز زنده‌اند یا نه. گذشته از این حقیقت که اتلام سرب و باروت بسیار اندکی در اختیار دارد، و مجاز نیست که به کسی سرب و باروت بفروشد. سرانجام عنوان نمود که هلندیان مقیم اصفهان هر چه داشته‌اند ربوده شده و تخلفاتی که زبردست‌خان کرده هنوز ادامه دارد. اما اعتماد الدوله گفت:

من ضامن هلندی‌ها هستم و برادرم با نهایت محبت با شما رفتار خواهد کرد شاه هم قرار است اسبی زرین لگام و زرین زین با یک قداره و یک دست خلعت برای اتلام و نیز برای انگلیسیان بفرستد. و به محض اینکه عبد الله خان از بندرعباس خبر دهد که هلندیان او را یاری داده‌اند محل نمایندگی واک در اصفهان به هلندیان بازپس داده خواهد شد، همچنین هلندیان اصفهان از امتیازات دیگر از جمله بازپس دادن پولهایی که شاه محمود از آنها به زور اخذ کرده برخوردار خواهند شد.

فردای آنروز نیکلاس اسخارور بنا به خواست اعتماد الدوله سواره از اصفهان بیرون شد تا سفارشنامه‌ای را که درباره عبد الله خان به اتلام نوشته بود به عبد الله خان بدهد اما این اخیر هنوز نیامده بود بنابراین اعتماد الدوله از اسخارور خواست که سفارشنامه را به او بدهد و اسخارور روز ۲۰ نوامبر آن را به اعتماد الدوله داد. نیکلاس اسخارور هنگامی که از بیرون شهر به درون اصفهان می‌آمد با محمد خان بلوچ والی پیشین شیراز همراه بود. او در طول راه به اسخارور گفت: «مقام عبد الله خان را به من پیشنهاد کردند که من نپذیرفتم زیرا شایع بود که زبردست‌خان ۱۲۰۰۰ تومان از مردم گرمسیرات باج گرفته از این‌رو دیگر چیزی از آن ناحیه به دست نمی‌آمد. به همین جهت این مقام را به عبد الله خان دادند چون او مردی زیاده‌خواه است و از آنجا که برادر اعتماد الدوله است از هیچ‌کس نمی‌ترسد.» بنابراین نیکلاس اسخارور طی نامه‌ای به اتلام توصیه کرد که درباره کشتی‌های هلند و شخص خودش احتیاطات لازم را معمول دارد. اما این نامه اخطارآمیز نوشداروی پس از مرگ سهراب بود، چون پیش از رسیدن آن به بندرعباس اتلام و دو یار دیگرش به دست باروخان اسیر شده بودند.

در پسین‌گاه نوامبر ۲۳ نامه اتلام درباره فعالیت‌های انگلیس در قشم به اصفهان رسید. و فردای آنروز نیکلاس اسخارور آن را به اعتماد الدوله داد. نخست میرزا رضا نایب اعتماد الدوله نامه را خواند و به اعتماد الدوله گفت: لازم نبود که اسخارور اطلاعات اضافی به ما بدهد من بعدا در خلوت با شما سخن خواهم گفت. همان روز عصر اعتماد الدوله اسخارور را به دوستی خود پشت‌گرم ساخته گفت پاسخی خواهم فرستاد. فردای آنروز نیکلاس اسخارور دلیل رفتار میرزا رضا را دریافت یعنی میرزا قاسم مستوفی الممالک که از هواخواهان انگلیس بوده در جلسه حضور داشته و این شخص نمی‌خواست علیه انگلیسیان چیزی بشنود. و درست هنگامی که اسخارور از نزد اعتماد الدوله مرخص شده بود وی کوشیده بود تا درباره انگلیسیان با اعتماد الدوله سخن بگوید.

اسخارور در طی چند روز پس از این جریان کوشید که ضمن صحبت درباره سایر امور از اعتماد الدوله درباره پاسخ نامه اتلام توضیح بخواهد. اسخارور همچنین با دیگر وزیران با نفوذ حکومت مانند ملا زعفران، خان سید محمد، و اخلاص خان درباره مقاصد انگلیس در قشم و هرمز و اینکه اقدام هلند در جزیره اخیر به نفع شاه بوده است سخن گفت.

در ۸ دسامبر ۱۷۲۸ انگلیسیان نامه‌هایی از بندرعباس و نامه‌ای از اعتماد الدوله دریافت داشتند اما اسخارور نتوانست از مضمون آنها آگاه شود.

در ۲۱ ژانویه ۱۷۲۹ اعتماد الدوله اسخارور را فراخواند و از او پرسید: از بندر عباس چه خبر داری؟ اسخارور به راستی پاسخ داد که: خبری ندارم! من فقط می‌دانم که باروخان به دستور شما اتلام و یارانش را دستگیر ساخته و از این رفتار-اگر راست باشد-با توجه به قول‌هایی که هنگام عزیمت برادران به گرمسیرات هم شما و هم ایشان به من داده‌اید در شگفتم. اعتماد الدوله به اسخارور گفت: در واقع اتلام با دو هلندی دیگر دستگیر شده‌اند اما عبد الله خان با آنها خوشرفتاری نموده آزادشان خواهد ساخت. من باروخان را توبیخ کرده چنانچه بی‌جهت آنها را دستگیر کرده باشد به پوزشخواهی و خواهی داشت. اسخارور پرسید: چرا اتلام را اسیر کرده‌اند؟ اعتماد الدوله پاسخ داد: به این سبب که اتلام هرمز را تسخیر کرده بوده و اگر جزیره هرمز را به عبد الله خان تحویل دهد آزاد خواهد شد و من همه مطالبات هلندیان را خواهم پرداخت. هلندیان برای تحویل دادن هرمز چه مبلغی می‌خواهند و شرایط آنها چیست؟ اسخارور گفت: اتلام همچنان که در نامه مورخ ۳۰ اکتبر ۱۷۲۸ به شما خبر داده این جزیره را برای شاه تسخیر کرده و من فکر می‌کنم که باتاویا این کار را حقیر نخواهد شمرد و از آن می‌ترسم که کار به جای باریک بکشد و حتی اثرات سوئی بر بازرگانی ایران داشته باشد. من این گفته‌ها را با صمیمیت می‌گویم برای اینکه بعد شما مرا متهم نکنید که چرا از نتایج سوء این امر شما را آگاه نکرده‌ام. اعتماد الدوله پاسخ داد: من به دلیل اینکه نمی‌خواهم فرماندار کل واک را برنجانم از شما پرسیدم که اتلام در ازای تحویل جزیره هرمز به ما چه مبلغی می‌خواهد و چرا شما او را ترغیب به تحویل جزیره نکرده‌اید؟ اسخارور گفت: من در این باره دستوری نداشته‌ام و بهتر است که شما خود نامه‌ای به عبد الله خان بنویسید تا او مستقیماً با اتلام وارد مذاکره شود. اعتماد الدوله برای این کار به نایب التجار یلمورلان<sup>۱</sup> دستور داد که به بندر عباس برود و قول داد برای برادرش نامه‌ای بنویسد به این مضمون که اگر اتلام جزیره هرمز را تحویل دهد او همه امتیازات واک را دوباره برقرار کرده، جایگاه واک در اصفهان را بازپس داده با اتلام درباره شرایط بازپرداخت مطالبات وام به مذاکره خواهد پرداخت. افزون بر این قول می‌دهد که ۱۱۰۰ تومانی را که انگلیسیان همه‌ساله از عواید گمرکی بندر عباس دریافت می‌کنند به هلندیان بدهد و نیز همه هزینه‌هایی را که اتلام برای تسخیر جزیره متحمل شده توسط عبد الله خان بپردازد. به خود اتلام نیز خلعتی گرانبها و اسبی آراسته با زین و لگام فاخر بدهد. با اینکه اسخارور به فرستادن لان اعتراض نمود و گفت او بی‌اجازه اتلام نمی‌تواند اصفهان را ترک کند اعتماد الدوله در تصمیم خود پافشاری نمود و به یلمورلان گفت: با پیمان‌نامه‌ای درباره هرمز با امضای اتلام بازگردد. لان در ۲۵ ژانویه

<sup>۱</sup> Jelmer Laan

۱۷۲۹ با عوض بیگ ناظر بیوتات عبد الله خان و چندین نوکر از اصفهان بیرون رفت. به اعضای باقیمانده واک در اصفهان گفتند: شما تا بازگشت لان گروگان هستید و از اسخارور خواستند که گروگان نامه‌ای را در این زمینه امضاء کند که او از این کار تن زد.

در این اثنا، در ۴ ژانویه ۱۷۲۹ افغانان در بندر عباس به حرکتی تازه دست زده اتلام را وادار کردند تا به هافرمن<sup>۱</sup> نایب موقتی خود نامه‌ای بنویسد حاکی از اینکه باروخان اطمینان داده است که اگر دلان هلند به عنوان گروگان نزد باروخان بیایند او اتلام و دو هلندی اسیر دیگر را آزاد خواهد کرد. هافرمن پاسخ داد که من نمی‌توانم به گفته افغانان اعتماد کنم. اما اتلام به او نوشت که اگر افغانان نقض عهد کنند او بعداً در این باره چاره‌ای خواهد اندیشید. شورای شرکت بر آن شد که یکی از دلان یعنی اتومشانت را بفرستد که او در پسین‌گاه بازگشت و گفت باروخان می‌خواهد فردا بامداد پگاه فهرست هدایا را ببیند و اگر هدایا مطابق دلخواهش باشد بعد از ظهر فردا سه هلندی اسیر را آزاد ساخته به جایگاه نمایندگی هلند خواهد فرستاد.

اما فردای آن‌روز افغانان تغییر عقیده داده هیچ دلیلی را نپذیرفتند. مترجم واک به دیدار ناظر بیوتات عبد الله خان رفت تا ببیند منظور واقعی آنها چیست. ناظر بیوتات گفت افغانان نیازی به گرفتن هرگز ندارند. آنچه می‌خواهند هدیه‌ای عظیم برای شاه، اعتماد الدوله، و عبد الله خان است. اما حاضر نشد که مقدار هدیه را ذکر کند. اما در ۶ ژانویه افغانان به مترجم خبر دادند که اگر هلندیان می‌خواهند دو اسیر باقیمانده آنها ۷۰ - چون که میخیس در شب ۶ ژانویه در گذشته بود و نعل او در ۶ ژانویه به جایگاه نمایندگی آورده شده روز هفتم به خاک سپرده شد - آزاد شوند باید ده هزار تومان (۴۲۵۰۰۰ فلورین هلند) هدیه بدهند. جسد میخیس نشان می‌داد که در حین نقل و انتقال آنها بازوها و دست‌هایش در اثر محکم بسته بودن با زنجیر پاره شده است. بنا - بر این پزشک هلندیان روزی دو بار برای بستن زخمهای اتلام و مولنغراف می‌رفت.

میخیس در اثر شکنجه، سرما و ناملایماتی که بر او رفته در گذشته بود آن دو تن باقیمانده نیز سخت ضعیف شده و سخت آزار دیده بودند. هر شب زنجیری گران را گرداگرد گردن و ساق‌هایشان پیچیده به کنده‌ای می‌بستند و در همین حال در آتش تب می‌سوختند. ۷۱

---

<sup>۱</sup> Haverman - یکی از بازرگانان بسیار مهم شرکت هند خاوری هلند بود بنا بر این در مقام رئیس شورا و کفیل ریاست کار می‌کرد. پس از آن به عنوان مدیر موقت شورا برگزیده شد.

در ۷ ژانویه عبد الله خان سه یوزباشی را با خلعت‌هایی به هرمز فرستاد چون روز پیش اهالی هرمز کلیدهای<sup>۱</sup> قلعه را برای او فرستاده بودند. از سه یوزباشی افغان در هرمز با شلیک توپها استقبال شد و در همین حال پرچم هلند بر فراز قلعه در اهتزاز بود.

از جایگاه شرکت نیز به درخواست اتلام ۱۹ تیر توپ شلیک شد تا نشان داده شود که هلندیان کار هرمزیان را تأیید کرده‌اند. در این اثنا هرمزیان دو تن را به جایگاه نمایندگی هلند فرستاده خواستار دیدار با یکی از بلندپایگان شرکت شدند.

پسین‌گاه ۷ ژانویه کوناد<sup>۲</sup> دبیر شورای سیاسی در درون کشتی کرنیلیا<sup>۳</sup> با دو فرستاده هرمزی دیدار کرد. فرستادگان از کوناد پرسیدند چرا تاکنون به سه نامه هرمزیان پاسخ نداده‌اید؟ کوناد پاسخ داد که کارکنان واک سخت به افغانان مشغول بوده‌اند و از ترس افشا شدن امکان نداشت که موضوع با یک منشی معمولی ایرانی در میان گذارده شود. دلیل دیگر نامه ننوشتن این بود که اگر پیشنهاد خود را می‌نوشتیم بی‌درنگ بستگان محمد صالح بیگ او را از مضمون آن باخبر می‌کردند. فرستادگان گفتند ما اکنون دریافته‌ایم که هلندیان دروغ نمی‌گفته‌اند و نمی‌بایست با ورود آنها به قلعه مخالفت نمائیم. خلعت‌های عبد الله خان را فقط برای فرصت یافتن پذیرفته‌ایم ما در عوض خلعت‌ها کلید زنگ زده‌ای به یوزباشیان افغان داده‌ایم که به هیچیک از درهای قلعه نمی‌خورد. کوناد گفت هلندیان بیش از یک‌بار درخواست تملک کامل قلعه را داشته‌اند اما این درخواست تاکنون مکتوب نبوده است بنابراین خواست که هرمزیان یک سند مکتوب خالی از ابهام درباره تسلیم قلعه به امضای همه یوزباشیان هرمزی بیاورند تا هلندیان به جزیره رفته در قلعه مستقر شوند. بامداد روز بعد کوناد با صد سپاهی مسلح از کشتی به جایگاه واک بازگشت. ۷۲

سرانجام مترجم هلندیان به گونه مشخص‌تری از خواسته‌های افغانان آگاه گشت در ۷ ژانویه عبد الله خان گفته بود ارمغانی بالغ بر ۱۶۱۰۰۱ فلورین هلند می‌پذیرد با این شرط که هلندیان به شاه و اعتماد الدوله دست کم ۵۰۰۰۰ تومن یا ۲۱۲۵۰۰۰ فلورین هلند بپردازند. و تهدید کرده بود که اگر تا فردا این مبلغ پرداخته نشود اتلام و مولنغراف را در سیاه‌چالی افکنده با زنجیرهای گران‌تر به کنده خواهد بست. اتلام از شورای واک خواست که برای رهائی او و هم‌زنجیرش متوسل به زور گردد زیرا

<sup>۱</sup> این کلیدهای زنگ زده هرگز به کار نرفته بود و به درد نمی‌خورد زیرا که از درهای بسیار قلعه هفت‌تای آنها قفل داشتند.

<sup>۲</sup> Koenad

<sup>۳</sup> Cornelia



هر دو دیگر تاب تحمل شکنجه بیشتر را ندارند. شورای واک برای انجام دادن این خواسته جلسه‌ای تشکیل داده بر آن شد که با اعمال زور اتلام و مولنغراف<sup>۱</sup> را نجات دهد. ۷۳

در پسین‌گاه ۸ ژانویه در ساعت ۱۶ ستوان فان اسلینگلانت با صد و پنجاه و هفت مرد از دروازهٔ پسین جایگاه واک بیرون شد و بی‌آنکه با مخالفتی روبرو شود یک‌راست به خانهٔ باروخان رفت. با اینکه در خانه توی صورتش خورد و بسته شد با کمک یک میلهٔ چرخ چاه بسرعت باز شد. هلندیان به صحن حیاط هجوم بردند و اتلام و مولنغراف با نعره‌های سپاهیان هلندی نمایان شدند، مولنغراف که دو تپانچهٔ جیبی شلیک شده را در دست داشت فریاد زد: دوستان خوش آمدید ما زخمی شده‌ایم! نگهبانان افغانی هنگام گریز با تپانچه‌ای آن دو را آماج تیر قرار داده بودند عبد الله خان با سرکردگان خدمتگزار خودروی بالکن نشسته قلیان می‌کشید که با هجوم هلندیان از فراز دیوار گریخت. افغانانی که نتوانسته بودند به موقع بگریزند توسط هلندیان با قره‌میناها یا تفنگ‌های قدیمی نابود شده بودند. اتلام را بی‌هوش به جایگاه واک بردند مولنغراف که توسط دو نارنجک‌انداز حمایت می‌شد هنگام خروج از خانه چندین تیر خورد. فان اسلینگلانت می‌ترسید که افغانان که دستور عقب‌نشینی یافته بودند. در حین نبرد خط افرازش را قطع کنند ناچار جسد مولنغراف را جا گذاشت. اتلام در هنگامی که پزشک سرگرم معالجه‌اش بود جان سپرد او چهار زخم برداشته بود. چهار تن از سپاهیان هلند مرده و پنج تن زخمی شده بودند اما افغانان کشته و زخمی بسیاری داشتند.

شب ۸ ژانویه و تمام روز نهم ژانویه را هلندیان به جلوگیری از پیشروی افغانان که می‌خواستند خودشان را به زیر توپهای هلندیان رسانده، خانه‌ای را نزدیک جایگاه واک تسخیر کنند، سرگرم بودند. آتش ملایمی از دوسوی ردوبدل می‌شد اما در روز دهم ژانویه شلیک توپهای ده پوندی از قلعه و جایگاه نمایندگی پیشین پرتغالیان خطر کشته شدن و زیان دیدن را افزایش داد هلندیان با شلیک کردن توپها و بمب‌اندازی با خمپاره‌اندازهای دستی به آتش آنها پاسخ دادند. مخصوصاً سکوی آتشی که سید احمد خان در ۱۷۲۷ در جایگاه پیشین پرتغالیان ساخته و در پانصد گامی شمال باختری

---

<sup>۱</sup> یک روز پیش خبر این حمله توسط غلام وفاداری برای اتلام و مولنغراف ارسال شده، و این غلام دو تپانچهٔ دست‌پر نیز قاچاقی به اسارتگاه آن دو برده بود و فان-اسلینگلانت Van slingeland نیز دستور داده بود که باید عبد الله خان و باروخان دستگیر شوند، اما موفق نشد چون سپاهیان بالی همراه او (Balians) مردم جزیرهٔ بالی را گویند که در اندونزی قرار دارد) به جای محاصرهٔ خانه به درون حیاط ریختند و بدین‌سان آنان فرصت فرار یافتند واک ۲۰۰۳ برگ ۱۳۰۸ صفحهٔ دست‌چاپ.

جایگاه واک بود سخت خطرناک می‌نمود. چون اگر گلوله‌ها از فراز این استحکامات شلیک می‌شد پائین‌ترین سطح مسکونی جایگاه واک را هدف قرار می‌داد. چون هلندیان می‌دانستند که افغانان از فن نقب زدن آگاهند در انبارهای جایگاه واک چاهها حفر کردند و به دقت هر گونه فعالیت نقب‌زنی را زیر نظر گرفتند. با اینکه بمباران در پسین‌گاه آن‌روز متوقف شد تیراندازی با سلاح‌های سبک همچنان ادامه داشت. افزون بر این افغانان خانه‌های بانیان‌ها را تاراج و ویران کرده آتش زدند اما چون باد به سوی جنوب می‌وزید آتش به جایگاه واک سرایت نکرد. ۷۵

در ۱۲ ژانویه شیخ جباره<sup>۱</sup> به هلندی‌ها پاسخ داد که بنا به درخواست شما آماده‌ام که در این منازعه پادرمیانی کنم. آورنده نامه که یکی از باربران پیشین واک بود گفت: «انگلیسیان جسد مولنغراف و سه سپاهی هلندی را به خاک سپردند. مولنغراف لخت مادرزاد، سر از تنش جدا و پیکرش پاره پاره بود، از افغانان بیش از ۶۰ تن کشته شده بودند و در میان کشتگان بسیاری از فرماندهان و حتی دو خان دیده می‌شد.» ۷۶

کشتی‌هایی که نیازمندیهای واک را تأمین می‌کردند ناچار بودند میان بارانی از گلوله حرکت کنند با وجود این به آمد و رفت ادامه دادند. به کشتی‌های واک که در لنگرگاه بودند دستور داده شد که همه کشتی‌های ایرانی را برای حمل و نقل آذوقه و علیق به بندرعباس زیر حکم گرفته و هر چه بیشتر کشتی‌هایی را که می‌توانند، برای آوردن آب و چوب و هیزم مصرفی هلندیان، تحت فشار قرار دهند. ۷۷

در ۱۲ ژانویه دو تن از اهالی هرمز به جایگاه واک خبر آوردند که برای افغانان باروت و سرب فراهم نکرده‌اند. هلندیان که قصد داشتند در صورت شکست خوردن به عنوان آخرین پناهگاه به جزیره هرمز عقب نشینند به آن دو گفتند که ما مجوز مکتوبی که آمدنمان را به قلعه هرمز بلامانع اعلام کرده باشد هنوز از هرمزیان دریافت نداشته‌ایم ما فقط در صورت داشتن اجازه‌نامه مکتوب می‌توانیم به هرمز آمده طبق درخواست‌نامه‌ای که آورده‌اید شما را حراست کنیم. دو فرستاده سرانجام پرسیدند که آیا واک مواجب آنها را همچنان خواهد داد؟ و پاسخ شنیدند که هلندیان هرگز قول خود را نقض نخواهند کرد و ما دام که هرمزیان نسبت به واک وفادار بمانند هلندیان آنها را تنها نخواهند گذاشت. ۷۸

<sup>۱</sup> شیخ جباره چارکی رئیس قبیله تازی هوله بود.

فقط در بامدادان روز بعد مبادله آتش بیشتر با سلاح‌های سبک ادامه یافت. در پسین‌گاه نایب رئیس شرکت انگلیس آقای مای<sup>۱</sup> برای ابراز حسن نیت خود به واک آمده گفت: عبد الله خان چنانکه نخست هلندیان نامه‌ای به او بنویسند آماده آشتی است. هلندیان به او گفتند: اگر عبد الله خان نخست نامه بنویسد ما نیز به آشتی بی‌میل نیستیم. آقای مای پس از این گفت و شنید از جایگاه واک بیرون رفت. ۷۹

در ۱۴ ژانویه شیخ علی و ناظر بیوتات شیخ جبار به جایگاه واک آمده پرسیدند آیا شیخ جبار می‌تواند در آرامش برای مذاکره در باب صلح به اینجا بیاید که هلندیان موافقت نمودند. فردای آن روز افغانان آتش بس اعلام کردند و شیخ جبار ظهرا به جایگاه واک اندر آمد. در حین دیدار شیخ جبار تاراج خانه‌ها ادامه یافت و افغانان حتی مقداری از خرماهایی را که نمی‌توانستند ببرند به هلندیان دادند تا اینکه به فرمان سرکردگان سر پست‌های خود رفتند. شیخ جبار به هلندیان گفت: من و دیگر بازرگانان می‌کوشیم وساطت و پادرمیانی کنیم به شرط اینکه هلندیان به جنگ و جدال ادامه ندهند، با اینکه سوختن و تاراج شهر همی بود آتش بس مراعات شد.

شیخ جبار در ۱۵ ژانویه بار دیگر برای ادامه مذاکرات صلح به جایگاه واک آمد. در این اثنا افغانان به تقویت خود پرداخته و بر خلاف قولی که توسط نایب رئیس شرکت انگلیس ابلاغ کرده بودند نبردی را علیه یک کشتی هلندی که به ساحل می‌آمد آغاز کردند. با اینکه در جاهای دیگر آتش بس محترم شمرده شده بود افغانان باز در روز ۱۶ ژانویه با گشودن آتش سخت بر یک کشتی هلندی نقض عهد کردند. در هیمن روز در ساعت ۱۷ افغانان همچنین تیراندازی به جایگاه واک را آغاز کردند و هلندیان به همان ترتیب به پاسخ پرداختند. ۸۰

تا ۱۷ ژانویه ۱۷۲۹ وضع هلندیان در جایگاه واک به وخامت گرائید. جایگاه واک آن‌چنان تحت مراقبت بود که هیچ‌کس نمی‌توانست پای در آن نهد یا از آن بیرون بیاید مگر آنکه از میان آتش دوپست تفنگ چخماقی بگذرد. افزون بر این پادگان واک در اثر نگرهبانی پی در پی و شیوع بیماری در میان محاصره‌شدگان سخت ضعیف شده بود چون تا این زمان چهل مرد در پادگان از کار افتاده بودند. در برابر هلندیان دست‌کم هزار مرد خود را برای حمله آماده کرده بودند و گفته می‌شد دوپست نردبان برای این کار فراهم کرده‌اند. هر شب هر برج پادگان را کارکنان اداری و دریایی و

شش مرد نارنجک‌انداز و شش تن از اهالی بالی مراقبت می‌کردند. ۸۱ در همین اثنا نامه‌هایی میان هلندیان و شیخ جباره ردوبدل می‌شد. در ۱۹ ژانویه وکیل او، شیخ علی با بزرگان بانین‌ها و بازرگانان با نامه‌ای از شیخ جباره به جایگاه واک درآمدند. شیخ جباره این نامه را به دستور عبد الله خان نوشته و از قول او تهدید کرده بود که اگر هلندیان از آشتی تن زنند بزودی او بندرعباس را به تلی از خاک تبدیل خواهد کرد. نمایندگان عبد الله خان خطاب به هلندیان گفتند اگر می‌خواهید از این پس مانند روزگاران پیش با شاه در آرامش و آشتی به سر برید باید اعتراف‌نامه‌ای نوشته به مهر شرکت ممهور سازید زیرا که عبد الله خان همین را شرط آشتی دانسته است. چون این کار مغایر با اصول هلندیان نبود همداستانی نمودند به خصوص که عبد الله خان می‌خواست امتیازات پیشین هلند را تأیید و تجدید کند. در نتیجه این آشتی افغانان آتش‌بس کامل را رعایت کرده و حتی دیگر به کشتی‌های هلندی که به ساحل می‌آمدند آتش نگشودند. ۸۲

در ۲۰ ژانویه که شیخ جباره به تن خود به جایگاه واک آمد هلندیان پیش نویس پیمان نامه آشتی را مطرح کردند که در آن حقوق و وظایفی که در قرارداد میان شاه سلطان حسین و هلندیان آمده بود برای روابط میان هلندیان و افغانان اساس قرار گرفته بود. شیخ جباره به هلندیان گفت که اگر انگلیسیان به افغانان سرب و باروت نداده بودند و توصیه نمی‌کردند که جنگ را ادامه دهند تا هلندیان وضع بدتری یابند و افغانان با شرایط بهتری بتوانند صلح کنند، سه روز پیش از این جنگ پایان یافته بودی.

این اتهام را انگلیسیان رد کرده گفتند، هر چه در توان داشتیم به کار بردیم تا آشتی تحقق یابد. شیخ علی با پیش نویس قرارداد بازگشت و گفت که عبد الله خان با آن موافق است به شرطی که در آن ذکر کنند که آقای اتلام می‌خواسته قلعه و جزیره هرمز را بدون خبر دادن به شاه و مرئوسان خود تسخیر کند و بدین‌سان می‌کوشیده که روابط دوستی میان شاه و واک را خدشه‌دار کند. هلندیان درباره افزودن این شرط به قرار- داد نظری ندادند و از شیخ جباره و شیخ علی خواستند که عبد الله خان را به پذیرش پیش‌نویس قرار داد همچنان که هست وادار کنند چون این حد اکثر توافقی است که هلندیان می‌توانند داشته باشند. شیخ جباره گفت: «من این کار را می‌کنم به شرطی که شما نامه‌ای آشتی‌جویانه به عبد الله خان بنویسید.» و هلندیان نامه را نوشتند.

فردای آن روز پاسخننامه عبد الله خان رسید که طی آن کوشیده بود همه گناه جنگ را به گردن اتلام بیندازد. هلندیان در متن این قرارداد تغییراتی دادند چنانکه این افزوده‌ها بی‌طرفانه باشد، و آن

را بازپس فرستادند. پس از ساعتی شیخ علی بازگشت و گفت عبد الله خان با این قرارداد موافق است شما لطفاً آن را مهر و امضاء کنید.

هلندیان دو نسخه خوب به زبانهای پارسی و هلندی از پیمان نامه فراهم و آنها را مهر و امضا کردند و نزد عبد الله خان فرستادند و در این حال تیرهایی به شادمانی این توافق شلیک شد. همان روز پسین گاه شیخ علی به هلندیان خبر داد که عبد الله خان از امضای پیمان نامه سخت خرسند است و نسخه‌ای از آن را فردا نزد هلندیان خواهد فرستاد تا هر نوع تغییری که بخواهند در متن آن بدهند. ۸۳

فردای آن روز ۲۲ ژانویه افغانان متن پیمان نامه را فرستادند. هلندیان تنها این درخواست را به آن افزودند که عبد الله خان نفوذ خود را به کار برد تا جایگاه واک در اصفهان به هلندیان تحویل شود. اندکی پیش از ظهر باروخان اجازه خواست که برای گفتگو با کاپیتان هلندی به زیر سنگرهای واک بیاید زیرا که عبد الله خان خواسته بود کاپیتان هلند برای دریافت خلعت نزد او برده شود. هلندیان پاسخ دادند که کاپیتان برگزیده شده هنوز در بصره است و از انجام این کار پوزش خواستند. زیرا پس از اتفاقی که برای اتلام رخ داده هلندیان بر آن شده‌اند که دیگر به دیدار هیچ کس نروند. ۸۴ سرانجام پس از به پایان رسیدن شبی که طی آن سخت مراقب اوضاع بودیم شیخ جباره با پیمان نامه مهر و امضاء شده به جایگاه واک آمد. هلندیان دستور دادند به شادمانی این توافق تیرهایی شلیک شود. اما هنوز از پذیرش خلعت تن می‌زدند. در پسین گاه ناظر بیوتات عبد الله خان با ده تن همراه برای دیدار از هافرمن مدیر موقتی شرکت به جایگاه واک آمد تا خلعت‌ها را به او بدهد. هلندیان نمی‌توانستند با آمدن او مخالفت کنند از این رو پس از آنکه دم دروازه واک آنها را خلع سلاح کردند به درون راهشان دادند.

ناظر برخی از آدمهای شریر (که سخت آشکار منظورش انگلیسیان بودند) را متهم کرد که این جنگ را برپا کرده‌اند و از نفوذ عبد الله خان در ایجاد دوستی پایدار میان شاه و هلندیان ستایش نمود و گفت از دست عبد الله خان برای پیشبرد منافع هلندیان هر کاری ساخته است. هلندیان پاسخ دادند: «ما نیز کاملاً بر این باوریم که آدم‌های شریر در آنچه رخ داده دست داشته‌اند. ما دوستان وفادار شاه چشم‌به‌راهیم که از اثرات محبت و وعده‌های عبد الله خان برخوردار شویم.» ناظر بیوتات عبد الله خان افزود: خان تاکنون خبر زدوخوردها را به اصفهان نفرستاده است. و وعده داد که فردا با خلعت‌های دیگری برای سایر اعضای شورا باز خواهد گشت. هلندیان سخت متقاعد شده بودند که

افغانان در مقاصد آشتی‌جویانه خود راستی پیشه کرده‌اند آنها از زدوخوردها دست برداشته همه خانه‌هایی را که پرچم هلند داشت تخلیه کردند. بیشتر این خانه‌ها در آتش سوخته و مصالح چوبی آن مانند درها و پنجره‌ها و نیز اسباب و اثاثه آنها به تاراج رفته بود. افغان‌ها نیز همه توپهایشان را از قلعه پیشین پرتقالیان انتقال داده، همه سنگرهای آن را ویران ساخته و هر نوع سلاح و توپهایشان را از فراز ساختمانهای دیگر برچیده بودند. چهار دست خلعت دیگر در ۲۴ ژانویه آورده شد و در همین روز آقای هورن<sup>۱</sup> مدیر شرکت انگلیس به ما تبریک گفت. ۸۵.

در این اثنا هلندیان آن پنجاه سپاهی را که هرمزیان در ۲۱ ژانویه به یاری آنها فرستاده بودند بازپس فرستادند. یوزباشیان هرمز به هافرمن خبر دادند که: «می‌توانی بیست سپاهی اروپائی به درون قلعه هرمز گسیل داری.» چون مذاکرات صلح در جریان بود بر آن شدیم که به این درخواست عجله پاسخی داده نشود. در ۲۲ ژانویه پاسخ مشابهی به هرمزیان داده شده بود.

در ۲۴ ژانویه در ساعت ۲۲ چهار هرمزی که در لنگرگاه طبیعی در انتظار دریافت پاسخ قطعی بودند در جایگاه واک آمده افزون بر دادن سندی مکتوب به گونه‌ای شفاهی بیان داشتند که خواستار آمدن برخی از اعضای شورای واک به جزیره‌اند تا درباره آنچه باید کرد با آنان مشورت کنند. مترجم انگلیسی به جزیره هرمز رفته بود تا هرمزیان را وادار کند که پرچم هلند را برداشته و به جای آن پرچم انگلیس را برافرازند. افزون بر این انگلیسیان دو گروگان نزد هرمزیان می‌فرستند تا آنها دو تن از یوزباشیان هرمزی را برای دریافت خلعت نزد عبد الله خان بفرستند. سپس عبد الله خان حاکمی از سوی شاه اشرف به جزیره هرمز خواهد فرستاد. هلندیان گفتند: «چون ما در جریان بستن پیمان آشتی با عبد الله خانیم بنابراین ناچار باید تا رسیدن دستور از باتاویا دست از پا خطا نکنیم. این یوزباشیان هرمزی بودند که با زیر پا گذاشتن قول خود در تحویل دادن قلعه به هلندیان این عواقب وخیم را برای خودشان و هلندیان به بار آوردند.» یوزباشیان پذیرفتند که به سبب بی‌اعتمادی خود، موجب آن رویدادهای تلخ شده‌اند اما علت اصلی انگلیسیان بوده‌اند که به دروغ به آنها می‌گفته‌اند که اگر قلعه را به هلندیان بدهید آنها شما را به افغانان تحویل خواهند داد. اما اینک دریافته‌اند که قضیه بر خلاف آن بوده و خدمتگزاران واک شده‌اند. همچنین اینک ناگزیرند که با افغانان معامله‌ای انجام دهند و از هلندیان خواستند کسی را برای برداشتن پرچم هلند از جزیره به آنجا فرستند. هلندیان

---

Mr Horn<sup>۱</sup>

پاسخ دادند. ما باید برای دریافت دستور منتظر بمانیم این کار را به اختیار خودتان وامی گذاریم - هر چه می خواهید بکنید. پس از این گفت و شنید هرمزیان بازگشتند. ۸۶

در ۲۵ ژانویه شیخ جباره به جایگاه واک آمده پیشنهاد کرد که هلندیان دست کم ۱۵۰۰ تومان به عبد الله خان بدهند اما ایشان گفتند که ما بیش از ۱۰۰۰ تومان نمی دهیم وی همچنین گفت: من در این باره بررسی خواهم کرد که اگر هلندیان می توانند امنیت جزیره هرمز را برای شاه تأمین کنند ۱۱۰۰ تومان سهم درآمد سالانه گمرکات را از این پس به جای انگلیسیان ایشان دریافت دارند. هلندیان پاسخ دادند ما چنین کاری نمی توانیم بکنیم چون پیمانی به مهر و امضای شرکت با هرمزیان داریم بنابراین باید چشم به راه دستورهای باتاویا بمانیم. افزون بر این اگر باتاویا بخواهد آن پیمان معتبر بماند ما می توانیم از ادعای واک نسبت به جزیره هرمز چشم پوشیم. ۸۷ در این اثنا نشانه های دیگری از دوستی از سوی افغانان ابراز شد مانند دیدار پسر باروخان از واک که از هلندیان خواست تا گذشته را فراموش سازند. این دیدار به دستور شاه انجام گرفته بود و می بایست از این پس دوستی میان هلندیان و شاه حکمفرما گردد. ۸۸

در ۲۹ ژانویه ۱۷۲۹ شیخ جباره به هلندیان خبر داد که محمد صالح بیگ، نایب انگلیسی و مترجم آنان برای واداشتن هرمزیان به برداشتن پرچم هلند و تحویل قلعه به افغانان به جزیره هرمز رفته اند. هرمزیان به این کار بی میل نبودند به شرطی که افغانان و انگلیسیان به آنها قول دهند که در برابر خشم هلندیان از آنها حمایت خواهند نمود. هلندیان به شیخ جباره گفتند: تا زمانی که دستورهای تازه ای از باتاویا دریافت نکرده ایم در هرمز دخالتی نخواهیم کرد. اما چنانکه جزیره نشینان با انگلیسیان پیمانی ببندند که با پیمان نامه پیشین آنها با هلندیان مغایر باشد شما نسخه ای از آن را نزد ما بیاورید تا به باتاویا بفرستیم. ۸۹

همچنین موضوع گفتگو میان عبد الله خان و مترجم هلندی جزیره هرمز بود آن هنگام که مترجم هدیه هلندیان را نزد خان آورده بود خان گفته بود: هر رویداد تلخی که در میان من و هلندیان رخ داد از جزیره هرمز ناشی شده بود. من نمی توانم بفهمم که هلندیان پس از صرف آن همه پول برای تصرف آن جزیره چگونه توانسته اند رفتار خائنانه هرمزیان را تحمل کنند. ۹۰

بامداد همان روز سه تن از هرمزیان به واک آمدند تا یک پرچم نو هلند بگیرند و خواستند که طی نامه ای از یوزباشیان هرمز خواسته شود که تسلیم افغانان یا انگلیسیان نشوند و پرچم هلند را

برندارند، نیز یک تن را به قلعه فرستند تا نشان دهند که هلندیان از هرمز دست باز نداشته‌اند. هلندیان این پیشنهادها را به عنوان وسائلی که توسط آنها می‌توانند میان هلندیان و افغانان آشوب‌های تازه‌ای برانگیزند، تلقی کردند و از این رو در انجام آنها بی‌میلی نشان دادند. اگر هرمزیان قصد داشتند که به پیمان خود با هلندیان وفادار بمانند می‌توانستند به آسانی پرچم کهنه هلند را تعمیر کنند. هرمزیان از قول انگلیسیان نقل می‌کردند که هلندیان چون با افغانان توافق کرده‌اند از هم پیمانی با شما دست باز داشته‌اند هلندیان به آنها پاسخ دادند: اگر انگلیسیان سندی با امضای ما به شما نشان دادند که چنین نکاتی در آن ذکر شده بود بپذیرید و گرنه اجازه ندهید که آنها شما را فریب دهند. ۹۱

در روزهای بعد، زندگانی تقریباً دوباره روال عادی خود را بازیافت چنانکه از دریانوردانی که نزد انگلیسیان گریخته بودند معلوم شد، البته انگلیسیان وجود این دریانوردان را در نزد خود انکار می‌کردند. در ۳ فوریه شیخ علی به هافرمن که در ۱ فوریه رسماً مدیر موقت واک شده بود خبر داد که هرمزیان به افغانان تسلیم شده‌اند.

و پرچم هلند را برداشته و به جای آن بیرق انگلیس را برافراشته‌اند. اما به هیچ افغان یا انگلیسی اجازه ورود به قلعه را نداده‌اند. ۹۲

در ۱۵ فوریه ۱۷۲۹ یلمورلان نایب التجار و نایب اداره اصفهان با نگهبان و اسکورت وارد بندرعباس شد. او گزارش داد که اگر هلندیان جزیره هرمز را به افغانان دهند اعتماد الدوله بدهی‌های شاه سلطان حسین و پولهای که محمود گرفته و جایگاه واک در اصفهان را به ایشان بازپس خواهد داد و نیز امتیازات هلند را تجدید کرده، ۱۱۰۰ تومانی را که تاکنون انگلیس سالانه از درآمد گمرکات دریافت می‌داشته به هلندیان می‌دهد. همچنین پولی را که هلندیان صرف تسخیر جزیره هرمز کرده‌اند نقداً به آنها بازپس می‌دهد. ۹۳

هافرمن پس از درخواست‌های مکرر همراه بالان و گوچی از عبد الله خان دیدار کرد. عبد الله خان برای نشان دادن حسن نیت خود چهار گروگان از جمله یکی از خویشاوندان شاه و ناظر بیوتات خود را به جایگاه واک فرستاده بود. در این دیدار از هر دوسو ادب بسیار به کار بسته شد و بر پیشرفت روابط آنها تأکید گردید. ۹۴

در این اثنا عبد الله خان خود را برای بازگشت به اصفهان آماده می‌ساخت. در ۳ مارس ۱۷۲۹ سپاهیان او کودکان (پسر و دختر) را از میان کوچه‌ها و خیابانها می‌گرفتند تا با خود ببرند. ۹۵ در ۴



مارس ناظر بیوتات عبد الله خان نزد هافرمن آمد تا از او در تسخیر هرمز یاری خواهد و انجام دادن وعده‌هایی را که اعتماد الدوله به لان داده بود تأیید کرد. هافرمن پاسخ داد: پیش از آنکه دست به هر کاری بزنم انجام سه چیز را از شما می‌خواهم:

۱- عبد الله خان دستور مکتوب اعتماد الدوله را به من نشان داده یک رونوشت معتبر از آن به من بدهد تا بتوانم به مقامات بالاتر خود گزارش دهم که این یاری بنا به درخواست شاه انجام می‌گیرد.

۲- پرچم انگلیس که به دستور عبد الله خان بر فراز جزیره هرمز به اهتزاز درآمده از آنجا برداشته شود.

۳- هر آنچه که افغانان به سرکردگی باروخان از گروه اتلام ربوده‌اند بازپس داده شود. سرانجام ضمانت نامه‌ای به هرمزیانی که قلعه خودشان را به اندرز هلندیان تسلیم کرده‌اند داده شود مبنی بر اینکه از لحاظ مال و جان در امان می‌باشند.

هافرمن تنها با پذیرش این شرایط حاضر بود که از قلعه هرمز به دلخواه یا به زور به نفع افغانان دست بردارد. ناظر بیوتات با این شرایط راضی شد و قول داد که همان روز عصر با پاسخ عبد الله خان به واک بازگردد. ۹۶

پاسخ خان دریافت نشد و عبد الله خان فردای آن روز خلف وعده کرده به جای بازدید از هلندیان به بازدید انگلیسیان رفت. در ۶ مارس در ساعت ۸ توپهای قلعه بندر عباس تیرهایی به شادمانی شلیک کردند. هلندیان دریافتند که این تیراندازی به نشانه خروج ناگهانی عبد الله خان و سپاهیان از بندرعباس بوده است. ۹۷

پس از بازگشت عبد الله خان به اصفهان در مه ۱۷۲۹، اعتماد الدوله بسیار به سردی و عبد الله خان بسیار بی‌ادبانه با هلندیان رفتار می‌نمودند. اما به زودی مسأله اختلاف با هلندیان فراموش شد و دیگر از آن سخنی به میان نیامد با وجود این در ۲۲ ژوئیه که هلندیان عرض حالی به شاه دادند اعتماد الدوله همچنان نسبت به هلندیان با سردی رفتار کرد. فقط از هلندیان پرسید: «لان کجاست و کی بازخواهد گشت. اگر تا یک ماه دیگر بازنگردد نیکلاس اسخارور باید ۱۰۰۰ تومان به من بدهد.» آنگاه به یکی از منشیان خود گفت تاریخ امروز را یادداشت کن! اسخارور پاسخ داد لان شاید در راه باشد اما این جریمه عادلانه نبود چون خود اعتماد الدوله لان را فرستاده‌اند. اسخارور برای گفتگو

درباره این مسئله نزد ملا زعفران رفت و ملا قول داد درباره این که آیا براستی شیوه رفتار و گفتار اعتماد الدوله به دستور شاه بوده است یا نه تحقیق کند.

عرض حالی نیز برای استرداد جایگاه واک به هلندیان و صدور حکمی دایر بر قدردانی از پادرمیانی هلندیان درباره مشاجره جزیره قشم به شاه تقدیم شده است.

در ۲۱ مارس ۱۷۲۹ هرمزیان باز با واک تماس گرفتند چون که می‌خواستند نامه‌ای به باتاویا بفرستند. هافرمن پاسخ داد که اگر هرمزیان اعتراف کنند که تبعه شرکت هند خاوری هلندند ابداع مشکلی در بیان آشکار علایقشان به فرماندار وجود ندارد. در عین حال از آنها پرسید: چرا هنوز پرچم انگلیس در جزیره هرمز برافراشته است این امر خشم فرماندار کل باتاویا را برخواهدانگیخت. هرمزیان پاسخ دادند:

ما از ترس آن پرچم را برافراشتیم و آماده‌ایم به دستور هافرمن آن را به زیر آورده دوباره بیرق هلند را برافرازیم. هافرمن گفت: شما پرچم هلند را بی‌دستور من برداشتید حالا هم می‌توانید بی‌دستور من آن را دوباره برافرازید و نیز درباره هر کاری که باید بکنید خودتان تصمیم بگیرید. هرمزیان قول دادند در طی سه روزنامه را بیاورند اما نامه‌ای آورده نشد. بنابراین هافرمن از آنها پرسید آیا می‌خواهند نامه را بفرستند یا نه. وی در ۲۹ مارس به کشتی‌ها دستور داد تا برای گمراه ساختن هرمزیان به خارک روند زیرا که کشتی ده کرنیلیا می‌بایست از ناگاه برای گرفتن نامه آنها نمایان شود. در ۳۰ مارس ۱۷۲۹ هرمزیان ناگهان نامه خودشان را فرستادند. هافرمن گفت: «در این نامه آن قدر دروغ نوشته شده بود که من ناچار شدم در حواشی آن توضیحاتی بیفزایم.

هرمزیان همچنین نسخه‌ای از توافقنامه خودشان را با واک ضمیمه نامه ساخته بودند که ضمن مقابله آن با نسخه اصلی معلوم شد که دو اشتباه در آن هست یکی از این خطاهای فاحش این بود که در جایی به جای «هلندیان»، «انگلیسیان» نوشته شده بود.

هافرمن در ۳۱ مارس ۱۷۳۰ به باتاویا گزارش داد که بهای آشتی با عبد الله خان ممکن است به نظر باتاویا خیلی گران تمام شده باشد، اما آشتی مهم بود. هلندیان دست کم ۱۵۰ افغانی را کشته بودند و نفوذ عبد الله خان در دربار مؤثر واقع شده چنانکه در حکم تازه شاه اشرف که به هلندیان بیش از همیشه امتیاز داده است دیده می‌شود. افغانان در بندرعباس برای خاطر همه اینها احترام زیاد روا داشتند.

رابطهٔ افغانان با هلندیان چنان خوب شده بود که در مه ۱۷۲۹ افغانان از ایشان خواستند در اختلاف بین افغانان و پادگان قشم پادرمیانی کنند.

نایب التجار یلمورلان در ۸ مه به قشم گسیل شد تا محرمانه آنجا را مطابق شرایطی که روی کاغذ آمده و توسط باروخان و هافرمن مهر و امضاء شده بود، تسلیم کند. اگر پادگان با این شرایط موافقت می‌نمود می‌توانست در ایمنی زندگی کند چون واک حمایت از پرچم و نگهبانان پادگان را به عهده گرفته بود و احتمالاً باروخان با این مسئله مخالفتی نشان نمی‌داد.

در ۶ سپتامبر ۱۷۲۹ که مدیر جدید واک لیندرت ده کلین<sup>۱</sup> سرانجام از بصره آمد و زمام امور واک را در ایران به دست گرفت. هرمزبان که از حملهٔ هلندیان هراسناک شده بودند نامه‌هایی به او نوشته اظهار دوستی و بیعت نمودند و نیز دربارهٔ رویدادهایی که از آغاز سال در هرمز رخ داده بود توضیح دادند. اما ده کلین نمی‌خواست دست به کاری بزند و طبق تصمیم شورا منتظر دستورهایی آمستردام و باتاویا بود و مایل نبود که ماجرای تازه‌ای بیافریند. او به هرمزبان پاسخ‌های دوستانه و خنثایی داد بی‌آنکه دربارهٔ هیچیک از نکات نامه‌هایشان تعهدی پذیرفته باشد و بدین‌سان دست واک را آزاد گذاشت. در این زمان بوی تغییر حتی در بندرعباس نیز به مشام می‌رسید و رویدادهایی که از این پس رخ می‌دهد به فصل دیگری از تاریخ ایران تعلق دارد.

پایان

---

<sup>۱</sup> Leendert de Cleen

## ضمیمه الف منبع واک

۲۱۰۵ برگ ۱۹۰-۱۷۵

شرح اجمالی جزیره و قلعه هرمز تا آنجا که توانسته‌ام از مردمان موثق درباره‌ی وضع پیشین و کنونی آنها آگاهی‌هایی به دست آوردم چنین است. این گزارش کوتاه را به دو سبب شرح اجمالی خواندم یکی اینکه نمی‌توانم آن را به شیوه‌ی تاریخ‌نگارم دیگر اینکه راویان من نمی‌توانستند اطلاعات دقیق‌تری را درباره‌ی موضوعات خاصی که خواسته بودم به من بدهند. انگیزه‌هایی که مرا وادار به نگارش این یادداشت کوتاه می‌کند اینست که نمی‌دانم آیا هیچیک از شما عالی‌جنابان رؤسای واک در اینجا هرگز یادداشتی درباره‌ی این جزیره و جز آن تهیه کرده‌اید یا نه؟ با آنکه این جزیره نزدیک گمبرون است. افزون بر این ممکن است این شرح اجمالی به موقع، به عنوان اساسی برای تأمل بیشتر به کار آید. اما برای اینکه خاطر رئیس‌ان عالی‌جناب خود را در باتاویا - که از کمترین چاکران ایشانم و اجازه یافته‌ام که این گزارش را با احترام تمام به- ایشان تقدیم کنم- با مقدمه‌ای دراز دامن نیاززده باشم از جنابان ایشان فروتنانه استدعا دارم با ابراز لطف فراوان این وجیزه را پذیرفته، خطاهای آن را

به چشم خطا پوش بنگرند و حسن نیت مرا (که این افتخار بی‌استحقاق نصیبم شده) بپذیرند، و من پذیرش این را بزرگترین پاداش برای خود می‌دانم.

جزیرهٔ هرمز در ۲۷ درجه و ۶ دقیقه پهنا و ۷۹ درجه و ۵۰ دقیقه درازای جغرافیائی قرار گرفته است.<sup>۱</sup> پهناي آن تقریباً میل و درازای آن و شیب آن چنانکه از اینجا دیده می‌شود در جنوب شرقی به طرف دریا و از ساحل به طرف شمال غربی است که در آن نقطه، قلعه در حدود سه میلی جایگاه واک قرار گرفته است. این جزیره فاقد آب آشامیدنی گواراست و آب آشامیدنی را باید از سه میلی بدینجا حمل نمود. این جزیره در روزگاران پیشین از لحاظ دریانوردی بسیار پررونق و بلندآوازه بوده است.

و جزیره‌های قشم، لارک و ساحل گمبرون قدیم، میناب، شمیل، رودان، ممجان، سندرک و جز آنان در قلمرو حکومت آن بوده است. بنابراین آقای کرنیلیس ده برون<sup>۲</sup> باید در سفرنامهٔ ایرانی خود دربارهٔ این جزیره تا آنجا که بنده توانسته‌ام در طی ۱۵ سال اقامت در گمبرون دریابم مرتکب اشتباه شده باشد، همان‌طور که جزیره را که: شهر بازرگانی معتبری در آسیا می‌دانسته و در قلمروئی به همین نام در دهانهٔ خلیج فارس می‌انگاشته نسبتاً دقیق بوده است.

چون آگاهان ایرانی توانسته‌اند فهرستی فراهم کنند که نام بیش از ۱۴ پادشاه -بجز یک‌تن که گفته شده بی‌آنکه نام پادشاه بر خود نهاده باشد حکومت می‌کرده- در آنست. گفته می‌شود که همهٔ این پادشاهان در همین جزیرهٔ هرمز دارای دربار بوده‌اند.

آنچه حتی اعتباری بیشتر به این بیانات می‌دهد اینست که این مردم چنان دانشی از تاریخ این پادشاهان دارند که حتی نامهای آنها را به ترتیب توالی می‌دانند، یعنی:

۱- درماکو

۲- سلیمان شاه پسر او

۳- عیسی پسر سلیمان شاه

---

<sup>۱</sup> هرمز در ۲۷ درجه و ۵ دقیقه شمال، ۵۶ درجه و ۳۰ دقیقه خاور قرار گرفته است.  
<sup>۲</sup> Cornelis de Brayn - «سفرهائی به مسکو و بخشی از هندوستان خاوری» ۲ ج لندن ۱۷۸۲، اصل کتاب به زبان هندی در ۱۷۱۴ در آمستردام به چاپ رسیده است.

۴- محمود شاه پسر عیسی شاه

۵- گردان شاه پسر محمود شاه

۶- سلغر شاه پسر گردان شاه

۷- گردان شاه پسر سلغر شاه

۸- محمود شاه خواهرزاده گردان شاه

۹- محمد پسر محمود شاه، گفته‌اند که او نام شاه بر خود نهاده بلکه با عنوان دیگری حکومت می‌کرده است.

۱۰- توران شاه پسر محمد شاه

۱۱- شانگهو شاه پسر توران شاه

۱۲- فیروز شاه

۱۳- احمد شاه هر سه برادر بوده‌اند و پسران شانگهو شاه

۱۴- محمد شاه

و گفته‌اند که محمد شاه نامی واپسین شاه از این سلسله بوده است<sup>۱</sup>، اما هرگز نتوانستم دریابم که این پادشاهان از چه طایفه یا از کجا نشأت یافته، چه مدت حکومت کرده و چه نوع حکومتی داشته‌اند. با این وصف دریافتم که محمد شاه واپسین پادشاه این سلسله به همان شیوه که اهل کرتاگو<sup>۲</sup> از ملکه دیدو<sup>۳</sup> فریب خوردند، فریب پرتغالیان را خورد. بدین سان که به اندازه چرم گاوی از او زمین خریدند و آن چرم را به گونه ریسمانی درآورده گرداگرد زمین کشیدند و در محیط آن نخست در یک خانه عمومی و بعد با اجازه شاه در ساختمانی که خود ساخته بودند در وضعی پرجمعیت

---

<sup>۱</sup> درباره این پادشاهان هرمز رک، دکتر جهانگیر قائم مقامی: اسناد فارسی و عربی و ترکی در آرشیو ملی پرتغال درباره هرمز و خلیج فارس» تهران ۱۳۵۴ و مآخذ یادشده توسط او.

<sup>۲</sup> Carthaginians

<sup>۳</sup> Queen Dida

زیستند. آنان بعدها این ساختمان را به مستحکم‌ترین قلعه تبدیل کرده در میان باروهایش ساختمانی دیگر نیز ساختند که در این روزها به چرم‌خانه شهرت دارد.

می‌گویند پرتغالیان این بنا را در بیرون به گونه‌ای ساخته‌اند که اصلاً به نظر استوار نمی‌آید اما از درون اندک اندک آن را چنان استوار کرده بودند که شاه فقط هنگامی از آن فریب آگاه گشت که بخشی از دیوار بیرونی فروریخت و آنها توپشان را پنهانی به درون می‌بردند.

شاه سرانجام ناچار شد که در این باره تحقیق کند و دریافت که قدرت خود را آن قدر از دست داده که بیش از یک فرد معمولی پرتغالی احترامی ندارد و تنها عنوان شاه بر او مانده است. و از آن پس، این ملت مغرور از ارتکاب هر گونه تخلف و تجاوزی در برابر دیدگان شاه خودداری نکرد. آنها حتی دختر خاتون نایب شاه یا بی‌بی خاتون را که هنوز دوشیزه بود ربه برای اعمال منافی عفت به قلعه بردند.

این کار در میان تبعه شاه خشم بسیار برانگیخت. در ضمن داستانه‌های دلاوریهای شاه عباس کبیر پادشاه ایران و حکومت عادلانه او آوازه یافت. شیخی<sup>۱</sup> به نام سیسی<sup>۲</sup> که در آن زمان کلانتر میناب با بزرگان ناحیه هرمز و جز آن به رایزنی پرداخت که چگونه می‌توانند به بهترین وجه از زیر این یوغ نجات یابند. اینان بر آن شدند که به اصفهان رفته از شاه عباس بخواهند که التفات یکی از سرداران جنگ آزموده خود را با سپاهی انبوه به آن سرزمین بفرستد و آنان نیازمندیهای آن سپاه را فراهم می‌کنند اینان معتقد بودند که بدین‌سان می‌توانند قلمرو هرمز را به شاه عباس تحویل دهند.

شاه عباس که می‌خواست با آنها همداستانی کند یکی از سپاهسالاران<sup>۳</sup> بسیار بلندآوازه خود را بنام امام قلی خان مأمور فتح هرمز ساخت و او با سپاهی اندک حرکت کرد. وی در زمانی کوتاه توانست سپاه خود را به ۱۲۰۰۰ تن افزایش داده از گمبرون قدیم راه افتد (گمبرون کنونی در حدود سه میلی به سوی باختر قرار دارد و در قلمرو حکومت سلطنت آن زمان لار است همچنان که اینک به آن شهر پیوسته است) در این هنگام که آب به پائین‌ترین سطح خود رسیده و آسمان روشن بود چنانکه نه فقط آدم‌هائی که در هرمز راه می‌رفتند دیده می‌شدند بلکه صدای زوزه سگان بزرگ نیز شنیده می‌شد وی از کشتی‌ها پل ساخت بدین‌سان که کشتی‌ها را زنجیروار با تیر حمال و کیسه‌های

<sup>۱</sup> شیخ در اینجا به معنی امیر است.

<sup>۲</sup> Ciessie

<sup>۳</sup> به معنی سردار سپاه پادشاهی است.

شن که در میان آنها بود به هم پیوست و معتقد بود که می‌تواند از روی این کشتی‌ها خود را به قلعه برساند اما چون این کار را ناممکن یافت از انگلیسیان پرسید که آیا مایلند او و سپاهش را با کشتی‌هایشان به آن سوی آب انتقال دهند. امام‌قلی خان به انگلیسیان وعده داد که چنانچه پیروز شود نیمی از درآمد گمرکات هرمز، قشم، لارک و نیز گمبرون را به آنها خواهد داد و آنها موافقت نمودند. امام‌قلی خان نخست ۴۰۰۰ نفر را در ساحل جزیره قشم که این یکی نیز در تصرف پرتغالیان بود و قلعه‌ای استوار داشت، پیاده کرد. او که مدت بیست روز چنان سخت و پیوسته قلعه را با سلاح‌های خود می‌کوفت، سرانجام با از دست دادن قریب سه هزار مرد آن را تسخیر کرد و همه مدافعان قلعه که سلاح در کف داشتند بجز تنی چند که گریختند به فرمان او کشته شدند. امام‌قلی خان پادگانی مرکب از هزار تن سپاهی در آنجا گذاشت و خود با هشت هزار سپاهی باقی مانده آهنگ هرمز کرد. او در جانب جنوب خاوری، در مایلی قلعه هرمز فرودآمد و در آنجا در حدود سه هزار تن از ساکنان علیل هرمز به او پیوستند. او به یاد بود نخستین اردوگاه خود دستور داد یک برکه آب باران بسازند که هنوز به برکه هشتاد گزی معروف است. وی در اینجا تقریباً شش ماه ماند بی‌آنکه دست به هیچ کاری بزند، تا اینکه به توصیه شیخ سیسی نامبرده نقب زدن به سوی قلعه را آغاز کرد. او آنگاه قلعه را با حمله‌ای شدید و ناگهانی که با دود و فتیله یاری‌مند بود گرفت، اما هفت روز از رسیدن به ساختمان اندرونی قلعه که در آن پرتغالیان پناه گرفته بودند بازماند. ولی چون پرتغالیان امید دریافت کمک را از دست دادند ناچار شدند که مانند اسیران جنگی خود را تسلیم کنند. برجسته‌ترین اسیر آنها با شاه و شاه بانو زنی بود به نام بی‌بی گل که در آغاز محاصره اسیر شده و نزد شاه عباس به اصفهان فرستاده شده بود. گفته‌اند که در اصفهان با او به بهترین وجه رفتار شده است. این ماجراها در میان سالهای ۱۶۲۱ و ۱۶۲۲ م. رخ داده است. از آن زمان باز دیگر بازرگانی از اینجا یک‌بارگی به گمبرون قدیم و سپس به همین گمبرون جدید انتقال یافته است. بنابراین جزیره هرمز دیگر درآمدی جز از راه ماهیگیری اندک و گرفتن عوارض از کشتی‌های بیگانه که برای بردن نمک یا خاک سرخ می‌آیند ندارد، از هر کشتی ۲ محمودی یا ۱۷ دایم<sup>۱</sup> باژ گرفته می‌شود. شرکت محترم هلند از این بابت چیزی نمی‌پردازد. افزون بر این اگر از مسقط، جلفار<sup>۲</sup>، سند و جز آن کالائی به اینجا آورده شود که بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد باژی معادل صددرصد یا به اندازه بهای کالا باید بپردازند. من فکر

<sup>۱</sup> dime - سکه پنج سنتی.

<sup>۲</sup> Jul Phaar - نام فارسی رأس الخیمه است.



می‌کنم برای اینکه این گزارش را غیر مترقبه و ناگهانی خاتمه نداده باشم لازم است از نظام حکومت هرمز و استحکام قلعه آن شرحی بنویسم.

نوزده یوزباشی یا کسی که سرکرده صد سپاهی است و ۳۰۱ توپچی نگهبان قلعه و جزیره شماره ثابتی بود که امام‌قلی خان پس از تسخیر هرمز در اینجا گذاشت اینان می‌بایست در جزیره بمانند و این وظایف را به گونه‌ای موروثی انجام دهند.

اینان از میان روستا نشینان طایفه‌های لربارانخوری<sup>۱</sup> و کهگیلویه که در طی محاصره خودشان را به عنوان دلاورترین سپاهیان نشان داده بودند استخدام شدند. از میان اینان سه تن از سرکردگان سالانه ۲۵ تومان یا ۱۰:۱۰۶۲ فلورین هلند، سه تن دیگر سالانه ۲۰ تومان یا ۸۵۰ فلورین هلند و بقیه (ده سرکرده) تا ۱۲ تومن سالانه مواجب می‌گرفتند. یک توپچی برای همین مدت (یک سال) هفت تومان و بقیه هریک سالانه سه تا ۶ تومن مواجب می‌گرفتند قرار بود دو هزار تومن از سایر جاها گردآوری شود یعنی: از درآمد گمرکات گمبرون هشتصد تومن نقد، از قشم دویست تومن جزیه، و حال آنکه هزار تومن بقیه را از بقیه ناحیه که پیوسته به قلمرو هرمز وابسته بوده و در بالا از آنها یاد شده گرد می‌کردند. رئیسان این نواحی همگی ناگزیر بودند که هرگاه هرمزیان می‌خواستند این مبلغ پول را به تسعیر زیر پردازند:

یک من شش پوندی خرما در برابر هر پوند محمودی یا ۲:۲ فلورین هلند یک من شش پوندی جو نیر در برابر هر پوند محمودی یا ۲:۲ فلورین هلند یک من شش پوندی پنبه دانه در برابر هر پوند محمودی یا ۱۰:۱۰ فلورین هلند

اما به سبب آزمندی و گرسنه چشمی مقامات ساحلی و یوزباشیان پیشین این فرمان دیگر به سختی شناخته شده است زیرا به جای آنکه مواجب سپاهیان معمولی به همان شیوه داده شود گاه مجبور می‌شدند که پول مواجب خود را با نرخی بیش از بهای معمول در بازار دریافت دارند. این سپاهیان گاه حتی مجبورند مواجب مقرر سالانه خود را به کمتر از یک سوم به سرکردگان خود بفروشند. این سرکردگان تا آنجا جسارت داشتند که از مقامات ساحلی کل مواجب آنها را درخواست کنند. به همین سبب است که این سپاهیان به اندازه زنی که از شوهرش خشمگین است برای - سرکردگان خود احترام قائلند. اینان بیشتر در گمبرون و جاهای دیگر یافته می‌شوند تا جزیره هرمز.

---

<sup>۱</sup> Bhorronyhorie

چندین سال است که تعداد در خور توجهی از شمارهٔ اینان کاسته شده چون در حال حاضر فقط ۱۷ یوزباشی و حد اکثر ۲۸۰ سپاهی معمولی هستند.

اینک که (به نظر من) دربارهٔ جزیرهٔ هرمز به قدر کافی سخن گفتم می‌خواهم - دربارهٔ وضع قلعهٔ هرمز سخن بگویم.

این قلعه از سنگهای تراش ضخیم خوب ساخته شده چنانکه گویند گلوله‌های تازیان<sup>۱</sup> در سال ۱۷۱۸ هنگام اصابت بر آنها به گونهٔ توپ دستی بازمی‌گشته است.

بلندی آنها در زمین و جانب دریا در حدود سی پاست. اندازهٔ محیط دایرهٔ آن ۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰ گام است. دوازده برج دارد که با ۱۰۲ توپ بزرگ تقویت شده است و چون مزغله‌های این برج‌ها با سنگ‌های تیزی که به سرعت می‌توان آنها را بیرون ریخت پوشانده شده این توپها هرگز از بیرون دیده نمی‌شوند. می‌گویند که این توپ‌ها با باروت و سرب و دیگر سلاح‌های فراوان پرتقالیان مجهز شده‌اند. حتی می‌گویند هنوز مقداری عظیم و باورنکردنی از کلاه، جوراب، پای‌افزار و جز آن در آنجا موجود است که اگر به آنها دست زده شود در اثر پوسیدگی پودر می‌شوند.

امام‌قلی خان در جلو دیوار رو به خشکی قلعه خندقی هلال‌وار به شکلی زیبا حفر کرده با ژرفائی تقریباً دو برابر بالای یک مرد، ۵۰ گز پهنا و صد زرع درازا. آن سمت با سه برج پوشانده شده درحالی‌که در سمت دریا فقط یک برج هست. اما در سمت خشکی سه دروازه دارد، دو دروازهٔ نخستین از تختهٔ کلفت ساخته شده و قفل‌های بزرگ سخت دارد. اما در سومین یا در اندرونی از فلز ناب ساخته شده و ضخامت آن در حدود یک پاست. در بخش زیرین در، میخ‌های آهنین درازی کوفته‌شده و بخش زیرین آن با قرقره‌ها و زنجیرها نگه داشته شده‌اند. اگر قرقره‌ها پائین‌تر آورده شوند در-که از سوی داخل با کمربندهای سنگین آهنی به دیوار بسته شده-عمیقاً بر زمین سقوط می‌کند با وجود این امام‌قلی خان از همین سو بزور به داخل قلعه حمله کرد هر - چند بعداً همچنان که در بالا گفته شد این سمت را سخت تعمیر و مستحکم کرد. در سمت دریای قلعه انسان می‌تواند با کشتی کم‌عمق تا آنجا پیش رود که با دست دیوارهای قلعه را لمس کند. اما برای اینکه با قید احتیاط این بحث انجام گیرد انسان باید برای آنچه به چشم خود دیده رجحان و حق تقدم قائل شود. اما ایرانیان از این کار خوششان نمی‌آید چون به محض اینکه بیگانه‌ای به جزیرهٔ هرمز یا نزدیک آن بیاید او را

<sup>۱</sup> دربارهٔ این Siege توسط تازیان مسقط رک: فصل ۱ ص ۲۲-۲۱.

شبانه- روز با سوء ظن زیر نظر می‌گیرند تا دوباره از آنجا برود. هر چند مشاهده شخصی به نظر من به شیوه خاص عملی است ولی آسان نیست و من درباره آن در اینجا سخنی نمی‌گویم چون در این باب در یادداشت کوتاه دیگر سخن گفته‌ام. بنابراین به آنچه در بالا گفتم این نکته را می‌افزایم که قلعه هرمز از لحاظ درونی بسیار خراب و فکسنی است زیرا که بر طبق سنت ایرانی یا سنت قابل افتخار هرگز تعمیر نشده است.

از جایگاه نمایندگی واک، گمبرون ۲۶ ژانویه ۱۷۲۸. پیتر اتلام

منبع واک ۲۱۱۴ گزارش پلارت<sup>۱</sup> به اتلام

۱۷۲۸-۱۲-۱۴

برگ ۳۷۹۳، پشت برگ ۹۵

کلب علی بیگ این خبر را تأیید کرد که در جانب خشکی یا جنوب خاوری قلعه چهار دروازه است که دوتای نخستین آنها از چوب ساخته شده و سومین، دریچه‌ایست- از آهن مشبک با نوک‌های تیز، که دیگر در خور استفاده نیست و پیوسته باز نگه داشته می‌شود. زیرا که چرخ‌ها و دیگر دستگاههای وابسته به آن کاملاً زنگ زده و خراب شده‌اند. چهارمین در از آهن است. هرکس پیش از بالا رفتن از پله‌کانه‌ها، باید از این در بگذرد. در روزها چهار تا پنج پسرک، از دروازه نخست نگهبانی می‌کنند که تا بعد از ظهر هنوز خوابند. افزون بر این کس دیگری در قلعه نیست، چون

---

<sup>۱</sup> Pollaert

قاضی و دیگر یوزباشیان در شبانروز در خانه‌های خودشانند. دروازه آبی در سمت شمال باختری فقط دو دروازه بسیار قدیمی و ضعیف بدون مستحفظ دارد. بنا به گفته ايسورداس<sup>۱</sup> برای حمله به این سمت قلعه فقط دو خرک کافی است تا این دروازه‌ها همچون شیشه در هم شکنند. باروت آنها نیز که نمونه‌ای از زرادخانه آنهاست از همین طریق ارسال می‌شده و در صورت لزوم با یک چکش چوبی به قطعات نسبتاً بزرگ کوبیده می‌شود و همه چیزها در کف زمین، توی بشقاب‌های مسین پخش است. اندازه تکه‌های آنها دو برابر اندازه سر آدمی است، و پیش از استفاده، خرد می‌شوند. این باروت ایجاد شعله نکرده فقط جز و جز می‌کند. (همان منبع ۱۶-۱۲-۱۷۲۸ برگ ۹۷-۳۷۹۶) بلندترین باروی قلعه در قسمت جنوب خاوری است. کوتاه‌ترین بارو در جنوب باختری قرار دارد که بسیاری از سنگ‌های آن فروافتاده است. برج‌های قلعه نه به گونه مربع ساخته شده و نه هم شکل است و نیز نه مستطیل است و نه آن چنان گرد که در بندرعباس دیده می‌شود، دیوارهای پهلوئی هم آن قدر مورب نیستند که شیب آنها به سوی بالا باشد بلکه عمودی هستند و در قسمت خشکی دیوار مقابلی است که برجی را به برج دیگر متصل می‌کند، برج‌ها مزغل‌هایی برای توپ و نیز شکاف‌های هلالی شکل دارد اما فاقد توپ است. یک طرف خندق پشت قلعه را فضولات و قاذورات انباشته و نزدیک پل را، شن‌هایی که دریا از راه ترعه‌ای کوچک در سمت شمال می‌آورد تا نیمه پر کرده‌اند. در سمت شمال باختری سوراخی است که من از میان آن به درون خزیده به دری نه چندان محکم رسیدم که از میان آن در دیگری دیده می‌شد که مزغل‌های نتراشیده، نخراشیده‌ای داشت و روی هم رفته بر ۷۰ تا ۷۲ تا بالغ می‌شد. برخی از توپها بسته، و برخی دیگر بی‌پایه‌اند و بعضی بدون عراده، دهانه شماری از آنها ترکیده و در اطراف دهنه تعداد زیادی از توپها را حلقه‌های آهنین بسته‌اند، همه گونه کالیبری دارند اما آن قدرها که بندرعباسی‌ها می‌گویند بزرگ نیستند، مصالح ساختمانی نامرغوب ولی خوش ظاهری در آن به کار رفته است که بیشترشان سنگ ساروج است و بعضی از آنها سنگ‌تراش خورده و چند قلوه سنگ صاف.

---

Issourdass<sup>۱</sup>

## ضمیمه ب

### یادداشتی درباره حکومت افغانان در ایران

منطقه نفوذ افغانان تقریباً به نواحی و شهرهای زیر محدود می‌شد، البته مرکز حکومت افغان، اصفهان بود در عین حال اساس آن محورهای اصفهان-شیراز-بندرعباس و اصفهان-گلپایگان-همدان بود. در بیرون این نواحی افغانان به قدرت قدرتی داشتند. فقط در ۱۷۲۸ کرمان و نزدیک پایان همین سال یزد تسخیر شد. اما در آغاز ۱۷۲۹ هنوز مردم راور که شهرکی است میان کرمان و یزد در برابر افغانان پایداری می‌نمودند. کاشان، تهران، قم و ساوه نیز که تا اواخر ۱۷۲۹ پایداری می‌کردند به تسخیر آنان درآمد. در اواخر سال ۱۷۲۸ امان‌الله خان سرکرده افغانی در حین قتل عام طایفه

معروف خلارتس<sup>۱</sup> نزدیک ساوه و قم، درگذشت، این امر نشان می‌دهد که در آن حدود هیچ‌کس در امنیت نبوده است. همچنین بود وضع ناحیه همدان که طایفه در گزین این ناحیه از حامیان ثابت قدم افغان بودند. گذشته از ایلغارهای ترکان، کردان و لران با تجاوز تدریجی افغانان به قلمرو خودشان به مخالفت ادامه دادند.

در ۱۷۲۷ طایفه‌ای به نام همسالو علیه افغانان شوریدند. یعقوب خان قوللرآغاسی باشی نتوانست شورشیان را مهار کند و شاه اشرف به عبد الله خان والی قم دستور داد تا قورچی باشی را در این نبرد یاری دهد.

تقریباً در همین اوان (تابستان ۱۷۲۷) یک مین باشی افغان توانست ابرقوه را تسخیر کند و جهرم در جنوب نیز مسخر گشت، اما دیری نپائید که باز افغانان را بیرون راندند و سپاهیان آنان را در فسا در هم شکسته زیان‌های فاحشی رساندند. آذربایجان، خوزستان، کوهگیلویه، دشتستان، بلوچستان، خراسان، استرآباد، گیلان و مازندران هرگز به دست افغانان نیفتاد.

پایان